



باسمه تعالی

فهرستبرگه منابع چاپ سنگی - اداره مخطوطات

شماره ثبت: ۵۷۳۲	
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۱۷۲ الف ۴۸۲ ف ۱۲۴۴	
سرشناسه: استرابادی، محمدجعفر بن سیف‌الدین، ۱۱۹۸ - ۱۲۶۳ ق	
عنوان قراردادی:	
عنوان: فلک المشحون	
کاتب: محمدکاظم تبریزی	تاریخ کتابت:
محل نشر: [بی جا] ناشر: [بی نا]	تاریخ نشر: ۱۲۴۴ ق
صفحه شمار: اج. اندازه‌ها گوناگون مصور☐ درسی☐ گراور یا افست☐	
زبان: فارسی ابعاد: ۲۱×۱۵	نوع خط: نسخ
روش تهیه: وقفی☐ اهدایی☐ خریداری☐ ارسالی☐	
توضیحات: نامعلوم	تاریخ ثبت: آذر ۱۳۸۰
یادداشتها: عنوان زیر: رساله فلک المشحون	
موضوع(ها): ۱. شیعه -- اصول دین	
شناسه(های) افزوده: الف. تبریزی، محمدکاظم، کاتب. ب. عنوان	
فهرستگار: شیبانی	تاریخ فهرستگاری: مهر ۸۸

هذا کتاب فلک المشحون

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الواجب الوجود بالذات وصاحب الصفات سیما التی هی عین الذات والواحد من جمیع الجهات والعادل فی الافعال سیما ایجاد الممکنات والصلوة والسلم علی اشرف انبیائه محمد سید السادات و علی آله الائمة الذین هم شفعاء الحشر ووسایل دخول الجنات اما بعد پس میگوید خادم بساتین مذهب جعفری و شرع محمدی محمد جعفر استرابادی که این رساله ایست که فلک المشحون است از برای نجات از دریای حیرت و آب حیات کبیریست از برای تشنگان وادی ضلالت و جهالت که بخواهش اخ اعز روحانی و برادر ایمانی موفق بتوفیق الله حاجی عبد الله سلمه الله نوشته شد و مشتملست بر بیان اصول دین و فروع اصول مذهب جعفریه که واجب است بر هر مکلف که آنها را بداند و در دل اعتقاد نماید و بزبان اقرار کند پس در این رساله پنج بابست که در هر بابی یک اصلست و در هر اصل پنج فصلست و بعد از هر فصل یک وصل است که بیان میکند چیزهائی را که مرتب میشود بر اعتقادات دین و مذهب از احکام دنیا و آخرت چون نجاست و طهارت و استحقاق خلود در جهنم یا بهشت و مانند اینها پس باید دانست اولا که اصول دین عبارتست از اعتقاداتیکه بنای دین بر آنست و بدون آنها دین متحقق و حاصل نمیشود و بسبب آنها

مکلف

مکلف داخل در دین پیغمبر آخر الزمان میشود و احکام اسلام چون طهارت و
حرام بودن کشتن و اتلاف مال و مانند اینها بر آن مترتب میشود و اصول مذهب
عبارتست از اعتقاد اینکه بنای مذهب جعفری اثنا عشری بر آنست و بدون
آنها مذهب اثنا عشری حاصل نمیشود و بسبب آنها مکلف داخل در مذهب جعفری
میشود و احکام ایمان خاص چون جواز اقتدا کردن و قبول شهادت نمودن و
زکوة دادن و مانند اینها بر آن مترتب میشود و تعیین هر یک بعد از این انشاء
الله معلوم خواهد شد و ثانیا آنکه اصول دین پنجست و منحصر در سه نیست چنانکه
بعضی توهم کرده اند و عدالت و امامت را از اصول مذهب شمرده اند زیرا که
منکر مطلق عدالت که مقابل جور و ظلمست و منکر امامت مطلقه بسبب
اعتقاد کردن آنکه امامت در دین پیغمبر ما نمیشود که واقع بشود و واقع نشد
که مثل خوارج اند از دین خارجند بلی عدالت خاصه که مقابل جبر و قول بالجاء
کردن عباد بر وجه اضطرار در افعال است و امامت خاصه بر وجهیکه اثنی
عشری قائلند از اصول مذهب است که بنای مذهب ایشان بر آنهاست و اختصاص
بمذهب اثنی عشری دارد و جمیع اهل مذهب صاحبان دین قائل نیستند اول
توحید است که کمال واجب الوجود بالذاتست در ذات او دویم عدل است
که کمال واجب الوجود بالذاتست در افعال او و از این جهة عدل را از اصول دین
شمرده اند و سایر صفات کمالیه چون حیوة و علم و قدرت که تعلق بکمال ذات
دارند از اصول دین جداگانه نشمرده اند زیرا که اینها از توابع توحید
میباشند که تعلق بکمال ذات دارند نه افعال سیم نبوتست که بنا بهمه

بالاصاله از برای بشر معصوم اعنی بر مکلفین در امر دنیا و دین چهارم
امامتست که ریاست الهیه ایست عامه بر وجه نیابت خاصه از برای
بشر معصوم منصوص منصوب با علم بعد از رسول اکرم از جانب سید المرسلین
بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین پنجم معادست که زمان جزای عباد
است و عود ارواح و حشر اجساد است باب اول در توحید است که
اصل اولست اصل توحید بحسب معنی تصوری عبارتست از نسبت
دادن مکلف واجب الوجود بالذات را بیکانکی از جمیع جهات چون
یکانکی جزئیاتی یعنی تعدد در افراد و جزئیات واجب الوجود بالذات
نیست و یکانکی در ذات و صفات ذاتیه یعنی تعدد در ذاتها نیست و صفات
ذاتیه عین ذات میباشند و یکانکی در اجزای عقلیه یعنی جنس که ما به
الاشتراک است و در آن دو نوع یا بیشتر شریکند و فصل که ما به الامتیاز
است و بسبب آن هر یک از دیگری امتیاز می یابند در ذات او نیست و
یکانکی در اجزای خارجیه که در مقابل اجزای عقلیه است یعنی ماده
و صورت ندارد و یکانکی در اجزای عنصریه رئیسه و غیر رئیسه یعنی
سر و کردن و دست و پای و مانند اینها ندارد پس مراد از یکانکی است
که شبیه ندارد و تعدد در واجب الوجود بالذات نیست و تکثر در ذات
و نیست جزء عقلی و خارجی و عنصری ندارد چنانکه در صفات و افعالش
ندارد و در استحقاق عبادت کردن از برای او شریک ندارد و مراد این نیست
که واحد از اعداد و یکی از آحاد است یا آنکه یکنوع از جنس است و بحسب

معنی تصدیق اینست که مکلّف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند
که خداوند واجب الوجود بالذات که صاحب جمیع صفات کمال و جمال
است و منزّه از جمیع صفات نقص و صاحب جلال است و صفات ذاتیّه
او عین ذات اوست واحد و یکتاست و بی شریک و بی همتاست پس
باید خداوند عالم را به پنج صفت شناخت اوّل آنکه خالق عالم و ممکنات
است دوّم آنکه واجب الوجود بالذاتست یعنی چون وجود بمعنی منشأ
اثر عین ذات اوست پس هستی او بالذات ضروریست و نیستی او بالذات
محالست سیّم آنکه صاحب جمیع صفات کمال و جمالست چهارم
آنکه منزّه از جمیع صفات نقص و صاحب جلالست پنجم آنکه
صفات ذاتیه او عین ذات اوست و ایضاً باید دانست که کلام
در بیان متعلقات این اصل در پنج فصل واقع میشود فصل اوّل
در بیان اینست که از برای عالم صانع و خالقی است که واجب الوجود
بالذاتست یعنی ذاتیکه هستی او ضروراست و نیستی او ممتنع و محال
است نظر بذات او یعنی چون وجود بمعنی منشأ اثر عین ذات اوست
پس هستی او لازم و ضروراست بملاحظهٔ ذات او بدون ملاحظه غیر و
نیستی او ممتنع و محالست بملاحظهٔ ذات او بدون ملاحظهٔ غیر زیراکه
سلب شیء از نفس محالست باینمعنی که وجود او مثل وجود ما نیست که ما
میشود باشیم و میشود که نباشیم و هستی ما ضروری نمیشود مگر بسبب غیر
که مشیّة الله باشد پس ما واجب بالغیر هستیم و خداوند عالم واجب

بالغیر نیست بلکه واجب الوجود بالذات است وذات او علة اثبات وجود
از برای ذات است باینمعنی که هستی او از خودش است نه از دیگری زیرا
که اگر از دیگری باشد لازم می آید که در مرتبه تاثیر آن دیگری نیستی
داشته باشد والا لازم می آید تحصیل حاصل وآن با وصف وجوب
وجود ممتنع است وازین ظاهر میشود که وجود او باید عین ذات او باشد
زیرا که اگر زاید بر ذات او باشد اگر از غیر او باشد ممکن خواهد بود نه
واجب و اگر از ذات او باشد پس اگر در حال تاثیر آن ذات هستی داشت
تحصیل حاصل لازم می آید واگر نیستی داشت لازم میاید که چیزی
که نیستی دارد واز هستی بخشی ندارد هستی ببخشد واین ببدیهه عقل
محال است پس باید وجود خداوند عالم وهستی او عین ذات او
باشد وذات او عین وجود بمعنی منشأ اثر باشد تا اینکه واجب الوجود
بالذات باشد ودلیل عقلی برینمطلب که از برای عالم صانعی است
واجب الوجود بالذات اینست که ماهیت ممکن بکلی از عدم بوجود نمیتواند
بیاید مگر آنکه غیر او ایجاد بکند او وزیرا که خود نمیتواند خود را ایجاد
بکند بواسطه آنکه اگر در حال ایجاد خود وجود داشته باشد تحصیل
حاصل لازم می آید واگر نیستی داشته باشد لازم می آید که چیزی که نیستی
باعث هستی بشود وبا وجود مساوی بودن هستی ونیستی بالنسبة
بذات او ترجیح هستی بدهد واین محال است بالبدیهه پس باید ایجاد کننده
آن ممکن غیر او باشد وآن غیر یا واجب الوجود بالذاتست یا ممتنع الوجود

زیرا که

زیرا که انچیزیکه مفهوم میشود از سه قسم که ممکن و واجب و ممتنع است بیرون نیست و محالست که ممتنع الوجود ایجاد کننده باشد زیرا که خود هستی ندارد و هستی او محال است پس متعین است که ایجاد کننده ممکن الوجود واجب الوجود بالذات باشد نه ممکن الوجود و نه ممتنع الوجود پس مجموع ممکنات در هستی خود محتاج میباشند بواجب الوجود بالذات پس اگر واجب الوجود بالذات که موقوف علیه وجود ممکن است موجود نباشد هیچ چیز موجود نخواهد بود و این خلاف واقع و خلاف محسوس است و دلیل نقلی بر این مطلب بسیار است از جمله انها ایه اللّٰه الذی خلق السموات و الارض است یعنی خدا ان ذاتی است که خلق کرد و ایجاد کرد اسمانها و زمین را ایضاً فرمود خلق الانسان من نطفة یعنی ایجاد کرد خداوند عالم انسان را از نطفه منی و ایضاً فرمود و الانعام خلقها لکم یعنی چهارپایان را خلق کرد از برای شما و ایضاً فرمود خلق لکم ما فی الارض جمیعاً یعنی ایجاد کرد خدا از برای شما همه چیزهائیرا که در زمین میباشند و ایضاً فرمود سنریهم ایاتنا فی الافاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید یعنی زود است که بنمائیم ایشانرا چیزهائی را که علامت و نشانند بر هستی خداوند عالم که ثابت اند در اطراف عالم که مصنوعات الهی میباشند و حاصل در نفسهای خودشان است تا اینکه ظاهر بشود از برای ایشان اینکه خداوند عالم حق و ثابت است ایا کافی نیست که خدا بر هر چیز گواه است و اثر او در همه چیز

موجود و حاضر است و ایضاً وَلَئِن سَئَلتَهُم مَن خَلَقَ السَّمٰواتِ وَالاَرضَ لَيَقُولُنَّ
الله یعنی هرگاه سؤال کنی از کفار که کیست که ایجاد کرد آسمانها و زمین را
هر اینه میگویند که خلق کرد انها را خداوند عالم پس خداوند عالم موجود
است و صاحب هستی است و هستی بخش است و از جملهٔ انها حدیثی است
که مرویست از جناب امام جعفر صادق ع که فرمود سَمِعتُ اَبِی یُحَدِّثُ
عَن اَبِیهِ اِنَّ رَجُلاً قَامَ اِلیٰ اَمِیرِ المُؤمِنِینَ ع فَقَالَ یَا اَمِیرَ المُؤمِنِینَ بِمَا
عَرَفتَ رَبَّکَ قَالَ بِفَسخِ العَزَایِمِ وَنَقضِ الهِمَمِ لَمَّا اَن هَمَمتُ حَالَ بَینِی وَ
بَینَ هَمِّی وَعَزَمتُ فَخَالَفَ القَضَاءُ عَزمِی فَعَلِمتُ اَنَّ المُدَبِّرَ غَیرِی یعنی
شنیدم از پدرم که خبر میداد از پدرش که فرمود که مردی برخواست بسوی جناب
امیر المؤمنین ع پس گفت یا امیر المؤمنین بچه چیز شناختی خدای خود را
انحضرت فرمود شناختم خدا را بسبب فسخ کردن و برهم زدن قصدها
و شکستن و برهم زدن انچیزیکه اراده کرده خلق او را یا نمی بینی که هرگاه
قصد بکنم چیزیرا حایل میشود میان من و مقصود من و هرزمانی که عزم
چیزی بکنم مخالفت میکند قضاء خدا عزم مرا پس دانستم که تدبیر کنندهٔ
امرها و تصرف کنندهٔ در انها غیر من است و ایضاً مرویست که زندیقی
که منکر خدا بود سؤال کرد از جناب امام جعفر صادق ع که مَا الدَّلِیلُ عَلیٰ
صَانِعِ العَالَمِ یعنی چه چیز است دلیل بر اینکه از برای عالم صانع و خالقی است
حضرت فرمود وُجُودُ الاَفَاعِیلِ الَّتِی دَلَّت عَلیٰ اَنَّ صَانِعَهَا صُنعُهَا یعنی
دلیل بر وجود خدا اثار یست که دلالت میکند بر اینکه مؤثر یست

کهانها

که انها از او صادر شده اند چون بنا کرد دلالت میکند بر وجود
بنا و مانند اینها و ایضا مروی است که مردی عرض کرد بحضرت صادق
کرد دلالت بفرما مرا بسوی خدا که جدل کنندگان بر من بسیار جدل
میکنند حضرت فرمود که ایا هرگز سوار کشتی گشتی عرض کرد بلی فرمود
ایا کشتی تو شکسته در جائیکه کسی نبود که بفریاد تو برسد عرض کرد بلی
فرمود ایا در انحال دل تو علاقه گرفت باینکه کسی هست که قدرت
دارد که ترا نجات بدهد عرض کرد بلی فرمود انکس که قادر است بر
این در جائی که هیچ کس نیست که بفریاد برسد ترا انکس خدا است
چنانچه خواهد امد و در اینمقام اشاره است رد بر دهری که
دهر را ایجاد کننده اشیاء میدانند و همچنین امثال ایشان چون
زنادقه که منکر صانعند و طایفه از حکماء طبعیین که طبیعت مکان را
مؤثر در انها میدانند وصل اعتقاد بوجود واجب الوجود
بالذات از اصول دین است و انکار ان کفر است و باعث نجاست
منکر و خلود در جهنم و سایر احکام شرعیه است وصل
دویم در بیان این است که خداوند واجب الوجود بالذات
صاحب جمیع صفات کمالست بیان اینمطلب انستکه صفات خدا
بر سه قسم است و از برای هر یک سه اسم است قسم اول
صفات ثبوتیه حقیقیه است که در معنی انها سلب و نیستی
اعتبار ندارد و انها ثابتند از برای خدا نظر بحقیقت ذات او

بدون اضافه و نسبت بافعال مخلوقات و که از صفات ذات و صفات
کمال نیز گویند و انها در این بحث مذکورند تا در عالم حی است مرید مدرک
هم قدیم ازلی متکلم صادق پس انها هشت صفت میباشند که اصول
انها سه صفت میباشند که انقدرت و علم و حیوة است و اراده
و ادراک بسمیع بودن و بصیر بودن و دانستنها از شعبه و جزئی
علم میباشند و قدیم بودن و ازلی بودن و ابدی بودن و سرمدی
بودن از شعبهٔ حیوة است و متکلم بودن و صادق بودن از شعبه
قدرتست و قدرت عبارتست از توانائی داشتن بر ایجاد کردن هر
چیزیکه ممکن است بر وجهیکه اراده کرده است و مراد در اینجا چیزیست
که سبب تمکن و توانائی بر کردن هر چیز و ترک کردن انست چنانکه
خواهد امد و علم عبارتست از دانستن چیزها خواه کلی و خواه جزئی
و خواه مجرد و خواه مادی و خواه ذات خود و خواه غیر خود و مراد در
اینجا چیزیست که منشأ انکشاف اشیاء و سبب ظهور انها ست از برای
عالم چنانکه خواهد امد و حیوة عبارتست از صفتی که باعث صحت
متصف شدن موجود است بصفة علم و قدرت و مراد در اینجا چیزیست
که سبب صحت اتصاف بعلم و قدرتست خواه ذات باشد و خواه صفت
چنانکه خواهد امد و اراده عبارتست از علم بمصلحت فعل که باعث
مشیت و خواستن کردن انست یا علم بمفسدهٔ ان که سبب مشیت
و خواستن ترک انست باینمعنی که انچیزیکه میکند باشعور بمصلحت

وقصد

وقصد با ین بجا می آورد و آن چیزیرا که ترک میکند با شعور بمفسده
و با اراده و قصد ترک میکند و ادراک عبارتست از علم بجزئیات
محسوسه چون مبصرات که بچشم دیده میشوند و مسموعات که
بگوش شنیده می شوند و مانند اینها و چون سمع و بصر اولی و اقوی
و اظهر بوده اند اختیار سمیع و بصیر در ذکر نموده اند و قدیم بودن
عبارتست از عدم سبق عدم که لازم اوست همیشه بودن و ابتدا
و انتها نداشتن و مراد ازلی انستکه ابتدائی ندارد و از ابدی انستکه
انتهائی ندارد و از سرمدی انستکه ابتدا و انتهائی ندارد و متکلم بودن
عبارتست از ایجاد کردن کلام لفظی در زبان جبرئیل و درخت
طور و مانند اینها و مراد قدرت داشتن بر ایجاد کردن الفاظ
و حروفیست که دلالت میکند بر معانی که مقصود باشد فهمانیدن
انها بغیر و صادق بودن عبارتست از قدرت داشتن بر ایجاد
کردن کلامیکه مطابق واقع است و قسم دوم صفات ثبوتیه
اضافیه است که در مفهوم انها اضافه و نسبت بمخلوقات معتبر است
که انها را صفات فعل و صفات جمال نیز گویند و انها بسیارند
چون خالقیت و رزاقیت و رحمانیت و رحیمیت و جوادیت و مانند
اینها که در اذکار مذکور میشوند و از اثار صفات ذات میباشند و موقوف
بر انها میباشند و فرق میان صفات ذات و صفات فعل انستکه
صفات ذات عبارتست از صفاتی که جایز نباشد ثابت کردن انها

بالنقیض انها از برای ذات واجب الوجود بالذات چون علم وقدرت
وحیات زیرا که جایز نیست اینکه گفته شود که خدا عالم است و
عالم نیست وقادر است وقادر نیست وحی است وحی نیست
هرچند بدو اعتبار باشد زیرا که نفی ذات از ذات جایز نیست
وصفات فعل است که جایز باشد اثبات آن بالنقیض از برای او
بدو اعتبار چون رازقیت زیرا که جایز است که گفته شود خدا رازق
موجودین است ورازق معدومین نیست وهمچنین جایز است که
گفته شود که بعبد الله کرد وبعبد الله نکرد باینکه تفضل کرد
نه اینکه ظلم کرد وقسم سیم صفات سلبیه است که در مفهوم انها
سلب و نیستی معتبر است وانها را صفات نقص و صفات جلال نیز
گویند زیرا که ثبوت انها باعث نقص واحتیاج است واز صاحب
جلال مسلوب ومنفی است وان هشت صفت است که در این بیت
مذکور است   نه مرکب بود وجسم نه مرئی نه محل   بی شریک است ومعانی تو غنی دان خالق
ومراد از مرکب چیزیست که اجزای عقلیه یا خارجیه چون ماده و
صورت وسر وگردن ودست وپای داشته باشد که از جمله انها
جسم است که صاحب عرض وطول وعمق واجزاء است ومراد از
جوهر ذاتی است که در وجود خود احتیاج بمحل نداشته باشد و
بنفسه برپای باشد ومحل عرض چون سفیدی وسیاهی باشد و
وجود او زائد بر ذات او باشد واگر بجای جوهر جسم مذکور شود

که رد

که درین عالم ظاهر نشود داخل خواهد بود و مراد از مرئی آنستکه دیدنی باشد که چشم در دنیا و آخرت با هر دو و مراد از محل آنستکه چیزی در وی حادث شود خواه عرض باشد و خواه غیر آن و مراد از معانی آنست که صفات ثبوتیهٔ ذاتیه زاید بر ذات او باشد و قائم بذات او باشد و مراد از غنی بودن آنستکه احتیاج بغیر نداشته باشد چنانکه ممکن احتیاج بواجب الوجود بالذات دارد و عرض احتیاج بمحل و جوهر دارد پس غنی علی الاطلاق هیچ کس احتیاج بهیچ ندارد و قائم بماده و محل و مکان نیست و محتاج بصورت و شکل و زمان نیست پس مرئی نیست و محل حوادث نیست چنانکه بیان این خواهد آمد و مقصود در اینمقام این است که ذات واجب الوجود بالذات صاحب جمیع صفات کمالست در مقام ذات چنانکه صاحب جمیع صفات کمالست در مقام فعل ایجاد عالم و بعضی قائلند که ذات خداوند واجب الوجود بالذات صاحب صفات ذاتیه نیست بلکه ذات او نایب صفات است باینمعنی که بدون علم کار علم را میکند و بدون قدرت کار قدرت را میکند و همچنین در سایر صفات تا اینکه معانی و محل حوادث بودن لازم نیاید و این قول باطلست چنانچه در مقام رفع شبههٔ ایشان وجه این ظاهر خواهد شد و حق اینست که ذات واجب الوجود بالذات صاحب صفات ذاتیه است بدلیل عقلی و نقلی و دلیل عقلی اجمالی بر اینمطلب آنستکه بدون صفات کمال بودن

نقص است ونقص مستلزم امکانست وبا واجب الوجود بالذات
بودن منافات دارد واینها صفات ثابتهٔ مذکوره صفات کمال
می باشند که باعث نقص صاحب خود درصورت عدم ثبوت
نمیشوند وهر صفت کمال که باعث نقص صاحب خود
نمی شود ثبوت ان از برای خدا ممکن است زیرا که امکان ثبوت
عبارتست از نبودن مانع عقلی مثل ان در صورت مفروضه
مانعی نیست چنانکه مخفی نیست وهرچه از برای خدا ممکن است
لازمست ثبوت ان تا اینکه نقص لازم نیاید پس این صفتها
لازم است که از برای خدا ثابت باشند واو صاحب انها
باشد وایضا اگر خداوند عالم قادر نباشد البته در افعال
خود محتاج خواهد بود به معینی که اعانت کند ورفع احتیاج
کند وان معین اگر واجب الوجود باشد لازم می اید تعدد واجب
الوجود وان باطلست چنانکه خواهد امد واگر ممکن باشد محتاج
خواهد بود بواجب الوجود در اصل وجود پس لازم می اید که
پیش از وجود موجود باشد تا اینکه اعانت کند واجب
الوجود را در ایجاد خود واین بالبدیهه باطل است با اینکه احتیاج
داشتن منافات دارد با واجب الوجود بالذات بودن وهمچنین
خداوند عالم خلق کرده همه چیزها را بر وجهیکه خللی وعیبی در انها
نیست که باعث فساد برهم خوردگی انها بدان واجساد ایشان

شود

شود و این چون عام ممکن نیست و همچنین تخصیص دادن بعضی از
اشیا آنرا از ممکن بعضی دیگر را بی مرجحی که بدون قصد و اراده ممکن
نیست و معلوم است که علم و قدرت ثابت شد حیات نیز ثابت خواهد شد
زیرا که غیر حی نمیتواند عالم خواهد بود بالبدیهه و دلیل نقلی بر این مطلب
بسیار است چنانکه حق تعالی فرموده است إن الله على كل شيء قدير
یعنی بدرستیکه خدا بر همه چیز قادر است و صاحب قدرتست
نقل بر وجه اختصار و ایضا از ... انه بکل شیء علیم یعنی خدا شنونده و
دانا و صاحب علم است و ایضا فرموده الله لا اله الا هو الحی القیوم یعنی خدا
عالم خدائیست که نیست خدائی غیر از او زنده است و بر پا کننده امر مخلوقات است
و ایضا فرموده انما امره اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون یعنی اینست و
جز این نیست کار خدا در وقتیکه اراده کند چیزی را اینست که میگوید با آنچیز
که موجود شو پس موجود میشود و ایضا فرموده و كلم الله موسى تكليما یعنی
تکلم فرمود و حرف زدن خداوند عالم با موسی ع حرف زدنی و ایضا مرویست که
قال الرجل للصادق ع يا ابن رسول الله دلني على الله ما هو فقد اكثر علي المجادلون
وحيروني فقال له يا عبد الله هل ركبت سفينة قط قال نعم فهل كسرت
بك حيث لا سفينة تنجيك ولا سباحة تغنيك قال نعم قال فهل
تعلق قلبك هنالك ان شيئا من الاشياء قادر على ان يخلصك من
ورطتك قال نعم قال الصادق ع فذلك الشيء هو الله القادر على
الانجاء حيث لا منجي وعلى الاغاثة حيث لا مغيث یعنی ... گفت مردی

بامام جعفر صادق ع ای فرزند رسول خدا راه نمائی کن مرا بر خدا چه چیز است
او زیرا که بسیار بر من جدل کرده اند جدل کنندگان و مرا سرگردان ساخته اند پس حضرت فرمود ای بنده خدا آیا هرگز سوار کشتی کشتی عرض کرد بلی فرمود آیا کشتی تو شکست در وقتیکه کشتی دیگر نبود که نجات دهد ترا و شناگری نبودی که بفریاد تو برسد عرض کرد بلی فرمود آیا چسبید دل تو در آنوقت باینکه چیزیست که توانائی دارد که ترا نجات دهد از آن بلا و ورطه عرض کرد بلی پس حضرت فرمود که اینچیزیکه تصور کرده که او نجات دهنده تو است او خدائیست که قادر و تواناست بر نجات دادن تو در زمانیکه نجات دهنده نیست و بفریاد رسیدن در جائیکه فریادرسی نیست و ایضا مرویست از جناب امام رضا ع که فرمود اِنَّ اللّهَ هُوَ الْعالِمُ بِالْاَشْیاءِ قَبْلَ الاشیاءِ یعنی بدرستیکه خداوند عالم او عالم و داناست بهمه چیزها پیش از ایجاد آنها بسبب آنکه ذات خدا که علت تامه است از برای جمیع چیزها معلوم خداست بعلم تام و علم حضوری بمعنی غایب نبودن معلوم از عالم و علم تام بعلة تامه علة تامه است از برای علم تام بمعلولات پس خداوند عالم پیش از ایجاد اشیاء عالم بود بآنها بعد از ایجاد آنها بعلم حضوری بمعنی غایب نبودن علة معلوم از عالم و ایضا مرویست از جناب امیر المؤمنین ع که فرمود وَلِعِلْمِهِ بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْم المصالح فَخَلَقَ لَکُمْ ما فی الارض لمصالحکم یا بنی آدم یعنی چون خداوند

عالم

عالم عالم و دانای همه چیزهاست دانا است بمصلحتهای شما پس خلق کرد از برای
نفع شما همه چیزها را که در زمین است از جهة مصلحت شما ای بنی آدم
و هم چنین است سایر آیات و اخبار پس قول مخالف که ذات خدا را صاحب
صفات کمال نمیداند بلکه نایب صفات میداند چون تیمم
که نایب طهارتست و کار طهارت را میکند مخالف عقل و نقلست و توهم
کردن اینکه صاحب صفات بودن مستلزم اینست که ذات خدا محل
حوادث باشد یا اینکه واجب الوجود بالذات و قدیم بالذات متعدد
باشد توهم فاسد است زیرا که عین ذات بودن چنانکه خواهد
آمد این توهم متوجه نخواهد بود با اینکه این قول مستلزم اینستکه ذات
خدا در مرتبهٔ ذات پیش از ایجاد عالم ناقص باشد چون کسی که تیمم داشته
باشد که در مرتبهٔ ذات بی طهارت و با حدث است هر چند در
مقام فعل مثل وضو دار میتواند نماز کند و فصل اعتقاد کردن
اینکه خداوند واجب الوجود بالذات صاحب صفات کمالست نه نایب
صفات از کمال اصول دین یا اصول مذهب است و منکران کافر و خارج
الایمان نیست بلکه ناقص الاسلام یا ناقص الایمانست فصل
سیم در بیان اینست که خداوند واجب الوجود بالذات که
صاحب جمیع صفات کمال و جمالست منزه از جمیع صفات نقص است
که آنها را صفات سلبیه و صفات جلالیه نیز میگویند چون مرکب بودن و مانند
این که مذکور شد و در این مقام رد بر چند طایفه است چون مجسمه که خداوند

عالم را جسم میدانند کالاجسام با نحو لائق محال وهم چنین حلولیه
واتحادیه که قائلند بحلول کردن خدا در دل عرفا و متحد شدن عرفا با
خدا وهم چنین واصلیه که قائلند بوصل عرفا با خدا ومثل اینهاست
بعضی از اعتقادات فاسدهٔ یهود که میگویند خدای تعالی دنیا را در شش روز
افرید و روز هفتم که روز شنبه است بمعنی معطلی است که
در ان معطل شد و فارغ ماند در اسمان بر پشت خوابید و پای
بر روی پای گذاشت واز کوفت کار بر امد اینست که در روز
شنبه کار را حرام میدانند و دیگر میگویند که شب سه پاس است
در اول خر فریاد میکند و در دویم سگ فریاد میکند و در سیم
اطفال شیرخوار گریه میکنند و در هر سه پاس خدا میشنود و گریه
میکند مانند شیر نعره میکشد و میگوید وای خانهٔ خودم را
خراب کردم و محراب خود را سوختم و فرزندان خود را در عالم باسیری
دادم که اشاره است بخرابی بیت المقدس و بقتل بنی اسرائیل و دیگر
میگویند که خدا هم هر روز نماز میکند و تسمهٔ از تیماج بر سر می اندازد
و دست خود را می بندد و میگوید تا اینکه رحم من غالب شود بر غضب
من و دلیل بر این مطلب عقلاً انست که موصوف بودن خدا بصفات
نقص باعث احتیاج وامکانست که با واجب الوجود بودن منافات دارد
زیرا که مرکب بودن و جسم بودن و مانند اینها مستلزم احتیاج
باجزاء و ترکیب کننده است و محتاج ممکن خواهد بود نه واجب الوجود

بالزاید

وقصد

بالذات و همچنین اگر محل حوادث باشد متغیر خواهد بود و متغیر حادث خواهد بود و حادث ممکن خواهد بود و ممکن خدای واجب الوجود بالذات نخواهد بود و نقلاً آیات و اخبار است چون قول خدای تع لا تدرکه الابصار یعنی درك نمیکند او را چشمها و قول امام ع لا یحس ولا یجس ولا یدرکه الحواس ولا یحیط به شیء ولا جسم ولا صورة ولا تخطیط ولا تحدید یعنی خداوند عالم بچشم دیده نمیشود و بدست درك کرده نمیشود و درك نمیکند او را حواس ظاهره و باطنه و احاطه نمیکند باو چیزی چون هواء و مانند آن و نه جسم و نه صورت و نه خط و نه حد و مانند اینها که دلالة میکند که خدا جسم نیست و محل و حال و مانند اینها نیست وصل اعتقاد کردن اینکه خدا جسم کالاجسام نیست از اصول دین است و منکر این کافر است و از دین خارج است و همچنین اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم در دل عرفا حلول نمیکند و مانند اینها بنا بر این هر کسیکه قائل این شود از اعتقاد منکر ضروری دین باشد و با قائل بجسم کالاجسام بودن خداوند عالم چون بسیاری از جماعت صوفیه خذلهم الله زیرا که هفت فرقه از ایشان کافرند که بعدد ابواب جهنم می باشند اول وحدت وجودی و موجودی که عالم را چون موج دریا و وهمی و خیالی میدانند دوم وحدت وجودی با موجود که عالم را چون نم یم میدانند و ظاهر را واحد و مظاهر را متعدد میدانند چون شعاع شمس که در روزنهای بسیار ظاهر شود سیم اتحادیه که قائلند بمتحد شدن عارف با خدا چون شیر و شکر چهارم حلولیه که قائلند بحلول کردن خدا در دل عارف چون آب کوزه پنجم واصلیه

که قائلند که عارف با خدا وصل میشود چون در خانهٔ ششم مباحیه که همه
چیز حتی لواط را مباح میدانند هفتم ملامیه که چیز مباح را بصورت حرام
میاوردن جایز میدانند و سبب تقرب میدانند و اعتقاد
کردن اینکه جسم لایق بجمال ندارد و مانند اینها از اصول
مذهب است و منکر این از مذاهب و ایمان بیرون است نه از اسلام
و دین پس این اعتقاد دو جهة دارد فصل چهارم در بیان اینستکه
صفات ذاتیهٔ واجب الوجود بالذات چون علم و قدرت و حیوة عین
ذات او ست نه زاید بر ذات و در این مقام رد بر اشاعره است که صفات را
زاید بر ذات میدانند و دلیل بر این مطلب عقلا اینست که اگر حیوة
و علم و قدرت و مانند اینها عین ذات واجب الوجود بالذات نباشد
لازم میاید نقص واجب الوجود بالذات در مرتبهٔ ذات و نقص مستلزم
احتیاج و امکانست و احتیاج و امکان با واجب الوجود بالذات بودن
منافات دارد و ایضا اگر قدرت مثلا عین ذات او نباشد
بلکه زاید باشد خالی از این نیست که یا واجب الوجود می باشد و یا
ممکن حادث از جانب خود یا غیر خود پس اگر واجب الوجود باشد
لازم میاید شرک و متعدد بودن واجب الوجود و این باطلست بدلیل
عقلی و اگر خود او را ایجاد کرده باشد لازم میاید که بدون قدرت
بر کاری کاری کرده باشد یا اینکه پیش از قدرت قدرت داشته
و این نیز بالبدیهه باطلست و اگر از غیر او باشد لازم میاید احتیاج

خداوند

خداوند عالم نیز خود این البدیهه باطل است و نیز عین ذات بودن
این صفات صفت کمالیست که باعث نقص صاحب خود نمیشود و هرچه
چنین است از برای خدا ممکن است و ثابت است و لازم است و نقلا
حدیث شریف است که مرویست از امام جعفر صادق ع که آنحضرت
فرمودند لَمْ یَزَلِ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ رَبَّنَا عَالِمًا وَالْعِلْمُ ذَاتُهُ وَلَا مَعْلُومَ وَ
السَّمْعُ ذَاتُهُ وَلَا مَسْمُوعَ وَالْبَصَرُ ذَاتُهُ وَلَا مُبْصِرَ وَالْقُدْرَةُ ذَاتُهُ وَلَا
مَقْدُورَ زیرا که حدیث شریف دلالت میکند که همیشه خداوند
عالم عالم بود و صاحب علم بود و علم عین ذات اوست نه اینکه ذات
نائب علم باشد یا اینکه علم زائد بر ذات او باشد و همچنین سمع و بصر
و قدرت و از اینجا است که وارد شده است که از کمال توحید نفی کردن
صفاتست از ذات یعنی صفات ذاتیه او عین ذات او هستند و چیز
جداگانه نیستند که زائد باشند بر ذات او و اگر کسی گوید که علم بمعنی
دانستن است و قدرت بمعنی توانائی داشتن است و حیوة بمعنی زنده
داشتن است و اینها بمعنی مصدری میباشند و عرضی باشند پس
چگونه ممکن است که عین ذات واجب الوجود باشند جواب گوئیم که علم
دو اطلاق دارد و دو معنی دارد یکی بمعنی دانستن و یکی منشاء انکشاف
اشیاء و سبب دانستن و ظاهر شدن آنها و علم عین ذات بمعنی دوم است
نه اول و همچنین قدرت بمعنی منشاء تمکن و توانائی بر کردن و نکردن
عین ذات اوست و حیوة بمعنی منشأ صحت متصف شدن بعلم و قدرت

عین ذات اوست وچون بعضی معنی اینها را منحصر در معنی عرضی فهمیده اند
قائل شدند که ذات خدا نائب صفات است واین خلاف عقل ونقل است
چنانکه اشاره باین شده است **وصل** اعتقاد کردن باینکه صفات
ذاتیهٔ خداوند عالم عین ذات اوست وزائد بر ذات او نیست کما اینکه
مراد از معانی بودن واجب الوجود است از اصول مذهب است ومنکر
این داخل در مذهب اثنی عشری وجعفری نیست ومخلد در جهنم خواهد
بود علی الظاهر در صورت تقصیر **فصل پنجم** در بیان اینست که خداوند
عالم واجب الوجود صاحب جمیع صفات کمال واحد ویکتاست وبی شریک
وبی همتاست زیرا که تعدد واجب الوجود مفهومیست از مفاهیم وهر
مفهومی یا واجب است یا ممکن یا ممتنع پس اگر تعدد واجب الوجود واجب
باشد لازم می آید که واجب الوجود موجود نباشد زیرا که متصور نیست
واجب بودن تعدد مگر آنکه لازم ماهیت وجوب وجود موجود باشد واین
مستلزم است که واجب الوجود موجود نشود زیرا که وجود او در ضمن
هر فرد اوست ودر ضمن هر فرد با وحدتست نه تعدد دو در وقتیکه تعدد که
لازم است نباشد باید وجوب وجود که ملزوم است نیز نباشد واین
باطل است بالبدیهه چنانکه معنی واجب الوجود بودن منافیست
با معدوم بودن واگر تعدد ممکن باشد لازم می آید که فرد واجب
الوجود که موجب حصول تعدد است ممکن الوجود باشد واین نیز
بالبدیهه باطلست پس این متعین شد که متعدد بودن واجب

الوجود

الوجود ممتنع است پس واجب الوجود یکتا خواهد بود و از برای انفهو یکفر د بیشر یکی خواهد بود وایضاً اگر از برای خداوند عالم شریك باشد لازم می آید که مرکب باشد از جنس و فصل زیرا که مراد از جنس چیزیست که دو چیز در آن بحسب ذات خود شریك باشند و مراد از فصل چیزی است که باعث امتیاز هر یك از دیگری باشد و تعدد واجب الوجود مستلزم این نحو از ترکیب است و هر مرکب محتاج است باجزاء و جزء غیر کل است و احتیاج بغیر منافیست با واجب الوجود بودن و همچنین ترکیب مستلزم احتیاج است بکسیکه ترکیب کننده انها باشد و احتیاج منافی است با وجوب وجود وایضاً اگر واجب الوجود متعدد باشد خالی از این نیست که هر یك قادر ند بر انچیز یکی میخواهد بکند یا نه اگر قادر باشند لازم می آید در صورتیکه یکی بخواهد زندگی شخصی را در زمانی و دیگری بخواهد مردن او را در ان زمان که ان یك شخص در یك زمان هم زنده باشد و هم زنده نباشد و این محالست و اگر قادر نباشد محتاج خواهند بود و احتیاج مستلزم امکانست و منافیست با وجوب وجود وایضاً جمیع انبیاء و اوصیاء و اولیاء و عقلاء معتبرین اتفاق کرده اند بر وجود صانع و بیکتائی او بودن او جامع صفات کمال و منزه بودن او از صفات نقص و اتفاق ایشان باعث قطع است برانیکه ایشان خطا نکرده اند و دروغ نیز نگفته اند چنانکه تواتر افادهٔ قطع میکند وایضاً

ظاهر شدن معجزاتیکه از طاقت بشر بلکه جمیع ممکنات بیرونست
چون اژدها شدن عصا و شق القمر و زنده کردن مرده و مانند
اینها که صادر شده اند از پیغمبرانیکه ادّعا کرده اند که ما از جانب خدائی
آمده‌ایم که واجب الوجود بالذّاتست و واحد و یکتاست و دلیل است بر
اینکه خدا یکتا موجود است که اینها از آنکه فوق طاقت بشر است از برای
حقّیت قول ایشان اظهار میکنند پس اگر خدا از یکی بیشتر میشد البته
اند دیگری نیز پیغمبری بعث نشده از جانب خود که اظهار کنند که او وجود
وشریک داشته نفی شریک کردن او باطلست و دلیل نقلی بر این مطلب
بسیار است چنانکه خداوند عالم فرموده انّه لا اله الّا هو الحیّ القیّوم
یعنی خداوند عالم نیست خدائی بجز او که زنده و برپا کننده
امورهاست و ایضاً فرموده فاعلم انّه لا اله الّا الله یعنی نیست خدائی بجز
خداوند عالم که یکتاست و ایضاً فرموده لو کان فیهما آلهة الّا الله
لفسدتا یعنی هرگاه در آسمان و زمین خداهای متعدّده میشدند بجز
خداوند واحد یکتا هرآینه فاسد میشدند آنها زیرا که سلسلهٔ ممکنات
که از راه ارتباط بمنزلهٔ یک معلول میباشند باینکه کلّ ممکن واحد است
بمقتضای تاثیر یکی از خداهائیکه مستقل و علّت تامّه میباشند باید
موجود باشد و بمقتضای تاثیر دیگری که تعطیل در حقّ او بالبدیهه
محالست باید معدوم باشد پس نظام عالم بدون وحدت صانع عالم
انتظام نخواهد یافت چنانکه اگر دو پادشاه در مملکتی باشند باعث

وموجود [illegible]

اختلال

اختلال اوضاع آن مملکت خواهند شد و ایضاً فرمود وَمَا كَانَ مَعَهُ
مِنْ إِلَٰهٍ إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ یعنی نیست
با خداوند عالم خدائی زیرا که هرگاه خدائی میشد با او و هر دو مستقل
میشدند هر اینه می برد هر خدائی مخلوق خود را زیرا که دو علت تامه
در یک معلول شخصی نمیتوانند تاثیر کنند والّا لازم می آید که علت تامه
نباشند یا تحصیل حاصل کنند و اگر یکی مستقل باشد و دیگری محتاج
باشد هر اینه بلندی خواهد داشت آن قادر بر آن عاجز و آن عاجز معلول
و محتاج خواهد شد و خدا نخواهد بود و ایضاً فرمود قُلْ هُوَ اللَّهُ
أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ یعنی بتحقیق
که خدا از هر جهة یکتاست و خدا محتاج نیست و فرزند ندارد و پدر
و مادر ندارد و انبازی و مانندی نیست و شریک و شبیهی نیست
و آیات و اخبار در این باب بسیار است وصل اعتقاد کردن
بیگانگی خداوند واجب الوجود بالذات که رد است بر مجوس که یزدان را
خالق خیر میدانند و اهرمن را خالق شر میدانند و بر مشرکین که از برای
خدا ماه یا آفتاب یا آتش و غیر اینها را شریک میدانند و همچنین بر
کسانیکه عزیر یا عیسی را پسر خدا میدانند از اصول دین است و منکر
این کافر و نجس است و مخلد در جهنم است باب دوم در بیان اصل
دوم است و آن عدل است بدانکه عدل بحسب معنی تصوری عبارتست
از بودن افعال واجب الوجود بالذات میان افراط و تفریط و تحدد

اعتدال و بحسب معنی تصدیقی انستکه مکلّف در دل اعتقاد کند و
بزبان اقرار کند که خداوند عالم عادلست و در جمیع افعال کاملست
و از ظلم منزّه و مبرّا است و از قبح و شرور مجرّد و معرّا است و جمیع فعلهای
او نیکوست و با غرض و فایده ایست که عاید به بندگان اوست و
صاحب لطف به بندگانست و فعل او همه بر وفق مصلحت ایشان
است و خلق کرده بندگان همه را با قدرت و اختیار بدون تفویض
واجبار و در این اصل نیز پنج فصل است فصل اوّل در بیان
اینستکه خداوند عالم ظالم و ستمکار نیست و راضی بظلم و ستم کردن
نیست و جمیع افعال خداوند عالم حتّی تکلیف کردن به بندگان حسن
و نیکو میباشند بحسن عقلی هرچند بالعرض باشند و خالی از قبایح
و ظلم و شرور میباشند زیرا که عالم غنی حکیم محال است که ظلم بکند زیرا
که ظلم قبیحست و قبیح را از روی اختیار کسی میکند که محتاج باشد یا
جاهل باشد و خداوند عالم نه محتاجست و نه جاهل بالبدیهه چنانکه
که در قرآن خداوند عالمیان فرموده اِنَّ اللهَ لَا یَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ یعنی
بدرستیکه خداوند عالم ظلم نمیکند مردمانرا بقدر ذرّهٔ و نیز فرموده اِنَّ
اللهَ لَا یَظْلِمُ النَّاسَ شَیْئًا یعنی خداوند عالم ظلم نمیکند مردمانرا بهیچ قسم
از ظلم و هر فردی از افراد ظلم و فصل اعتقاد کردن اینمعنی که عدل
که مقابل جور است از اصول دین است و منکر این از دین بیرون و کافر
است و نجس است و مخلّد در جهنّم خواهد بود در صورت تقصیر

فصل

فصل دویم در بیان اینستکه جمیع افعال خداوند عالم معلل است بغرضی و فایده که عاید است بر بندگان در دنیا و اخرت یعنی خداوند عالم هر کاریکه میکند از جهة فایده میکند که بر بندگان عاید میشود در دنیا یا در اخرت زیرا که اگر چنین نباشد لازم می اید که فعل خدا عبث و لغو باشد و این بالبدیهه باطلست چنانکه خداوند عالم در قران فرمود که وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ یعنی خلق نکردم جن و انس را مگر اینکه مرا بندگی کنند و فرمود که خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا یعنی خلق کرد خداوند عالم از برای شما انچیز را که در زمین است بالتمام و ایضا فرمود أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا یعنی ایا گمان دارید شما که ما شما را عبث خلق کردیم چنین نیست که گمان کردید و ایضا فرمود وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا یعنی خلق نکردیم ما اسمانها و زمین و انچیز را که میان انها است باطل و بیفایده زیرا که این گمان کسانیست که کافرند وصل این اعتقاد که رد است بر اشاعره که منکر غرضند از اصول مذهب است فصل سیم در بیان اینستکه جمیع افعال خداوند عالم مترتب است بر لطف که نزدیک کننده است بطاعات و دور کننده است از معاصی و بان غرض الهی تمام میشود زیرا که هرگاه خداوند عالم بر بندگان لطف نکند و ایشان بجهل و مصلحت و مفسده و حسن و قبح

باقی بمانند مستعد نعمت آخرت نخواهند شد و فعل خدا عبث خواهد

شد چنانکه خداوند عالم در قرآن فرموده وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ

یعنی اگر نباشد فضل خدا بر شما و رحمت او و ایضاً فرموده مَا يُرِيدُ اللّٰهُ

لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ یعنی

نمیخواهد خداوند عالم که بر شما حرج و مشقت شدیده واقع شود بلکه

اراده دارد که پاک کند شما را و تمام کند نعمت خود را بر شما و فرستادن

پیغمبران و نصب امامان و وعده و وعید و ثواب و عقاب و امثال

اینها بر اینمطلب شاهد نیز وصل این اعتقاد دینی از اصول مذهب است

و رد بر اشاعره است که وجوب عقلی قائل نیستند فصل چهارم

در بیان اینستکه جمیع افعال خداوند عالم بر وجه اصلح بحال بندگانست

والا لازم می آید که خداوند عالم اشیائی که پست تر است آنرا مقدم

بدارد بر آنچیزیکه بهتر است و این نیز بالبدیهه باطل است چنانکه

مساوی کردن میان پست و بلند نیز قبیح است بالبدیهه بلی هرگاه

مصلحت نظام کل یا کلی تعارض کند با مصلحت نظام جزء یا جزئی مصلحت

نظام کل و کلی مقدم خواهد بود بر مصلحت نظام جزء یا جزئی چون

قطع انگشت از جهة حفظ باقی بدن چنانکه از حدیث مفضل از جناب

صادق ع مستفاد میشود که عطا کردن اعضا از جهة منفعت آنست

و تعدد بعضی از انها چون چشم و وضع آن در سر از جهة اصلح بودن

است و همچنین امر کردن بنوره و سر تراشیدن و ناخن گرفتن در

هر چیزیکه از جمله اصلح بودن آنهاست وصل این اعتقاد از اصول
مذهب است چنانکه معتقد اکثر امامیه است پس اعتقاد کردن بعضی
از متکلمین که اشتمال بر مصلحت کافیست و اصلح بودن ضرور نیست از
نقص اعتقاد است و ممکن است که اعتقاد اول این باشد که خداوند
عالم عادلست و ظالم نیست و راضی بظلم نیست و اعتقاد دویم این
باشد که هر کاری که از خداوند عالم صادر میشود حسن و نیکوست
و آنچیزیکه نیکوست خداوند عالم بجای میآورد و اعتقاد سیم این
باشد که فعلهای خداوند عالم با غرض و فایده است که عاید به
بندگان اوست و اعتقاد چهارم این باشد که لطف بر خداوند
عالم واجب است و بسبب وجوب لطف هر کاری که مصلحت بندگان
در آن است بلکه اصلح هر چیزیکه محل ایجاد است باید بجا آورد
زیرا که ایجاد اصلح لطف است و لطف بر خدا واجب است و اعتقاد
پنجم این باشد که بندگان خداوند عالم بر وجه اعتدال خلق
کرده نه بر وجه جبر که بیچاره باشند و نه بر وجه تفویض که همه
کاره باشند بلکه با اختیار میباشند در کارها و لیکن در آن
اختیار احتیاج بخدا دارند که آن اختیار را باقی بدارد چنانچه در
دادن اختیار احتیاج داشتند فصل پنجم در بیان اینستکه
خداوند عالم جمیع بندگان را ایجاد کرد با قدرت و اختیار بر کردن
افعال خود و نکردن باینمعنی که نه جبر است در افعال باینکه عباد

عالم را جسم میدانند کالاجسام بانحو لائق بجلال و هم چنین حلولیه و اتحادیه که قائلند بحلول کردن خدا در دل عرفا و متحد شدن عرفا با خدا و هم چنین واصلیه که قائلند بوصل عرفا با خدا و مثل اینها است بعضی از اعتقادات فاسده یهود که میگویند خدای تعالی دنیا را در شش روز آفرید و روز هفتم که روز شنبه است بمعنی معطلی است که در آن معطل شد و فارغ ماند در آسمان به پشت خوابید و پای بر روی پای گذاشت و از گفتهای ایشان است که در روز شنبه کار را حرام میدانند و دیگر میگویند که شب سه پاس است در اول خر فریاد میکند و در دوم سگ فریاد میکند و در سیم اطفال شیرخواره گریه میکنند و در هر سه پاس خدا میشنود و گریه میکند مانند شیر نعره میکند و میگوید او وای خانهٔ خودم را خراب کردم و محراب خود را سوختم و فرزندان خود را در عالم باسیری دادم که اشاره است بخرابی بیت المقدس و بقتل انبیاء اسرائیل و دیگر گویند که خدا هم هر روز نماز میکند و تسمهٔ از تیماج بر سر میاندازد و دست خود را می بندد و میگوید تا اینکه رحم من غالب شود بر غضب من و دلیل بر این مطلب عقلا آنستکه موصوف بودن خدا بصفات نقص باعث احتیاج و امکان است که با واجب الوجود بودن منافات دارد زیرا که مرکب بودن و جسم بودن و مانند اینها مستلزم احتیاج باجزاء و ترکیب کننده است و محتاج ممکن خواهد بود نه واجب الوجود

بالذات

بالذات وهم چنین اگر محل حوادث باشد متغیر خواهد بود ومتغیر حادث خواهد بود وحادث ممکن خواهد بود وممکن خدای واجب الوجود بالذات نخواهد بود ونقلا آیات واخبار است چون قول خدای تعالی لا تدرکه الابصار یعنی درک نمیکند او را چشمها وقول امام ع لا یحس ولا یجس ولا یدرکه الحواس ولا یحیط به شیء ولا جسم ولا صورة ولا تخطیط ولا تحدید یعنی خداوند عالم بچشم دیده نمیشود وبدست درک کرده نمیشود ودرک نمیکند او را حواس ظاهره وباطنه واحاطه نمیکند باو چیزی چون هواء ومانند ان ونه جسم ونه صورت ونه خط ونه حد ومانند اینها که دلالت میکند که خدا جسم نیست ومحل وحال ومانند اینها نیست وصل اعتقاد کردن اینکه خدا جسم کالاجسام نیست از اصول دین است ومنکر این کافر است واز دین خارجست وهم چنین اعتقاد کردن اینکه خداوند عالم در دل عرفا حلول نمیکند ومانند اینها بنابر وجهیکه قائل این نحو از اعتقاد منکر ضروری دین باشد یا قائل بجسم کالاجسام بودن خداوند عالم چون بسیاری از جماعت صوفیه خذلهم الله زیرا که هفت فرقه از ایشان کافرند که بعدد ابواب جهنم می باشند اول وحدت وجودی وموجودی که عالم را چون موج دریا ووهمی وخیال میدانند دوم وحدت وجودی با تعدد موجودی که عالم را چون نم یم میدانند وظاهر را واحد ومظاهر را متعدد میدانند چون شعاع شمس که در روزنهای بسیار ظاهر شود سیم اتحادیکه قائلند بمتحد شدن عارف با خدا چون شیر وشکر چهارم حلولیکه قائلند بحلول کردن خدا در دل عارف چون اب کوزه پنجم واصلیه

قادر بر ترک نباشند بلکه مجبور باشند و آلت محض باشند چنانکه اشاعره میگویند و نه تفویض باینکه عباد مستقل باشند در افعال و مختار باشند و امور ایشان مفوض و واگذاشته بایشان باشد و محتاج نباشند بخداوند عالم بعد از وجود چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بین الامرین و میان دو امر است باینطریق که قدرت داشتن ایشان بر جمیع افعال در جمیع احوال و اعطاء اسباب و ابقاء آنها از جانب خداست و مباشرت و بجا آوردن از ایشانست که بندگان میباشند چنان که مذهب امامیه است زیرا که اگر بندگان مختار نباشند لازم می آید که بی تقصیر ایشانرا عذاب بکند و مذمت کند با اینکه عذاب جهنم و حشر و قبر و عالم برزخ دروغ باشد و این خلاف بدیهه عقل و نقل است و نیز حاجت احتیاج ممکن بواجب ممکن بودن اوست و این همیشه است پس احتیاج نیز همیشه است پس مستقل بودن باطل است چنانکه خداوند عالم فرمود لَا اِكْرَاهَ فِي الدِّينِ یعنی در دین اکراهی نیست و فرمود وَمَا تَشَاؤُنَ اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللهُ یعنی نمیخواهید شما چیزیرا مگر آنکه مشیت تکوینی خدا بآن تعلق میگیرد و ایضا فرمود كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَاْنٍ یعنی در هر زمان خداوند عالم بانر دو کاری و حالیست و معطل نیست و چنانکه مرویست از جناب صادق ع که فرمود لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيضَ بَلْ اَمْرٌ بَيْنَ الْاَمْرَيْنِ یعنی در افعال اختیاریه بندگان نه جبر است که فعل از خدا باشد و باین حال

ما را عذاب کند چنانکه اشاعره میگویند و نه تفویض است که خدا
معطّل باشد و ما مستقلّ باشیم تا اینکه تعدّد واجب و عدم علّة امکان
لازم آید چنانکه معتزله میگویند بلکه امر بندگان میان این دو امر
است که بمذهب ثلّیت مردود است وصل این اعتقاد از اصول مذهب
است و منکر این خارج از مذهب است و مخلّد در جهنّم است در صورت
تقصیر باب سیّم در بیان اصل سیّم است که نبوّت است بدانکه
نبوّت بحسب معنی تصوّری عبارتست از خبر دادن بشر معصوم
از جمیع گناهان باحکام خدا و بر عالمیان که متعلّق است بافعال
و عقاید بندگان بوحی و مانند آن بدون از اثبات پیغمبری بمعجزه با
ریاست الهیّه بالاصالة در امر دنیا و دین بر مکلّفین کلّاً یا بعضاً
یا اینکه عبارتست از پیغمبر بودن بشر مزبور یا گردانیدن خداوند
عالم بشر مزبور را پیغمبر و خبر دهنده و بحسب معنی تصدیقی آنستکه
مکلّف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که پیغمبر ما محمّد صعم بن
عبد الله پیغمبر بر حقّ است بسوی انس و جان و فرستادهٔ خدا است
بر سبیل لزوم عقلی بسوی بندگان با معجزات چند که از جملهٔ آنها است
معراج جسمانی و شقّ القمر و قرآن مثل سایر پیغمبران که پیش از او
مبعوث شدند بسوی بندگان و بشر معصوم از جمیع گناهانست
و آخر پیغمبرانست و دین او باقیست تا روز قیامت و از برای او است
اذن شفاعت و در این اصل نیز پنج فصل است فصل اوّل

در بیان اینستکه فرستادن رسول بسوی بندگان نیکو ولازم است
ودران فواید بسیار است چون ارشاد بندگان بسوی انچیزیکه باعث
استعداد نعمت اخرت است ودلیل عقلی بر اینمطلب انستکه مقصود
اصلی از خلق کردن بندگان رسانیدن بنعیم ابدی اخرویست و
این موقوف است بر تحصیل قابلیت وان محتاج است بمعرفت احکام
الهیه وان از جهة نقصان عقلهای ما در درک احکام وعدم قابلیت
ما از برای وحی والهام موقوف است بر فرستادن پیغمبری که بیان
انها کند بروجهیکه حجت الهی تمام شود تا اینکه واجب شود بر
بندگان تصدیق ایشان زیرا که اگر چنین نباشد لازم می اید که
فعل خدا عبث باشد واین باطل است ودلیل نقلی ایات واخبار است
چنانکه خداوند تعالی فرموده لَقَدْ اَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَیِّنَاتِ وَاَنْزَلْنَا
مَعَهُمُ الْکِتَابَ وَالْمِیزَانَ لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ یعنی بتحقیق که
فرستادیم پیغمبران خود را با معجزات وعلامات واضح وفرو فرستادیم
با ایشان کتاب ومیزان را تا اینکه رفتار کنند مردمان بحق وعدالت
وایضا فرموده رُسُلاً مُبَشِّرِینَ وَمُنْذِرِینَ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللهِ
حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ یعنی فرستادیم رسولهائی که بشارت میدهند
بنعمت اخرت وبهشت وبیم دهنده اند از عذاب جهنم ومانند ان
تا اینکه از برای مردمان حجة نباشد بعد از فرستادن رسولها
وایضا فرموده وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ اِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِیُبَیِّنَ لَهُمْ

یعنی

یعنی نفرستادیم هیچ پیغمبری را مگر بزبان قوم او تا اینکه بیان کند از برای
ایشان چیزی را که احتیاج بان دارند و ایضاً مرویست که جناب صادق
بعد از سؤال کردن زندیقی از راه اثبات انبیاء فرمود که چون اثبات
خالق حکیم کردیم دانستیم که از برای او واسطه هائی است که ره نمائی
میکنند بندگان او را بر مصالح ایشان که بان بقاء ایشانست و در
ترک آن فنای ایشانست و آنها انبیاء میباشند از جانب خدا که با دلائل
و براهین و شواهد چون زنده کردن مرده ها میباشند و حاصل این
اعتقاد از اصول مذهب امامیه است که رد است بر اشاعره که وجوب
عقلی قائل نیستند و منکر این از مذهب خارج است و مستحق خلود در
جهنم است در صورت تقصیر علی الظاهر و از جهتی از اصول دین است
و آن اعتقاد کردن است باینکه رسول [illegible] در بیان
اینستکه باید رسول بشر باشد و معصوم از جمیع گناهان باشد در
حال پیغمبری و پیش از پیغمبری خواه در حال عمد باشد و خواه در حال
سهو بلکه لازم است که از جمیع عیوب جسمانیه و اخلاق ذمیمه دور و
از آن قبیله و مانند اینها که باعث نفرت طباع و خلاف و حیرت می شود
و منزه باشد تا اتمام حجت بشود زیرا که عصمت عبارتست از ملکهٔ
الهیهٔ موهبیه که مانعست از صدور قبیح و عصیان در حال عمد و
نسیان بلکه تمام عمر انسان بر وجه اختیار و قدرت بسبب قوت
عقل و فطانت و کمال اهتمام در طاعت که این اقوی از عدالت است

زیراکه عدالت مانع نیست از صادر شدن قبیح در حال نسیان بلکه
مانع نیست از صادر شدن عصیان در تمام عمر انسان خصوصاً
در تمام امور و هم چنین صبانت و هرگاه آن پیغمبر صاحب اینحالت
نباشد تمام حجة نخواهد شد و اعتمادی بحرفها و نخواهد بود
و غرض الهی از خلقت حواصل نخواهد شد و همچنین اگر بشر نباشد که
محسوس بشود زیراکه اگر چنین نباشد حیرت حاصل نخواهد شد اکبر
باید بشر باشد تا اینکه اتمام حجة بشود چنانکه خداوند عالم فرمود
وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالاً نُوحِي إِلَيْهِمْ یعنی نفرستادیم پیشتر
از تو نیز مگر بشر یکه مردان بودند که بایشان وحی فرستادیم و ایضاً
فرمود وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكاً لَجَعَلْنَاهُ رَجُلاً وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ یعنی
هرگاه میگردانیدیم آن رسول را ملك هر اینه میگردانیدیم او را بصورت
مرد و هر اینه مشتبه میشد بر ایشان آنچیزیکه اشتباه در آن دارند
و فرمود لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی نمیرسد رئیس گردانیدن
من بظالم که معصیت کار باشد و ایضاً فرمود وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى
الْعَالَمِينَ یعنی تمام انبیاء را تفضیل دادیم بر تمام خلقان که از جمله آنها
ملائکهٔ مقربین میباشند که بصریح این عصیان از برای ایشان
نیست پس آیات و اخبار یکه موهم صدور عصیان از ایشان است باید
حمل شود بر صدور ترک اولی که عصیان مقربین است هرچند حسنات
ابرار باشد و حَصل این اعتقاد که رد بر سنیهاست نیز از اصول

مذهب است وانکار این که از جهة هموار کردن خطا و جور خلفا ست
موجب خروج از مذهب وخلود در جهنم است در صورت تقصیر
فصل سیم در بیان اینستکه لازم است که پیغمبر ص با معجزهٔ مصدقه
باشد یعنی فعل خارج از عادت وطاقت بشر که واقعی باشد ومسبب
از سبب ارضی وسماوی نباشد وبکسب تحصیل ان ممکن نباشد
از وصادر شود که دلالت کند بر صدق وراستی او چنانکه ائمهٔ سابقه
وماننداو دلالت بر این میکند زیرا که عصمت امریست مخفی ومعلوم
نمیشود مگر بمعجزهٔ مصدقه که بر طبق مدعا باشد تا دلالت کند بر
صدق او چنانکه منطوق حدیث مروی از جناب صادق ع است
بواسطهٔ اینکه اظهار معجزه در دست کاذب واداشتن بکرامیست
وقبیح است بلکه لازمست بر خداوند عالم که در صورت کذب مدعی
نبوت ممکنه وماننداان تکذیب انکند چنانکه نقل کرده اند که مسیلمهٔ
کذاب دعوی پیغمبری میکرد باو گفتند که محمد ص برای کور یکچشم
دعا کرد چشم دیگرش نیز بینا شد او نیز از برای کور یکچشم دعا کرد
انچشم روشنش نیز کور شد ومثل این را معجزه ممکن نمیگویند چنانکه
سحر ساحرین فرعون را بعصای موسی باطل کرد وتوضیح این مطلب
انستکه هر امر عجیبی که وهمی وخیالی باشد ویا واقعی باشد ومسبب از
سبب خفی باشد که تحصیل ان بکسب ممکن باشد انرا سحر گویند و
اگر واقعی باشد ومسبب از هیچ سببی از ارضی وسماوی ومرکب نباشد

آنرا خارق عادت گویند و آن اگر از برای غیر مدّعی نبوّت و امامت
ممکنه باشد آنرا کرامت گویند چون اطاعت کردن سگ از برای
سلمان و میل نمودن شاخهٔ درخت خرما از برای مریم و مانند آن و اگر
از برای مدّعی نبوّت یا امامت ممکنه پیش از ادّعا باشد آنرا ارهاص
گویند که بمعنی انتظار است و باعث انتظار نبوّت یا امامت است چون
سایه انداختن ابر از برای پیغمبر ما و شکافتن دیوار کعبه از برای علیّ
ابن ابی طالب و اگر بعد از ادّعا باشد مخالف مدّعی باشد آنرا
معجزهٔ مکذّبه گویند چون کور شدن شخص یک چشم بدعای مُسَیلِمهٔ
کذّاب علیه اللّعنة و النّار و اگر مطابق باشد آنرا معجزهٔ مصدّقه
گویند چون معجزات حضرت پیغمبر ما و سایر پیغمبران و ائمّهٔ طاهرین
صَلَوَاتُ اللهِ وَسَلَامُهُ عَلَیْهِمْ اَجْمَعِینَ و بعضی از آنها مذکور خواهد
شد و پیغمبر باید صاحب معجزه باشد تا آنکه حجّة تمام شود و لطف
الهی بعمل آید وصل این اعتقاد از اصول مذهب بلکه اصول دین
است که متعلّق باصل نبوّت است زیرا که بنای اهل دین همه اینست
که هر دستی نباید دست داد فصل چهارم در بیان اینستکه محمّد بن
عَبد الله بن عَبد المطّلب بن هاشم بن عبد المناف پیغمبر بر حقّ است و معصوم
از جمیع گناهانست بر وجهیکه گذشت و صاحب معجزاتست که
از جملهٔ آنها معراج جسمانی و شقّ القمر و قرآنست چنانکه خداوند عالم
فرموده وَمَا مُحَمَّدٌ اِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ یعنی نیست

محمّد صٓ مکر رسول خدا که پیش از او رسولها بودند و رفتند و دلیل
بر این مطلب اینستکه پیغمبر ما محمّد بن عبد الله ادّعای پیغمبری و نبوّت
ممکنه کرد و بر طبق ادّعای خود معجزه مصدّق آورد و هر کس که
ادّعای نبوّت ممکنه کند و بر طبق ادّعای خود معجزه مصدّق آورد
او در صادق است و بر حق است پس پیغمبر ما پیغمبر بر حق است واما
اینکه پیغمبر ما ادّعای پیغمبری کرد پس بجرهای متواتره و متظافره و
اتّفاق مسلمین و کافرین معلوم است و اما اینکه بر طبق ادّعای خود معجزه مصدّق
آورد نیز بواسطه اینستکه چند بر طیکه که غریب و عجیب واقع بوده اند و بشر
از آوردن مثل آن بکسب و غیر آن عاجز بوده اند و بر خلاف عادت بوده
اند و مقارن ادّعای پیغمبری بوده اند و بر وفق مدّعای آن بزرگوار بوده
اند از آن جناب بسیار در شده اند و معجزات آنحضرت بر دو نوع بود اوّل
داخلی دوّم خارجی و داخلی چندین معجزه بود اوّل آنکه نور از معدن
انوار بر درود یوار میتابید گاهی دست مبارکرا بلند میکرد
انگشتان منوّرش مانند ده شمع روشنی میدادند دوّم آنکه بوی خوش
آن بزرگوار در هر راهیکه میگذشت تا دو روز یا زیاده باقی میماند و
از عرق آنجناب جمع میکردند که بهترین عطرها بود سیّم آنکه چون در آفتاب
می‌ایستاد او را سایه نبود و ابر بسر او سایه میافکند چهارم آنکه از عقب
میدید چنانکه از پیش روی میدید پنجم آنکه در خواب و بیداری یک
سان میدید و میشنید و هم چنین غرایبها واما معجزات خارجیه پس

نیز چندین معجزه بوده اند اول معراج جسمانیست چنانکه مرویست
که آن بزرگوار بعد از نماز عشا در حجر اسمعیل یا در خانه ام هانی
خوابیده بود که ناگاه جبرئیل نازل شد و براق آورد و آن بزرگوار
سوار کرده و در بیت المقدس و آسمانها برد و عجایب آسمانها را دید
و بعد از این بالا رفت تا اینکه بسدرة المنتهی رسید و بمقام قاب قوسین
رسید و علوم بسیار برای او مکشوف گردید و بعد از این در همان شب
نزول فرمودند و در صبح آن روز خبر داد اهل مکه را باچیزیکه معلوم
شده بود و ابو جهل و امثال او انکار کرده اند و از ستون و قندیل
بیت المقدس سؤال نمودند و آنجناب جواب فرمود و از احوال قافله
شام سؤال کردند آنجناب جواب فرمودند و از زمان ورود ایشان
پرسیدند و آنجناب تعیین فرمودند و تمام مطابق واقع شد دوم شق
القمر است و مجمل از کیفیت آن چنانکه مرویست اینستکه در مکه در
شب چهاردهم ذی الحجه چهارده نفر از اصحاب عقبه در مقام امتحان
معجزه از آنجناب خواهش نمودند که ماه را دو پاره کند پس آنجناب
بامر الهی امر فرمودند که ماه دو پاره شود پس ماه دو پاره شد پس
منافقین خواهش کردند که بگوید بصورت اول شود چنانکه کرد پس
خواهش کردند که دوباره دو پاره کند نیز دو پاره نمودند پس آنجماعت
گفتند که مسافرین ما چون از شام بیایند از ایشان خواهیم پرسید
پس اگر ایشان نیز مثل ما دیده اند معلوم خواهد شد که از جانب خدا است

والا سحر خواهد بود چون آمدند وسؤال کردند آنها گفتند ما نیز
چنین دیدیم سیم از معجزات آنجناب قرآنست که باقیست تا روز
قیامت و آنجناب طلب معارضه فرمود در جمیع فصحای عرب که
فصیح ترین جمیع فصحای اعصار و امصار بودند از آوردن بمثل آن
بلکه یک سوره کوچک آن عاجز شده اند و با حرصی که در تکذیب آن
جناب داشتند و مقاتله بسیوف میکردند مقاتله بحروف نکرده اند
زیرا که از غایت فصاحت و بلاغت آن و اشتمال بر نظم غریب و
اسلوب عجیب بر وجهیکه هر فقره از آن هرگاه در میان کلام فصیح
باشد چون لعل و یاقوت نمایان است و عدم اختلاف
اخبار بامور ماضیه و آتیه و عدم رکاکت بالمره و اشتمال بر معارف
ربانی و مکارم اخلاق و انسانی بمثابهٔ که طائفهٔ عرب که بعدم
فهم و علم و ادب مشهور بوده اند از برکت آن بنور علم مغبوط
گردیده اند و جمیع بلغاء آن زمان از غرابت آن متعجب و حیران بودند
و از آوردن مثل آن عاجز بودند و بعد از این نیز نیاورده اند هر
چند سبب عاجز کردن خدا باشد از آوردن بمثل آن در مقام
معارضه چون عاجز کردن از برداشتن پرکاه پس قرآن معجز بسبب
عجز مخلوق یا تعجیز خالق چنانکه بتواتر معلوم است پس معلوم
است که از جنس فعل بشر نیست و فعل خالقست که از برای
تصدیق نبی نازل فرموده پس اگر آنحضرت پیغمبر بر حق نمیبود

همچنین امری بر زبان او جاری نمیشود زیرا که اظهار ان و وا داشتن
بر باطل لازم می امد بسبب اظهار معجزه در دست دروغ گو و غرض
الهی از خلق کردن عباد حاصل نمیشد چهارم از معجزات انجناب اوردن
درخت است چنانکه مروی است از جناب امیر المؤمنین ع که در
خدمت انجناب بودم که جمعی از بزرگان قریش امدند پس گفتند
ای محمد ص ادعای بزرگی کردی که هیچ یک از پدران تو چنین ادعا نکردند و ما
از تو خواهشی میکنیم برای انکه بعمل اوردی خواهیم دانست که تو پیغمبری
والا معلوم میشود که تو ساحری و کذابی پس انجناب فرمود چه خواهش
دارید و ایشان گفتند که بخوان این درخت را که از ریشه کنده شود
و پیش روی تو بایستد پس انجناب فرمود که خدا قادر است بر همه
چیزها پس اگر درخت بیاید ایمان خواهید اورد گفتند اری و انحضرت
فرمود که من خواهم نماند انچیز که میخواهید و لکن شما ایمان نخواهید
اورد پس خطاب فرمود بدرخت که ای درخت اگر ایمان داری بخدا
و روز جزا و به بودن من رسول خدا از ریشه کنده شو و بیا پیش روی
من بایست پس درخت از ریشه کنده شد و مثل مرغ پرواز کرد
و بخدمت انجناب امد و شاخهٔ بالای خود را بر بالای سر انجناب
گذاشت و بعضی از شاخهای خود را بر دوش من گذاشت پس ان
قوم چون انحال را دیدند بزرگ شمردند انرا پس گفتند که امر کن که
نصف ان پیش تو بیاید پس امر کرد و نصف ان درخت امد بر وجهی

که

که نزدیک بود که بر بچید بان بزرگوار پس گفتند بگو که این نصف
برگردد بسوی نصف دیگر پس امر کرد و برگشت پس من گفتم لا اله
الا الله انی اول مؤمن بک یا رسول الله و اول من آمن بان الشجر
فعلت ما فعلت بامر الله تصدیقا بنبوتک واجلالا بکلماتک
یعنی نیست خدائی بجز خداوند عالم بدرستیکه اول کسی هستم که ایمان
آوردم بتو یا رسول الله و اول کسی هستم که ایمان آوردم باینکه درخت
کرد انچیزیرا که کرد بامر خدا از جهة تصدیق بر پیغمبری تو و بزرگ
شمردن سخنان تو پس آنقوم گفتند که تو ساحری و کذابی آیا تصدیق
میکند ترا غیر علی ع یکی از معجزات خارجیهٔ آنجناب زنده کردن
مرده است چنانکه مرویست از جناب امام حسن عسکری که روزی
آنحضرت فرمود که خداوند عالمیان برای هیچ پیغمبری آیتی و معجزه
ظاهر نکردانید مگر برای محمد ص و علی ع و مثل آنها ظاهر کردانید و
از آن عظیم تر برای آنحضرت معجزه کردانید گفتند یابن رسول الله ص
مانند معجزات عیسی ع چگونه برای آنحضرت ظاهر شد از مرده زنده کردن
و کور و پیس را شفا دادن و خبر دادن بانچه در خانها خورده بودند
و ذخیره کرده بودند و حضرت فرمود که روزی محمد ص و علی ع در نواحی
مکه راه میرفتند و ابولهب از عقب ایشان میرفت و سنگ بر حضرت
رسول ص میانداخت و پاهای مبارک آنحضرترا مجروح کرده بود و
خون از قدم مبارکش جاری شده بود و ابولهب فریاد میکرد که ایکروه

قریش این ساحر دروغگو است پس سنگ بر او بزنید و از او دوری

کنید و از جادوی او بپرهیزید و اوباش قریش از عقب پس ابتدای آنحضرت

میکردند ایشان از عقب آنحضرت می آمدند و سنگ بر آنحضرت می

انداختند و بحضرت امیر المؤمنین ع میخورد پس یکی از آن کافران

گفت یا علی تو پیوسته تعصب محمد ص را اظهار میکنی از جانب او جهاد

میکنی و با آنکه هرگز جنگی ندیده در شجاعت نظیر خود نداری چرا در این

وقت یاری او نمیکنی حضرت فرمودند ای اوباش قریش من بی رخصت

او کاری نمیکنم اگر بصبر باشید خواهید دید که چه خواهم کرد پیوسته

از عقب ایشان میرفتند و اذیت میرسانیدند تا آنکه از مکه بیرون رفتند

پس ناگاه دیدند که سنگها از کوه گردیدند بجانب آنحضرت کافران شاد

شدند و دور رفتند گفتند حال این سنگها حضرت محمد ص و علی ع را

هلاک خواهد کرد ایشان و ما از شر ایشان خلاص خواهیم شد پس

چون سنگها نزدیک آن دو بزرگوار رسیدند بقدرت خداوند

جبار بسخن در آمدند و گفتند اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللهِ بْنِ

عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنافٍ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا عَلِیَّ بْنَ اَبی

طالِبِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنافٍ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا رَسُولَ

اللهِ وَخَیْرَ الْخَلْقِ اَجْمَعینَ اَلسَّلامُ عَلَیْکَ یا سَیِّدَ الْوَصِیّینَ وَیا خَلیفَةَ

رَسُولِ رَبِّ الْعالَمینَ چون کافران این حالت غریب را مشاهده کردند

متحیر ماندند پس دو نفر از ایشان که کفر و عناد ایشان زیاده بود گفتند که

این

این سحر بود چون این را گفتند بقدرت رب العالمین و اعجاز آنجناب ده
سنگ از آن سنگها بلند شد هر یک محاذی سر آن کافران آمدند و
بر سر ایشان میخوردند و بلند میشد و باز میگردید و بر سر ایشان میخورد
تا آنکه سرهای ایشان نرم گردید و مغز سر ایشان از بینیهای ایشان
فرو ریخت و جمیع آن ده نفر هلاک شدند و خویشان ایشان زاری
کنان آمدند و فریاد میکردند که بدتر از مصیبت مردنم ایشان آنستکه
محمد ص شادی خواهد کرد که باعجاز او مردند چون ایشان را برداشتند
جنازهای ایشان بفریاد در آمدند که راست گفت محمد و شما دروغ
میگوئید پس جنازه ها را بر زمین نهادند و آن مرده ها را بر زمین افکندند
و گفتند ما بر نمیداریم این دشمنان خدا را که بسوی عذاب میبریم پس ابو
جهل ملعون گفت این جنازها و این سنگها همه از جادوی محمد است اگر راست
میگوئید که اینها از اعجاز اوست بگوئید تا دعا کند خدا این مردگان را
زنده گرداند چون کافران این سخنان با آن حضرت رسانیدند حضرت
فرمود یا علی شنیدی سخن ایشان را بگو که چند جراحت از این زخمها
بتو رسیده است علی ع گفت یا رسول الله چهار جراحت از این سنگها
بمن رسیده است حضرت رسول ص فرمود که شش جراحت بمن رسیده
و آن کافران ده نفرند من برای شش نفر دعا میکنم و تو برای چهار
نفر دعا کن تا خدا ایشان را بآن بدنها برگرداند پس دعا کردند همه زنده
شدند و برخاستند و گفتند ای گروه مردمان محمد و علی را شانی

عظیم و مرتبهٔ بلند نیست و در آن ملکها که ما در آن بودیم برای محمد ص
شانی دیدیم که بر کرسی نشسته بود نزد عرش و مثال علی را دیدیم
نشسته بود نزد کرسی و جمیع ملائکهٔ آسمانها و عرش و کرسی و حجابها
بر گرد آن بر آمده بودند و تعظیم ایشان مینمودند و حاجت که از خدا
طلب میکردند ایشان را شفیع میکردند پس هفت نفر از ایشان ایمان
آوردند و باقی بر کفر و شقاوت خود باقی ماندند پس حضرت امام حسن
عسکری ع فرمود که اگر خدا عیسی را بروح القدس مؤید کردانید
بدرستیکه جبرئیل نازل شد در روزیکه حضرت رسول ص عبا بر دوش
مبارک گرفت و علی و فاطمه و حسن و حسین ع را در عبا داخل کرد و
گفت خداوندا اینها اهل منند من با جنگم کسیکه با ایشان در جنگ است
و صلحم با هرکه با ایشان بصلح است و دوستم با هرکه با ایشان دوست است
و دشمنم با هرکه با ایشان دشمن است پس خدا وحی فرستاد که دعای
ترا مستجاب کردم پس ام سلمه جانب عبا را بر داشت که داخل شود حضرت
رسول ص فرمود که تو داخل در این جماعت نیستی هرچند که حال تو نیکو است
و عاقبت تو نیکو است پس جبرئیل ع گفت یا رسول الله ص مرا از اهل خود
گردان حضرت فرمود که تو از اهل مائی جبرئیل گفت رخصت میدهی که
داخل عبا شوم فرمود بلی پس جبرئیل داخل عبا شد و چون بملکوت
اعلا بالا رفت حسن و بها و نور و ضیای او مضاعف شده بود
ملائکه گفتند ای جبرئیل برگشتی بخلاف آنچه از پیش ما رفته بودی

جبرئیل گفت چگونه چنین نباشم و حال آنکه داخل اهل بیت محمد شده ام پس ملائکه آسمانها و حجابها و عرش و کرسی گفتند که سزاوار است تورا این شرف که یافته چنین باشی و حضرت امیر المؤمنین ع چون جهاد میکرد جبرئیل در جانب راستش بود و میکائیل در جانب چپ و اسرافیل در عقب و عزرائیل در پیش روی او میرفتند و هم چنین است سایر معجزات چون ناله کردن شاخه درخت خرما که پیش از بنای منبر آنجا ستون خطبه خواندن تکیه بر آن میکرد و بیرون آمدن آب از میان انگشتان مبارکش بقدریکه جماعت بسیاری را سیراب کرد و تسبیح گفتن سنگ ریزه در دست مبارکش و فرو بردن زمین فضاله او را و مانند اینها از آنچه آمد و بیرون شدن مرکبی که آنحضرت بر آن سوار میشد و مانند اینها که این رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و تفصیل و این اعتقاد از اصول دین است و منکر آن از جمله کافرین و مخلد در جهنم در صورت تقصیر و مانند این است فصل پنجم در بیان اینست که پیغمبر ما محمد بن عبد الله خاتم النبیین است و آخر پیغمبر انست و پیغمبری بر او ختم شده است و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و دین او باقی است تا روز قیامت چنانکه صریح آیه شریفه است که فرمود وَمَا كَانَ مُحَمَّدٌ ص أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ یعنی نیست محمد ص پدر هیچ یک از مردان شما و لکن رسول خدا است و آخر پیغمبرانست زیرا

که خاتم النبیین بودن چیز نیست که ادعا کرد او را پیغمبر ثابت النبوة بر معجزه و هر چیزی که چنین است حق است و الّا لازم خواهد آمد عصیان و با نسیان و با جمله با تقصیر فصل این اعتقاد نیز از اصول دین است و منکر این کافر است بلی اعتقاد کردن باینکه ختم نبوة کاشف است از اشرف بودن آنجناب و بسبب آن نیز برای اوست اذن شفاعت زیرا که شفیع اشرف است از مشفوع له خلافا للوعیدیه که وعید را لازم میدانند و عفو و شفاعت را قائل نیستند از اصول مذهب است

باب چهارم

در بیان اصل چهارم است که امامت است بدانکه بحسب معنی تصوری عبارتست از پیشوا بودن و رئیس بودن بشر معصوم از جانب خدا و رسول خدا بر جمیع مکلفین در امر دنیا و دین بر وجه نیابت خاصه از جانب خاتم النبیین و بحسب معنی تصدیقی انستکه مکلف در دل اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که علی بن ابی طالب ع با یازده فرزند او که هر یک اعلم عصر خود بوده اند و بشر معصوم از جمیع گناهانند بعد از پیغمبر آخر الزمان امام بحق میباشند بر جمیع بندگان و جانشین بلا فصل پیغمبرند بحق بترتیب بنص خدا و خاتم پیغمبران و واجب است بر جمیع مکلفین مودت و اطاعت ایشان در امر دنیا و دین و امام اول علی بن ابی طالب ع است و امام دوم امام حسن مجتبی ع است که پسر بزرگ اوست و امام سیم امام حسین ع است که پسر دیگر اوست و امام چهارم امام زین العابدین علی بن الحسین ع است و امام پنجم

امام

امام محمد باقر ع است و امام ششم امام جعفر صادق ع است و امام
هفتم امام موسی کاظم ع است و امام هشتم علی بن موسی الرضا ع است
و امام نهم امام محمد تقی ع است و امام دهم امام علی النقی ع است و امام
یازدهم امام حسن عسکری ع است و امام دوازدهم امام محمد مهدی ع
است که آخر امامانست و صاحب الزمانست و زنده است و غایب است
و ظاهر خواهد شد و عالم را از کفر و ظلم پاک خواهد نمود و از عدل
پر خواهد کرد عجل الله فرجه و در این اصل نیز پنج فصل است فصل
اول در بیان اینستکه واجب است بر خداوند عالم عقلا که نصب
کند امامی را که جانشین پیغمبر باشد بدلیلی که اشاره بآن شده است
در نبوت و در اینمقام باید رد کرد بر جمعیکه قائلند بعدم وجوب نصب
امام بلکه عدم جواز آن چون خوارج و امثال ایشان و دلیل بر اینمطلب
عقلا اینست که نصب امام مثل بعثت نبی ص لطف است و سبب تمام
شدن نظام دین و دنیا است و بدون آن لازم میاید عبث شدن
فعل خداوند و آن قبیح است پس نصب امام ع واجب است و نقلا آیه شریفه است
که مشتملست بر اینکه علة فرستادن رسول ص بر پا شدن امر مردمانست
و رفتار نیکو کردن است و این در نصب امام ع نیز موجود است و مثل
این است قول خداوند عالم إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی
اینست و جز این نیست که تو ای محمد ص بیم دهنده میباشی و از برای هر
قوم و گروه راهنما است و از جمله گروه گروهی میباشند که بعد از رسول

الله می‌باشند یعنی بر امامت ایشان نیز مانند و راضی باید باشد و
حدیث شریف است که فرموده ما زالت الارض الا و لله فیها حجة
یعرف الحلال و الحرام و یدعو الی سبیل الله یعنی همیشه از برای
خدا در زمین حجتی و راهنما است که میشناساند حلال و حرام را و
میخواند بسوی راه خدا و مانند اینها که دلالت میکند بر اینکه
نصب امام ع در شرع واقع است بالا لازم است چون حدیثی که مروی
از جناب علی بن الحسین ع است که فرموده لم تخل الارض منذ خلق الله
آدم من حجة لله فیها ظاهر مشهور او غائب مستور و لا تخلو الی
ان تقوم الساعة من حجة الله فیها و لولا ذلک لم یعبد الله یعنی
هیچ وقت خالی نبود زمین از وقتیکه خلق کرد آدم را از حجة خدا که
ظاهر باشد یا غایب باشد که فرموده مثل آفتاب زیر ابر و خالی نخواهد
بود زمین تا اینکه برپا شود قیامت از حجتهای خدا که در زمین میباشد و هرگاه
چنین نباشد هر آینه خدا بندگی کرده نمیشود و حاصل این اعتقاد
از اصول مذهب است و از وجهی از اصول دین است زیرا که اعتقاد
کردن بامامت مطلقه عامه بلکه خاصه باینکه نایب خاصی از جانب
پیغمبر بعد از او هست و علی بن ابی طالب صاحب آن هست فی الجمله
از اصول دین است ولی امامت مقیده باینکه اعتقاد بکنند باینکه علی بن
ابی طالب بلا فصل امام است و همچنین یازده فرزند او بعد از او
بترتیب از اصول مذهب است فصل دویم در بیان این است که

لازمست که امام بشر معصوم از کناهان باشد چون رسول ومنصوص باشد باینکه بیان صریحی در امامت او از جانب خدا یا رسول یا هردو یا انچه در حکم اوست متحقق باشد چون کرامات مصدق و باید که امام افضل باشد از غیر خود از رعیت در علم و عمل و حفظ نظام دین و دنیا زیرا که بدون عصمت اعتماد واتمام حجة نخواهد شد و بدون معجزه یا بیان صاحب معجزه چون رسول عصمت معلوم نخواهد شد و بدون علم امر دنیا و دین مختل خواهد شد و ترجیح جاهل بر عالم ورئیس کردانیدن پست تر را بر بالاتر که عالم تر و فاضل تر و بهتر باشد قبیح است و این رد است بر طایفهٔ از سنیها و دلیل بر اینمطلب نیز ایهٔ لا ینال عهدی الظالمین و مانند انست چون ایهٔ افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع ام من لا یهدی الا ان یهدی یعنی ایا کسیکه راه نمائی میکند بسوی حق سزاوارتر است از برای اینکه متابعت او کرده شود یا اینکه کسی که راهنمائی نمیکند مکر اینکه دیکری او را رهنمائی کند و چون ایهٔ وربک یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم الخیرة یعنی خدای تو خلق میکند و اختیار میکند هر کس را که میخواهد از برای نبوت و امامت و نیست از برای خلق اختیاری در اختیار کردن پیغمبر و امام از برای خود شان زیرا که احتمال خطا و اختیار مفسد بجای مصلح میرود و هرج و مرج لازم می اید چنانچه مستفاد است از حدیث مروی از حضرت صاحب الزمان پس باید بداند هر کسی که طالب شناختن عارف بحق امام باشد اینکه از برای هر امام پنج حق است اول معصوم بودن چنانکه لا ینال عهدی الظالمین

شاهد است براین زیرا که معنی این نیست که تعهد امامت و ریاست از
جانب من بظالم و گناهکار نمیرسد و هم چنین است آیهٔ اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ
لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا یعنی اراده
دارد خداوند عالم که ببرد از شما اهلبیت پیغمبر ص بدیرا و پاک کند شما را
از عیبها پاک کردنی دوم اعلم بودن چنانکه آیهٔ اَفَمَنْ یَهْدِی اِلَی الْحَقِّ اَحَقُّ
اَنْ یُتَّبَعَ اَمَّنْ لَا یَهِدِّی اِلَّا اَنْ یُهْدٰی دلالت میکند سیم منصوب بودن
که منصوص بودن کاشف از آن است چنانکه آیهٔ وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ
وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ گواه است چهارم وجوب مودت یعنی واجب بودن
دوستی او چنانکه مستفاد میشود از آیهٔ قُلْ لَا اَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ اَجْرًا اِلَّا
الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی یعنی بگو ای محمد که سؤال نمیکنم از شما بر ارشاد و هدایت
کما از باب نبوت و رسالت از من صادر شد مزدی مگر دوستی خویشان
خود که در اخبار شیعه و سنی تفسیر شده بعلی و فاطمه و حسن و حسین ع
پنجم وجوب طاعت است چنانکه دلالت میکند براین آیهٔ اَطِیعُوا اللهَ وَ
اَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ یعنی اطاعت کنید خدا و رسول و صاحبان اختیار
امر را که امام است وایضا باید دانست که برای خصوص جناب امیر المؤمنین ع
سه حق دیگر نیز هست که یکی بودن او امیر المؤمنین و پادشاه همهٔ
مؤمنان که لقب خاص آن بزرگوار است و یکی خلافت بلافصل و یکی ولایت
خاص الخاص است یعنی صاحب اختیار جمیع است حتی فاطمه و امام حسن ع
بعد از رسول خدا در امر دنیا و دین وصل این اعتقاد نیز از اصول مذهب

است

است و منکر این خارج از مذهبست و با تقصیر مخلّد در جهنّم خواهد بود والله العالم فصل سیّم در بیان اینستکه علی بن ابی طالب ع امام معصوم و منصوص و افضل از جمیع است و جانشین بلا فصل پیغمبر است بر وجه حق از جانب حق و رسول مطلق و این ردّ است بر سنیها و دلیل بر این مطلب اینستکه علی بن ابی طالب ع بشر معصوم اعلم از غیر خود بود پس او راجح بود و ترجیح مرجوح در امر دنیا و دین را باین طریق که افضل را عقب و زیر دست در دین قرار دادن از برای اینست ترجیح مرجوح قبیحست و ترک لطف است زیرا که نزدیک کردن بطاعات و دور کردن از معاصی و اتمام حجّة بر وجه کامل حاصل نمیشود مگر بچنین شخص و اینکه خداوند عالم در قرآن فرمود فقل تعالوا ندع أبناءنا وأبناءكم ونساءنا ونساءكم وأنفسنا وأنفسكم یعنی بگوای محمّد بنصاری بیائید مباهله کنیم با یکدیگر بخوانیم با خود پسرهای خود را که مراد حسن و حسین است و زنان خود را که مراد فاطمه است و کسانیرا که بجای نفس و جان ماست که مراد علی بن ابی طالب است از جهت اینکه خواندن و دعوت کردن خود معنی ندارد پس باید مراد علی بن ابی طالب باشد زیرا که باتفاق شیعه و سنّی در روز مباهله غیر اینها با پیغمبر نبوده اند پس این دلالت میکند که علی بن ابی طالب ع مثل خود پیغمبر است پس باید علی بن ابی طالب مثل پیغمبر باشد در جمیع امور مگر آن چیزیکه خارج شده باشد چون نبوّت پس باید صاحب اختیار مردمان باشد در امور دین و دنیا چون رسول ص چنانکه از تشبیه مطلق مستفاد میشود

وافضلیت واولویت وکمال قابلیت از برای دفع دشمنان دین بسبب
قرب رب العالمین نیز مقتضی است که علی بن ابی طالب مقدم واولی باشد
وایضا فرمود اَفَمَن یَهدی اِلَی الحَقِّ اَحَقُّ اَن یُتَّبَعَ اَمَّن لا یَهِدّی اِلّا اَن یُهدی
یعنی آیا کسیکه راه نمائی میکند بسوی حق سزاوارتر است که اطاعت او کنند
یا کسیکه چنین نباشد زیراکه باتفاق علی ع اعلم از دیگران بود و راهنمای تمام باشد
وایضا فرمود اِنَّما وَلِیُّکُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذینَ آمَنُوا الَّذینَ یُقیمُونَ الصَّلوةَ
وَیُؤتُونَ الزَّکوةَ وَهُم راکِعُونَ یعنی نیست وجز این نیست که صاحب اختیار
امر دین ودنیای شما خدا است ورسول او وکسانیکه نماز میکنند وصدقه
میدهند در حال رکوع که آن علی بن ابی طالب است چنانکه مرویست
که سائلی در مسجد رسول سؤال کرد هیچ کس باو چیزی نداد علی بن ابی طالب ع
در رکوع بود واشاره فرمود انگشتر خود را بسائل داد واین آیه در شان
او نازل شد وهم چنین است آیه تطهیر ومانند اینها وایضا مرویست
از جناب رسول خدا که در غدیر خم نزدیک جحفه که موضعیست میان
مکه ومدینه در مراجعت از حجة الوداع بامر یا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغ ما اُنزِلَ
اِلَیکَ بعد از چند امر سابق بر این در زمانیکه هوا بسیار گرم بود ومردم
در راه بودند ومردم را جمع کرد واز جمع نمودن جهاز شتر وسنگ به
شکل منبر درست کردند وجامه بر رویش افکندند وبالای منبر رفتند
وفرمودند مَن کُنتُ مَولاهُ فَهذا عَلِیٌّ مَولاهُ یعنی کسیکه من صاحب
اختیار دین ودنیای او بودم پس این علی ع صاحب اختیار دین ودنیای
او بود

اوست پس این حدیث قطعی که انکار آن نمیتوان کرد و مانند این نبرد لیست

جانشین و خلیفه بلا فصل پیغمبر است بحق و از جمله دلیل بر بودن علی بن ابی طالب

بر اینکه علی بن ابی طالب امام بر حق اینست که آن بزرگوار ادعای امامت کرده
با اینکه صاحب معجزات و کرامات متعدده چندی بوده است و از جملهٔ آنها
این معجزه است که مذکور میشود که مروی است بسند صحیح که در زمان
خلافت خلیفهٔ ثانی هرقل که پادشاه روم بود چهار نفر از علمای چهار مذهب
که یکی ابراهیمی و یکی داودی و یکی موسائی و یکی عیسائی بودند بمدینه
فرستاد که بروید ببینید که این شخص مدعای خلافت و جانشین مسند
رسالت میکند آیا از لیاقت بهره و از قابلیت نصیبی دارد یا آنکه ارث نبوت
چون انگشتر سلیمان بدست اهرمن افتاده خلاصهٔ کلام آنکه علمای اربع
روانهٔ مدینهٔ جناب رسول شدند چون رسیدند ورود ایشان را بعمر
رسانیدند که بعد از اذن دخول داخل مجلس [illegible] شدند برای امتحان
هریک مسئلهٔ از کتاب خود در دل داشتند از آن مسئله بتهمی نکرده سؤال
نموده عمر مهر بر لب از خاموشی زده چون از جواب عاجز بود حرف نمیزد
بعد از آن در جواب علما بنای عتاب گذاشت و گفت میباید لشکر روم
فرستاده و خاک آن مرز و بوم را بباد فنا داد تا هرقل از اینگونه سؤالات
نامربوط را ننماید مریدان او گفتند مصلحت در عتاب و خطاب نیست
اگر توانی مسائل ایشان را بصواب جواب بگو و الا طریق قتال و جدال
میرو که لشکر روم و پادشاه ایشان چون محیط از امتناع مشت خسی عاجز
نخواهند شد آن غاصب حق ائمه گفت ای یاران من مدت دوازده سالی

سعی کردم و سورهٔ بقره را روان نتوانستم کرد اما از صحف و زبور و توریة
و انجیل چه وقوف دارم باو گفتند چارهٔ این عبادات و حل این مشکلات
از حلال المشاکل و ممیز حق و باطل غالب بر کل غالب علی بن ابی طالب می
باید کرد زیرا که چون مسئلهٔ بر آن نادان مشکل میشد بخدمت وارث
علم رسول ص میرفت و مقصی المرام بر میکشت و چون چاره ندید برخواست
و روانه خدمت داماد رسول ص کردید در انوقت انصفای چهرهٔ باغ و
بستان بابیاری نخلستان مشغول بود که عمر وارد شد و عرض کرد که یا علی
جمعی از روم آمده و سخنان نامربوط چند میگویند که فهم آن نمیتوانم کرد
آنجناب فرمود نامربوط کسی میگوید که بغیر حق و بدون علم بجای رسول
خدا می نشیند پس آنحضرت فرمود که علمای یهود و روم حاضر شدند
و مردم مدینه هم از صغیر و کبیر همکی امام خبیر کبیر اجتماع نمودند پس آنجناب
اول از آن عالم که ملت ابراهیمی داشت سؤال کرد که چه میکوئی سؤال
کن آنمرد کفت در صحف مسئلهٔ بر من مشکل شده و از حل او عاجزم هر
کس وصی و جانشین محمد ص است میباید حلال المشکلات باشد و چون
از این مرد سؤال میکنم یعنی عمر بجواب مسئلهٔ سیاه خود را مینماید حضرت
فرمود بخوان انجای صحف را که نمیدانی چون آن عالم بنیاد خواندن کرد
جناب واقف اسرار حیدر کرار علی بن ابی طالب از دهن او کرفت و
نوعی از صحف میخواند که اکر حضرت ابراهیم ع در حیات میبود اقرار
میکرد که علی ع بهتر از من میخواند و نیکوتر میداند آن عالم انکشت تحیر

برهان.

بدهان کرفته چون مشکل خودرا حل کرده دید مسرور کردید پس امیر
مؤمنان فرمودکه این جواب مسئله تو اما میخواهی که معجزهٔ پیغمبر تورا بتو
نمایم عرضکرد که هرکاه چنین کنی احیای مذهب ابراهیم کردهٔ پس حضرت
فرمودکه تا هیزم بسیار جمع کرده آتش دران زدند چون نائرهٔ آتش بفلک
بلند شد وان قاسم جنت ونار بدون اکراه واجبار بمیان آتش رفت
هر سمت آتش که روی میکرد آتش بران حضرت کلستان میشد چون
عالم ابراهیمی مذهب این معجزه را از شاه مردان دید کفت توئی وارث
نبوت وتوئی وارث علم محمدی پس عالم داودی را طلبید فرمود بخوان تا
ببینیم در کجای زبور در مانده چون نعالم بخواندن زبور آغاز کرد شاه
ولایت از دهن او کرفته چنان بلحن داودی میخواند که اکر داود میبود
اقرار میکردکه علی به از من میخواند پس حضرت بعالم داودی فرمود میخواهم
بنمایم بتو معجزهٔ پیغمبر تورا عرضکرد همین آرزو دارم پس انجناب آهنی
برداشت وبدست مبارک فتیله میکرد وزره میساخت دودی کفت
توئی استاد داود پس موسائی را طلبید وفرمود بخوان انجای تورتیرا
که بر تو مشکل شده چون عالم یهودی خواندن توریترا آغاز کرد امیر مؤمنان
از دهان او کرفته بطوری میخواند که موسی در طور نظاعتش کویا زبان
بتحسین کشاده پس انحضرت فرمود میخواهی معجزهٔ پیغمبر تورا بتو بنمایم عرض
کرد الاکرام بالاتمام پس انحضرت بیلی که در دست داشت افکند در
حال اژدهائی شد ورو بمردم روان کردید دانوقت عمر فرار برقرار

اختیار کرد انجناب دست دراز کرده اژدها را گرفت همان بیل میشود
موسائی تصدیق کرده بر کناری رفت پس عالم عیسائی را طلبید
فرمود بخوان انجای انجیل را که تو میدانی چون عیسائی شروع در خواندن
کرد انجناب از دهن او گرفته بخواند که انجیل را میخواند که عیسی گویا از دم او
زنده میکردید پس انجناب فرمود میخواهی که معجزهٔ پیغمبر ترا بتو نمایم
عرض کرد که منهم از روی آن دارم پس انمظهر ایه یحیی العظام بر سر قبر
کهنهٔ آمد و صاحب انقبر را فرمود قم باذن الله و در دم قبر شکافته
شد و مردهٔ پوسیده بیان شرف خدمت امام را دریافت خلایق بیک دفعه
گفتند یا امام المتقین توئی وارث علم رسالت و عمر میگفت لولا علی
لهلک عمر و فصل اعتقاد کردن بانکه علی بن ابی طالب خلیفهٔ بلا
فصل پیغمبر است بر همه و از جملهٔ اصول مذهب است و منکران خارج
از مذهب است و مقید در جمیع است بضرورت تقصیر و ذکوة دادن
و اقتدا کردن و مانند اینها مطلقا صحت ندارد و غیر معتقد این داخل در
مذهب نیست فصل چهارم در بیان اینستکه امام بعد از علی بن
ابی طالب ع امام حسن ع است که پسر بزرگ اوست و بعد از او امام حسین ع
است که پسر دیگر اوست و بعد از او امام زین العابدین علی بن الحسین ع
است و بعد از او امام محمد باقر است که پسر اوست و بعد از او پسر او امام
جعفر صادق است و بعد از او پسر او امام موسی کاظم ع است و بعد از او
پسر او امام علی بن موسی الرضا ع است و بعد از او پسر او امام محمد تقی ع

است

است و بعد از او پسر او امام علی النقی ع است و بعد از او پسر او امام
حسن عسکری ع است و بعد از او پسر او امام محمد مهدی ع است که آخر
امامانست و صاحب الزمانست و این رد است بر جماعتی از شیعه که از جملهٔ انها
کیسانیه اند که محمد بن حنفیه را بجای امام زین العابدین امام میدانند
و از جملهٔ ایشان زیدیه اند که زید پسر امام زین العابدین را بجای امام
محمد باقر ع امام میدانند و از جملهٔ ایشان ناووسیه اند که بعد از
امام جعفر صادق ع امام قائل نیستند و از جملهٔ ایشان فطحیه اند
که عبدالله پسر امام جعفر صادق را بجای امام موسی کاظم ع امام میدانند
و از جملهٔ ایشان واقفیه اند که بعد از امام موسی کاظم امام دیگر قائل
نیستند زیرا که وجود مهدی ایشان بعد و مبین مذکورین که معصوم
منحصر در ایشانست و غیر ایشان معصوم نیستند متفقست و ترک
آن مستلزم ترجیح مرجوح بر راجح است و ایضا قول خداوند عالم وَ
لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ یعنی از برای هر گروهی راهنما است دلالت بر این
میکند و ایضا مرویست که یهودی بخدمت حضرت رسول ص آمد
و سؤال کرد که وصی تو کیست زیرا که هر نبی را وصی لازمست حضرت
فرمود نعم اِنَّ وَصِيّي وَالْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ع وَبَعْدَهُ
سِبْطَايَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ يَتْلُوهُ تِسْعَةٌ مِنْ صُلْبِ الْحُسَيْنِ الْأَئِمَّةُ
الْأَبْرَارُ قَالَ يَا مُحَمَّدُ فَسَمِّهِمْ لِي قَالَ فَإِذَا مَضَى فَابْنُهُ عَلِيٌّ فَإِذَا مَضَى عَلِيٌّ
فَابْنُهُ مُحَمَّدٌ فَإِذَا مَضَى مُحَمَّدٌ فَابْنُهُ جَعْفَرٌ فَإِذَا مَضَى جَعْفَرٌ فَابْنُهُ مُوسَى فَإِذَا

مضى موسى فابنه علي فاذا مضى علي فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه
علي فاذا مضى علي فابنه الحسن وبعده الحجة بن الحسن بن علي
فهذه اثنى عشر اماما على عدد نقباء بني اسرائيل قال فاين من مكانهم
في الجنة قال معي درجتي قال اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول
الله واشهد انهم الاوصياء بعدك ولقد وجدت هذا في الكتب المتقدمة
وفيما عهد الينا موسى بن عمران انه اذا كان اخر الزمان يخرج نبي يقال
له احمد خاتم الانبياء لا نبي بعده يخرج من صلبه الائمة الابرار عدد
الاسباط
یعنی فرمود حضرت رسول به یهود که وصی وجانشین من علی بن ابی طالب
است وبعد از او دو فرزند من حسن وحسین میباشند وبعد از حسین
نه نفر از صلب حسین میباشند که امامان بعد از من میباشند یهود گفت
اسم ایشانرا ذکر کن حضرت فرمود که بعد از حسین علی بن الحسین است
وبعد از او فرزند او محمد بن علیست وبعد از او فرزند او جعفر است وبعد
از او فرزند او موسی است وبعد از او فرزند او علی است وبعد از او فرزند
او محمد است که امام محمد تقی است وبعد از او فرزند او امام علی النقی است
وبعد از او فرزند او امام حسن عسکریست وبعد از او فرزند او حجة
بن الحسن است که اینها دوازده امامند بعدد نقبا ورؤسای بنی اسرائیل
یهود گفت که مکان ایشان در بهشت کجاست حضرت فرمود با من میباشند
در مرتبهٔ من پس یهود مسلمان شد وگفت که چنین خبر از موسی بما
رسید وایضا مرویست از رسول خدا که اشاره بامام حسین کرد

وفرمود هذا ولدی امام وابن امام واخو امام وابو ائمة تسعة تاسعهم
قائمهم افضلهم یعنی این حسین امام است وپسر امام است وبرادر امام است
وپدر نه امام است که نهم ایشان قائم ایشان وافضل ایشانست پس باید
در این مقام چند چیز دانست اول آنکه امام دوم بعد از علی بن ابی طالب ع
امام حسن مجتبی است که پسر بزرگ اوست زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم
اعلم عصر خود بود مدعی امامت بود پس امامت او برحق است زیرا که معصوم
از عصیان ونسیان آنچه میگوید حق است وایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر
اعلم در امر دین ودنیا وترجیح غیر اعلم بر اعلم قبیح است وایضا معصوم سابق بر او یعنی جناب
پیغمبر آخر الزمان ص وجناب علی بن ابی طالب ع تصریح بر امامت آن بزرگوار
کرده اند پس او امام برحق میباشد وایضا آن بزرگوار ادعای امامت
کرده وصاحب معجزه وکرامت مصدقه بود چنانکه منقول است که جمعی
از مردمان بحضرت امام حسن ع عرض کردند که چرا باید اینهمه از معویه
رنج ومحنت کشید جواب فرمود که این در حقیقت محنت نیست چه اگر
من دعا کنم حقتعالی عراق را شام وشام را عراق گرداند ومرد را زن وزن را
مرد گرداند مردی از حضار از روی انکار گفت این کار که تواند کرد
آنحضرت فرمود ای زن برخیز شرم نکنی که درمیان مردان نشینی مرد چون
متوجه خود شد دید زن گردیده والت مردی رفته وفرجی بهم رسیده
وبعد از آن مرد را حضرت خبر داد که زن تو مردی شده باهم بشام خواهید
رفت ودر راه با تو مقاربت خواهد نمود وتو از وی آبستن خواهی شد

و فرزند خنثی از شما بهم خواهد رسید بعد از انچه حضرت خبر
داده بود جمعی واقف شده نور صدق ان کفتار ساطع و لامع کردید
و بعد از ان بخدمت حضرت امد بجهة انکه بحالت اول عود کند استدعا
دعا نمود انحضرت دعا فرمود باز همان شد که اول بود و ایضا جابر
انصاری روایت میکند که از امام محمد باقر ع شنیدم که جمعی از مردمان
نزدیک امام حسن ع امدند و کفتند ما را عجایبی بنما از ان عجایبها که از
پدرت میدیدیم امام حسن ع فرمود که شما ایمان بامامت من دارید
کفتند بلی همه ایمان داریم که تو حجة خدائی و فرزند لائق و معجزات بسیار
است چنانچه پدر تو را بود کفت شما پدر مرا میشناسید کفتند بلی
ما در صحبت او بسیار بودیم امام حسن ع پرده که در انخانه اویخته
بود یک کوشه ان بلند کرد فرمود نگاه کنید چون نگاه کردند
امیر المؤمنین ع را دیدند کفتند والله هذا امیر المؤمنین و بعد از ان
کفتند کواهی میدهیم که تو فرزند او و امام بحق و حجة خدائی بر خلق و پدرت
ما را ازین عجایبها بسیار نموده دویم انکه امام سیم بعد از امام حسن فخر
الخافقین و شفیع الکونین ابی عبد الله الحسین ع است که پسر دیگر
جناب علی بن ابی طالب ع است زیرا که ان بزرکوار بشر معصوم و اعلم
عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او برحق است زیرا که معصوم
از عصیان و نسیان انچه میکوید حق است و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر
اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است و ایضا

معصوم

معصوم سابق براو اعنی جناب پیغمبر آخر الزمان ص و علی بن ابی طالب
و امام حسن ع تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او امام برحق
می باشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت
مصدق بود چنانکه مرویست که روزی جوانی گریان بمنزل ابا عبد
الله الحسین ع حاضر شد حضرت فرمود باعث گریه تو چیست عرض
کرد یا بن رسول الله مادرم امروز وفات کرده قبل از آنکه وصیت کند
موت او را دریافت و احوال او معلوم نشد و من از او شنیدم که گفت
من در وقت نزع روح وصیت نخواهم کرد تا تو را اکسی خبر خواهد داد و
احوال من تو را معلوم خواهد شد پس امام حسین ع فرمود ای یاران برخیزید تا
بجانب آن ضعیفه رویم و بهمراهی آنجوان نمائیم پس حضرت با سایر
دوستان و محبان روبخانه آن پیرزن نهادند چون بان خانه داخل
شدند آن پیرزن هنوز بر فراش خود خوابیده بود حضرت امام حسین ع
دست بدعا برداشت حیات آن پیرزن را از حقتعالی مسئلت نمود در ساعت
پیرزن برخواست و بجای خود نشست کلمه شهادتین بر زبان جاری
ساخت بعد از آن روبجانب حضرت امام حسین ع کرد و گفت ای سرور
اولیا و ای مقتدای اتقیا چه مقصود داری ز حیات من حضرت فرمود
وصیت کن حقتعالی بر تو رحمت کند پیرزن گفت ای مولای من مرا مال
بسیار در فلان موضع مدفونست نصف آنرا نذر تو کرده ام و نصف
دیگر از آن پسر منست و اگر دانستی که او از جمله محبان تست مال را

وی کن واگر او را محبت بنو نباشد هر کس که صلاح دانی قسمت
کن زیرا که مخالفان زاده اموال مؤمنان حق نمیباشد بعد از ان گفت
یا ابن رسول الله استدعا دارم که بر من نماز کنی و باز بر بستر خود تکیه
نموده گفت اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا
عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ و جان بحق تسلیم کرد بعد از ان حضرت بر او نماز گذارده
و در قبرستان بقیع دفنش کرد سیم آنکه امام چهارم بعد از امام حسین ع
امام زین العابدین ع است که [illegible] حسین است زیرا که ان بزرگوار
بشر معصوم اعلم عند خود بود مدعی امامت بود پس امامت او برحق است
زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است وایضا اعلم
ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است
وایضا معصوم سابق یعنی جناب پیغمبر آخر الزمان ص و علی بن ابی طالب ع
و امام حسن ع و امام حسین ع تصریح بر امامت ان بزرگوار کرده اند پس
او امام برحق میباشد وایضا ان بزرگوار ادعای امامت کرده صاحب
معجزه و کرامت مصدقه بود و از انجمله معجزه نمود که رد بر مذهب
کیسانیه است چنانکه ابو خالد کابلی روایت میکند که روزی محمد
حنیفه مرا طلب نمود چون بخدمتش رسیدم گفت یا ابا خالد میخواهم
که ترا بخدمت امام زین العابدین ع در مدینه فرستم مصلحت چه می بینی
گفتم یا ابن امیر المؤمنین بر هر چه امر کنی بجان منت دارم و مدتیست
که شوق بملازمت و لقای آنحضرت دارم پس محمد حنیفه گفت یا ابا خالد

چون بمدینه رسی سلام مرا بان حضرت برسان و بگو که محمد بن علی
میگوید که بعد از امام حسن ع و امام حسین ع اولاد اکبر امیر المؤمنین ع
منم و اولی بامر خلافت منم باید این امر را بمن واگذاری و اگر کسی را
قبول کنی در این دعوا حکم سازی تا در میان ما محاکمه نماید و این مناقشه
بقطع رسد ابو خالد روایت میکند که من بنا بر امر محمد بن علی متوجه مدینه
گردیدم و بعد از ملازمت امام زین العابدین پیغام محمد بن علی را بعرض
حضرت رسانیدم حضرت فرمود یا ابا خالد بخدمت عم مراجعت کن
و بگو امر امامت بمجرد طلب نمودن و سعی کردن میسر نگردد و این امر
بجز تائید الهی و اخبار حضرت رسالت پناهی صورت ندارد و این
امر را حضرت رسالت پناهی بمن رجوع داشته اگر ابا داری
باش تا به مکه ایم و با یکدیگر بر پیش حجر الاسود رویم و آن را حکم
سازیم بر حقیقت هر کدام از ما که شهادت دهد امر امامت با و مرجوع
و مفوض باشد ابو خالد گوید به مکه امدم رسالت آنحضرت را بمحمد بن
علی رسانیدم چون اندک مدتی گذشت حضرت امام زین العابدین ع
جهة طواف کعبه بمکه تشریف اوردند پس آنحضرت باتفاق محمد
پیش حجر الاسود امدند و من در ملازمت ایشان بودم پس حضرت
امام زین العابدین ع گفت ای عم اول تو سؤال کن که از من استغنی پس
محمد بن علی پیش امد و دو رکعت نماز بجا اورد و دست بدعا برداشت
و از حجر الاسود طلب شهادت نمود بر طبق مدعای خود هیچ جوابی

نشنید بعد از آن حضرت امام زین العابدین ع نزدیک حجر الاسود
آمد و دو رکعت نماز بجا آورد و دست بدعا برداشت و از حجر
الاسود طلب شهادت نمود بر طبق مدعای خود که بامر حضرت
الهی حجر الاسود بسخن درآمد و بزبان عربی فصیح گفت یا محمد بن علی
امر امامت را بعلی بن الحسین بازگذار که حق سبحانه و تعالی اطاعت
او را در اوامر و نواهی بر تو و بر جمیع بندگان خود واجب گردانیده و
امتثال فرمان او را بر کافه آدمیان واجب ساخته چون محمد
حنفیه این شهادت را از حجر الاسود شنید دست و پای آنحضرت را
بوسید و گفت یا ابن رسول الله امر امامت بحکم الهی بتو مفوض و مخصوص
و غیر از تو هر کس که باشد از این امر محروم است و لیکن محمد حنفیه
این دعوی را بعلی بن الحسین ع بجهت اطمینان قلب خود کرده نه از روی
اعتماد و باعث وضوح حال بوده نه اظهار عناد و در روایت دیگر
آمده که حجر الاسود بدین عنوان شهادت داد که یا محمد علی بن الحسین
حجت خداست بر تو و بر جمیع آنچه در زمینها و آسمانهاست و بحکم
الهی امتثال اوامر و نواهی او بر کافه مخلوقات لازم و بر عامه موجودات
واجب و متحتم است پس محمد بن علی گفت سمعا و طاعتا یا ابن رسول
الله یا حجة خدا بر زمین و آسمان چهارم آنکه امام پنجم بعد از امام
زین العابدین امام محمد باقر ع پسر اوست زیرا که آن بزرگوار
بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او

برحق است.

بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان انچه میکوید حق است
و ایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر دنیا است
دنیا و دین قبیح است و ایضا پدرش امام زین العابدین ع و سایر معصومین
که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت ان بزرکوار کرده اند پس او اما
بر حق میباشد و ایضا ان بزرکوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه
و کرامت مصدق بود از انجمله این معجزه است که مرویست که جوانی
از اهل شام هر روز بخدمت امام محمد باقر ع امدی و بسیار نشستی و کفتی مرا
محبت و دوستی با شما اورده است از ان چند روز نیامد شخصی خبر
اورد که انجوان شامی بیمار بود و امروز وفات نمود وصیت کرد که شما
بر وی نماز کنید انحضرت فرمود چون او را غسل دهید و بر سر بریر
کذارید مرا خبر دهید بعد از ساعتی خبر کردند انحضرت برخواسته
وضو ساخت و دو رکعت نماز بجا اورد و ردای حضرت رسالت را
بر دوش افکنده روانه شد و ما در خدمت او رفتیم تا بان مکان که ان
جوان را بر سر بر خوابانیده بودند رسیدیم امام محمد باقر ع فرمود یا
فلان ابن فلان انجوان کفت لبیک یا ابن رسول الله برخواست و بنشست
و شربتی طلبید انحضرت جرعه از انچه طلبیده بود باو داد و پرسید
که احوال خود بکوی کفت در ان شک ندارم که روح مرا قبض کردند
از جمله اموات شدم الحال اوازی شنیدم که هرکز از ان خوشتر اوازی
بکوش من نرسیده بود که هاتفی کفت که روح این جوان را بتن او بدمید

که محمد بن علی او را در خواست کرده بعد از ان سه ها در حیات بود وایضا مرویست که ابو بصیر روایت میکند که روزی بخدمت حضرت امام محمد باقر رفتم گفتم شما وارثان رسول خدائید گفت بلی گفتم رسول الله وارث انبیاء بود فرمود بلی گفتم پس شما قادرید که مرده را زنده و نابینا را بینا کردانید گفت بلی نزدیک من بیا چون نزدیک او رفتم دست مبارک بر چشم من مالید و من مدتهای مدید بود که هیچ نمیدیدم چون انحضرت دست بر چشم من مالید افتاب در اسمان و زمین و خانه و هر که دران خانه بود بدیدم و ساعتی چنان بودم که گویا هرگز نابینائی را بچشم ندیده بودم پس فرمود یا ابا محمد دوست میداری که هم چنین باشی در روز قیامت ترا باشد انچه مردمانرا خواهد بود از حساب و کتاب یا چنان باشی که بودی و بیحساب به بهشت عنبر سرشت داخل شوی گفتم یا بن رسول الله طاقت حساب و کتاب ندارم باین نابینائی راضیم پس دست بر چشم من مالید چنان شدم که بودم پنجم انکه امام ششم بعد از امام محمد باقر امام جعفر صادق پسر اوست زیرا که ان بزرگوار بشر معصوم و اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او بر حقست زیرا که معصوم از عصیان و نسیان انچه میگوید حقست وایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین و دنیا قبیح است وایضا پدرش امام محمد باقر و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت ان بزرگوار کرده اند پس او امام برحق

میباشد

میباشد وایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده وصاحب معجزه و
کرامت مصدق بود چنانکه یونس ابن ظبیان روایت میکند که
با جمعی کثیر در خدمت امام جعفر صادق ع بودم که شخصی از آنحضرت
پرسید که یا ابن رسول الله مرغانیکه در قران حق سبحانه وتعالی خطاب
بحضرت ابرهیم ع فرمود که خُذ اَربعةً مِنَ الطَّیرِ فَصُرهُنَّ اِلَیكَ ثُمَّ اجعَل
عَلیٰ کُلِّ جَبَلٍ مِنهُنَّ جُزءًا آیا آن از یك جنس بودند یا اجناس مختلفه حضرت
فرمود که میخواهید بشما بنمایم گفتم بلی یا ابن رسول الله پس چهار مرغ طلبید
طاوس و باز و کبوتر و غراب را امر ذبح فرمود و سرهای آن مرغان را نزد خود
گذاشت باقی را بامر آنحضرت با استخوان پر و گوشت درهم کوفته بچهار
حصه کردند و در چهار گوشه خانه گذاشتند پس اول طاوس را آواز داد
دیدیم که ریشه ریشه و ذره ذره از هر کنج از اجزا میشد و بهم میپیوست
طاوس درستی ساخته شد و سر آن بر او پیوست بعد از ان غراب را
آواز داد از هر گوشه ریشه ریشه یکجا یکجا پیوسته تا غراب درست شد
و سر او بتن ملحق شد و کبوتر و باز نیز بهمین دستور می پیوستند پس چهار
مرغ زنده شدند و بعد از رخصت از مجلس آنحضرت بیرون رفتند ششم
آنکه امام هفتم بعد از امام جعفر صادق ع امام موسی کاظم ع پسر اوست
زیرا که آن بزرگوار بشر معصوم و اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس
امامت او برحقست زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حقست
وایضا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر دین باطلست

ودنیا قبیح است وایضاً پدرش امام جعفر صادق ع وسایر معصومین که
سابق براو بوده اند تصریح بر امامت ان بزرگوار کرده اند پس او امام
برحقّ میباشد وایضاً ان بزرگوار ادّعای امامت کرده وصاحب
معجزه وکرامت مصدّقه چند بود چنانکه مروی است که بعد از امام
جعفر ع عبدالله که بزرگترین فرزندان انحضرت بود دعوی امامت
نموده روزی جمعی کثیر در خدمت امام موسی کاظم ع بودند وحرف
عبدالله وامامت او را از برای انحضرت مذکور ساختند انحضرت فرمود
تا هیزم بسیار اوردند ودر صحن خانه چیدند وکسی را در پی عبدالله
فرستاد او را طلبید فرمود تا اتش بران هیمه زدند وکسی مدّعا وعرض
انحضرت را نمیدانست چون جمیع هیزمها بسوخت حضرت برخواست
با جامه وردائی که پوشیده بود درمیان اتش نشست وباصحاب
بصحبت مشغول شد وبعد از ساعتی بیرون امد ورختهای خود را
تکانیده بعبدالله خطاب کرد که اگر تورا گمان انستکه بعد از امام تو
جانشینی برخیز ودرین اتش ساعتی بنشین عبدالله از استماع این
سخن رنگش متغیّر شده وبرفت هفتم انکه امام هشتم بعد از امام موسی
کاظم جناب علیّ بن موسی الرّضا علیه التّحیّة والثّنا پسر اوست زیرا
که ان بزرگوار بشر معصوم واعلم عصر خود بود ومدّعی امامت بود پس
امامت او برحقّ است زیرا که معصوم از عصیان ونسیان انچه میگوید
حقّ است وایضاً اعلم ترجیح دارد برغیر اعلم وترجیح غیر اعلم بر اعلم قبیح است

وایضاً

وایضا پدرش امام موسی کاظم و سایر معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح
بر امامت آن بزرگوار نموده اند پس او امام برحق میباشد وایضا آن بزرگوار
ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت مصدق چنانکه مرویست
که چون مامون شهنشاه کشور دین پناه حضرت امام رضا را ولیعهد
خود گردانید مدتی باران نبارید جمعی از نزدیکان مامون که از رحمت
الهی دور و از غبار کینهٔ امام رضا زنگ در کور بودند میگفتند که تا
علی بن موسی الرضا ولیعهد ما شد اینست خدایتعالی باران را از ما باز
داشته یعنی نباریدن باران از شامت اوست این سخن بمامون رسید
بخواطرش گران آمد و از آن حضرت استدعای باران نمود و مسئول او
بدرجهٔ قبول رسیده حضرت روز دوشنبه باتفاق اصحاب بصحرا بیرون رفتند
و نظاره میکردند پس آنحضرت بمنبر در آمده بعد از حمد الهی دعا فرموده
که ای معبود بحق و ای پروردگار مطلق تو عظیم ساختی حق ما اهل
بیت را پس توسل جستند خلق تو بما چنانکه فرمودی و آرزو
مند فضل و رحمت تواند پس این جماعت را باران بباشان چنان بارانی
که نافع باشد و فیض به همه جا و به همه کس برسد و دیرانیده و زیان
رساننده نباشد و میباید که ابتدای باران ایشان بعد
از آن باشد که از اینجا باز گشته به منزل خود رسیده باشند
راوی گوید قسم بآن خدائیکه مبعوث گردانید
محمد صلعم را بحق پیغمبری هر آینه بتحقیق که بادها در هوا

ابرها بهم بافتند و رعد و برق بهم رسانیدند و مردمان بحرکت
درآمدند گمانا میخواستند خود را از باران کناره کشند پس حضرت امام
رضا ع فرمود که بحال خود باشید ای مردمان که این ابر از برای شما نیست
بلکه از برای فلان شهر است پس آن ابر گذشت ابر دیگر آمد که مشتمل بر رعد
و برق بود دیگر باره مردمان حرکت نمودند باز حضرت فرمود که بحال
خود باشید ای مردمان که این ابر از برای شما نیست بلکه از برای فلان
شهر است پس آن ابر گذشت بعد از آن ابر دیگر آمد که مشتمل بر رعد و برق
بود دیگر باره مردمان حرکت نمودند باز حضرت فرمود که بحال خود باشید که
این ابر از برای شما نیست برای فلان شهر است بعد از آن ابر دیگر آمد حضرت
فرمود ای مردمان این ابر را خدای تعالی برای شما فرستاده پس شکر کنید خدای
تعالی را بر تفضلی که بر شما نموده است و بسوی منزلگاه و آرامگاه خود بروید
که این ابر بر شما ایستاده نمی بارد تا آنکه بمنزلگاه خود داخل شوید بعد از
آن خواهد آمد بشما از خیر آنچه لایق کرم و بزرگی الله تعالی باشد پس آنحضرت
از منبر بزیر آمد و مردمان بازگشتند و آن ابر نمی بارید تا بمنزلهای خود رسیدند
بعد از آن باران سختی بارید و وادیها و حوضها و غدیرها و بیابانها پر آب گردید
و مردمان میگفتند هنیئاً لولد رسول الله کرامة الله عز و جل یعنی گوارا
باد بر فرزند رسول خدا کرامة خدای عز و جل بعد از آن حضرت از منزل
برآمد و جمع کثیری از آن خلق حاضر شدند و خطبه مشتمل بر مواعظ و
نصایح دلپذیر ایراد نمود و ارض موات دلهای مستمعان را بباران ابر

نیسان

سخنان را اجابت فرموده و از شهید ذکر خطبه شد که روز باران شیرین
و خوشگوار گردانید القصه بدعای آنحضرت حق تعالی برکت را بر بلاد
عظیم گردانید یکی از اقربای مأمون که هوای ولیعهدی او در سر داشت
خار حسد امام رضا در جگر داشت به مأمون گفت یا امیر المؤمنین
اُعِیذُكَ بِاللهِ أَنْ يَكُونَ تَارِيخُ الْخُلَفَاءِ إِخْرَاجَكَ هَذَا الشَّرَفَ الْعَمِيمَ
وَالْفَخْرَ الْعَظِيمَ مِنْ بَيْتِ وُلْدِ الْعَبَّاسِ إِلَى بَيْتِ وُلْدِ عَلِيٍّ یعنی استعاذه میکنم
برای تو از حق تعالی که ترا پناه دهد و نگاه دارد از اینکه تاریخ خلفا
شوی که مردمان گویند از خلفا مأمون این شرف عظیم و فخر عظیم یعنی خلافت
و پادشاهی را از خاندان عباس بیرون کرده و بخاندان علی نقل فرموده
بتحقیق که با خود و نفس با خود دشمنی نمودی که این ساحر را آوردی
و بتحقیق که بیقدر و گمنام بود ظاهر کردی و رفیع بود بلند مرتبه اش
کردی و فراموش بود مذکورش ساختی و از این بسیار مزخرفات که در کتاب
عیون اخبار الرضا بتفصیل مذکور است گفت مأمون ملعون جواب
گفت که این مرد پنهان بود از ما و مردمان را به بیعت خود دعوت مینمود خواستیم
که او را ولیعهد خود سازیم تا مردمان را بسوی ما خواند و بپادشاهی
و خلافت ما اعتراف نماید و تا آنکسانیکه بسوی گرویده اعتقاد کنند که
آنچه او ادعا میکرد در حق خلافت ما اصلا حقی ندارد و آن مخصوص ماست
و ترسیدم که اگر او را بحال خود هم چنان وا گذاریم رخنه از او در کار ما بهم
رسد که آنرا سد نتوانیم ساخت و آمد بر ما آنچه طاقت از او نیاوردیم

اکنون دانستیم که آنچه کردیم خطا کردیم و بسبب تعظیم باو مشرف بهلاکت
شدیم الحال تهاون در کار او جایز نیست و محتاجیم که اندکی مرتبه او را
پست کنیم که استحقاق و اهلیت این امر ندارد و بعد از این در باب او تدبیری
کنیم که مواد بلای او از ما مندفع و منقطع گردد حمید گفت یا امیرالمؤمنین
مباحثه و مجادله او را بمن واگذار که من او و اصحاب او را ساکت می
سازم و از قدر و مرتبه اش چیزی کم میکنم که اگر از تو اندیشه نمیکردم
و هیبت تو در دلم نمیبود او را فرود می‌آوردم در منزلت و مرتبه خودش
و بر مردمان ظاهر میشد که او را شایسته ولیعهدی که باو مفوض است
داشته نیست مامون گفت هیچ چیز نزد من خوشتر از این نیست آن
ملعون ازل و ابد و آن سینه چاک خنجر بغض و حسد گفت اعیان اهل
مملکت خود را و سران سپاه و قاضیان اخبار و فقها را جمع ساز تا در
حضور ایشان نقص او را ظاهر کنم تا بیشتر باعث خفت و حط مرتبت
او گردد و آنجماعت بدانند که آنچه از اهانت و استخفاف از تو نسبت
باو ظاهر خواهد شد صواب و بجاست پس مامون ملعون فضلا و
اشراف رعیت را در مجلس وسیع جمع کرده خود نیز نشسته و امام رضا را
در مرتبه که از برای او قرار داده بود نشانید پس آن لعین که متعهد
اهانت انسا الأردین شده بود شروع نمود و با آنحضرت گفت که مردمان
از تو حکایتهای بسیار کرده اند و وصف تو از حد گذرانیده اند بمرتبه
که اگر واقف شوی بر آن از آن تبرا خواهی کرد و بر ایشان انکار خواهی

نمود

نمود و اینکه دعا نموده و از حق سبحانه و تعالی بارانی طلبیده باران که همیشه
می بارید ایشان این را از برای تو معجز کردند و بسبب آن ترا بمثل و مانند دنیا
قرار داده اند و این امیر المؤمنین دام الله ملکه که او را با هیچ کس موازنه
نکنند مگر اینکه او راج اید ترا بمرتبهٔ رسانیده است که میدانی پس
از جملهٔ حقوق او بر تو این است جایز ندانی که دروغ گویان بر شأن
تو و کسر شأن او دروغها گویند حضرت امام رضا فرمود که من منع
نمیکنم بندگان خدا را از گفتگو و مذاکرهٔ نعمتهای الهی که مرا داده و اگر
چه از روی نشاط باو گردن فرازی نکنم اما اینکه گفتی که صاحب تو مرا
بمرتبهٔ رسانیده است چنین نیست بلکه حق سبحانه و تعالی مرا این مراتب
عطا فرموده و حال من با صاحب تو مثل حال حضرت یوسف است با
عزیز مصر و ولیعهدی مامون دون مرتبهٔ منصب ملعون و بعد از استماع
اینسخنان برآشفت و گفت ای پسر موسی از حد خود در گذشتی باینکه
حقتعالی بارانی فرستاده که وقت آن مقدر شده بود و از آن پیش و پس
نمیشد آنرا آیتی ساختی که بآن کردن مباهات می فرازی گویا معجزهٔ
نمودی مثل ابرهیم خلیل که سرهای مرغان را بر دست گرفته و اعضای
آنها را متفرق و بر سر کوهها گذاشته بود طلبید پس بتعجیل تمام آمدند
و بسرهای خود پیوستند و بعد از آنکه بحرکت درآمده باذن حقتعالی
پرواز نموده اند و بارانی که عادت بباریدن او جاری گشته باینکه
تو سزاوارتر نیستی از دیگری که بدعای تو باریده باشد چنانکه تو دعا کرده

دیگران نیز دعا کرده اند و در این دعا با تو شریک بوده اند از کجا که باران
باران بدعای تو بوده نه بدعای ایشان پس اشارت بدو صورت
شیر کرد که بر مسند مأمون نقش کرده بودند و رو بحضرت کرد و
گفت اگر راست میگوئی که باران بدعای تو بارید این دو صورت
شیر را زنده کن و بر من مسلط گردان انشخص سیاست قهاری و
موجهٔ قلزم سخط جباری یعنی علی بن موسی الرضا از استماع این سخنان
غضبناک گشته با ان دو صورت شیر زد که بگیرید این فاجر را
و او را طعمهٔ خود سازید و از او عین و اثر باقی نگذارید بیکبار آن دو صورت
دو شیر عظیم شده از جای خود بر جستند ان ملعون را گرفته پاره کردند
و اعضای او را در هم کوفتند و در هم شکستند و خوردند و دفعةً
خود را لیسیدند انقوم از ان تحیر شده نگاه میکردند چون شیران
از کار ان ملعون فارغ شدند رو بحضرت امام رضا کردند و عرض کردند یا ولی الله
فی ارضه چه میفرمائید ما را ازانچه با او کردیم با این نیز بکنیم و اشارت
بمأمون میکردند مأمون از شنیدن سخنان شیران بیهوش گردید
حضرت فرمود تا گلاب بر او افشاندند و بوی خوش بکار بردند تا به
هوش آمد باز شیران بار دیگر عرض کردند یا ولی الله ما را رخصت میدهی
که او را بصاحبش ملحق سازیم حضرت فرمود نه زیرا که حق تعالی را در او تدبیری است
که او امضاء آن خواهد کرد شیران گفتند پس ما را چه میفرمائی حضرت
فرمود بجای خود بازگردید چنانکه بوده اید ایشان بسوی مسند بازگشته

وهم چنان

خاطر

وهم چنان دو صورت شدند که بودند مأمون خود را از ضرر ایشان جمع
کرد آنحضرت را مخاطب ساخته گفت الحمد لله که حق تعالی شر حمید بن
مهران را از من دور گردانید یا ابن رسول الله این امر یعنی پادشاهی
از جد شما بود الحال حق شماست التماس دارم که در مقام جد نشینی و بر
من منت نهی حضرت فرمود اگر میل پادشاهی میبود با شما در این مدت این
مقدار مدارا نمیکردم و حق سبحانه و تعالی جمیع مخلوقات را مطیع و
منقاد من ساخته چنانکه از این دو شیر دیدی الا جهال بنی آدم که از
روی حقد و حسد میکنند و میگویند آنچه می باید حق تعالی مرا امر
فرموده که بر تو اعتراض نکنم و در تحت حکم تو باشم چنان که یوسف ع در
تحت حکم عزیز مصر بود بعد از این واقعه همیشه مأمون در واهمه
بود تا عاقبت آنحضرت را زهر خورانید مخفی نماند آنکه امام نهم بعد از
جناب امام رضا ع امام محمد تقی پسر او است زیرا که آن بزرگوار بشر
معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او بر حق است
زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است و ایضا
اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست دین
و دنیا قبیح است و ایضا پدرش امام رضا ع و سایر معصومین که سابق
بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار نموده اند پس او امام بر
حق میباشد و ایضا آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب
معجزه و کرامت مصدق بود چنانکه مرویست که روزی امام محمد

تقی ع در مسجد نشسته بود که مرد پیری از در درآمد گفت جان من
فدای تو باد چهل سال عمر کرده ام و از ثمرهٔ شجرهٔ عمر بجز یک فرزند
دیگر چیزی ندارم و امروز والی شهر او را گرفته بیندازد حضرت
فرمود تقصیر پسر تو چیست گفت نزد والی گفته اند که از جملهٔ
دوستان محمد و علی است و تولا و محبت با فرزندان ایشان دارد
حضرت فرمود از من چه میخواهی گفت یا حضرت فرزند دیگر ندارم
و صبر بی فراق او نیز نمیتوانم حضرت فرمود انرا بخدا بسپار چون
اینسخن را از امام شنیدم قطع امید از فرزند کردم بیرون آمدم
و بخانه رفتم و آنمرد زن پیری داشت که مادر آن پسر بود احوال
پسر را پرسید مرد تمامی احوال را با او نقل کرد گفت که بخدمت امام محمد
تقی ع رفتم و این واقعه را بعرض آنحضرت رسانیدم حضرت نیز در باب
خلاصی پسر چیزی نگفت که باعث امیدواری باشد و مادر از استماع
اینسخن خود را بر زمین زد و بیهوش گردید چون بهوش آمد نوبت دیگر
احوال پرسید که فرزند من چه شد و بکجا رفت باز بیهوش گردید و پیر
از آن بهوش آمد پس تمامی مردان و زنان محله جمعیت نموده ایشانرا
تسلی مینمودند و دلداری میدادند اما چون پسر را بر سر کوه بردند
بیندازند پسر شروع در گریه نمود از حضرت امام محمد تقی و آباء معصو
او مدد میخواست و گفت یا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بدوستی
تو و اولاد تو امروز مرا میکشند و من میدانم هر کرا بمحبت شما بکشند

[illegible]

درجهٔ

درجهٔ شهدا دارد وما دو پدر داریم که ایشان را کسی نیست که بکار
برسند و متکفل خدمات ضروری ایشان گردد و از کسب و عمل مانده اند
و بر در مرگ نشسته و تاب این مصیبت ندارند بحق نور ولایت امام
محمد تقی ع که مرا از این ورطه نجات ده هنوز در این سخن بود که ناگاه دو تن از
هوا پیدا شدند و گفتند ای پسر چه واقع شده که گریه و اضطراب
میکنی پسر احوالات خود را بالتمام بیان نمود و چون پسر سخن را تمام نمود
از آن دو تن یکی دست دراز کرد کمرگاه پسر را گرفت از زمین در ربود
در هوا ناپدید گشت یکی دست دراز کرد والی شهر مدینه را بر داشت و
بجای پسر نگاه داشت تا او را بند زدند والی هر چند فریاد میکرد که من
والی شهر مدینه ام موکلان از وی نمیشنیدند زیرا که بقدرت خدای تع
و بمعجزهٔ امام محمد تقی ع صورت والی منقلب بصورت پسر شده بود بعینه
لباس پسر را در تن والی دیدند پس [illegible] والی را از کوه پرت کردند
بنحوی که پاره پاره شد و بعد از آن دو تن پسر را برداشته بخدمت
امام محمد تقی ع آوردند و سلام کردند و شرف ملازمت آنحضرت را
ادراک نمودند حضرت فرمود جزاکم الله خیراً ای فرشتگان باید هر جا
دوستی از دوستان ما که در مهلکه گرفتار باشند اعانت و همراهی
کنید و ایشان را از بلاها و آفتها نجات دهید فرشتگان گفتند ما سه
هزار فرشته ایم که از نور کرامت آبای کرام شما آفریده شده ایم و کار
ما اینست که در هر جا از عالم که دوستی از دوستان شما را رنجی یا آفتی رو

میدهد ما بمدد او حاضر شویم و در نصرت او کوشیم پس فرشتکان انحضرترا
دعا کردند و متوجه اسمان شدند بعد از ان حضرت پسر را فرمود که
الحال بخانهٔ خود مراجعت کن که پدر و مادر تو بمصیبت تو مشغولند
پسر انحضرت را دعا کرده متوجه خانه شد چون بدر خانه رسید
اغاز کریه و زاری شنید پس باندرون خانه داخل شد پدر و مادر
خود را دید که جامهای چاک چاک کرده و روها خراشیده و درمیان
خاک و کل در غم او نشسته و چون ایشان فرزند خود را زنده دیدند تعجب
نموده از کمال فرح و خوشحالی بیهوش شدند چون بهوش امدند پسر را
در کنار کرفته شادی میکردند و حمد و ثنای حضرت واجب الوجود را بجا
می اوردند و بعد از ان احوال از او پرسیدند پسر جمیع احوالات کذشته را
از برای ایشان نقل نمود و ایشانرا نسبت بامام محمد تقی ع و سایر ائمهٔ معصومین
افزود نهم انکه امام دهم بعد از امام محمد تقی ع امام علی النقی پسر اوست
زیرا که ان بزرکوار بشر معصوم اعلم عصر خود بود و مدعی امامت بود پس امامت او
برحق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان انچه میکوید حقست
وایضًا اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست
دین و دنیا قبیحست وایضًا پدرش امام محمد تقی ع و سایر ائمهٔ
معصومین که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت ان بزرکوار
نموده اند پس او امام برحق میباشد وایضًا ان بزرکوار
ادعای امامت کرده صاحب معجزه و کرامت مصدقه بود چنانکه

نقلست

نقلست که مشعبدی هندی نزد متوکل عباسی بغایت الشعبده امد با فنون سحر
و در انواع بیان ماهر بود که مثل او در عهد نبوده متوکل ملعون او را فرمود
که با علی النقی لعبتی بازد و آن مهر سپهر کرامت را خجل سازد متوکل نابکار
گفت اگر این کار کنی ترا دو بیست دینار جایزه بدهم مشعبد گفت تا نانی
چند تنک که ثقل نداشته باشد بخته مهیا سازید بعد از ان کس فرستاد
و امام علی النقی را دعوت نمود و بعد از تمهید مقدمات چون
ان حضرت شرف حضور ارزانی داشت جهة انحضرت بالشی که بر ان
صورت شیری نقش شده بود گذاشتند و ان مشعبد در پهلوی
بالش نشست پس خوان گستردند و ان نانها اورده پیش انحضرت نهادند
دادند چون حضرت دست بجانب ان نانها دراز کرد ان ملعون لعبتی
باخته ان نانها را پرواز داد پس انحضرت متوجه نان دیگر شدند که بردارد
باز ان ناپاک لعبتی باخت که نان متوجه سقف گردید و هم چنین
تا سه نوبت ان کار کرد اهل مجلس خندیدند که بر یکبار ان منبع طوفان
جلال و مظهر قهر ذی الجلال دست بر ان صورت شیر زد و فرمود
که بگیر این ملعون را ان صورت شیری شده و از بالش بر جست و ان
ملعون را فرو برد و بجای خود معاودت نمود ان قوم با سعادت از دیدن
ان خارق عادت حیران گشتند و انحضرت از مجلس برخواست متوکل
ملعون زبان سؤال گشوده گفت میخواهم که بنشینی و ان مرد را باز اوری
حضرت فرمود بخدا قسم که هرگز نخواهی دید ایا مسلط میسازی

دشمنان خدا را بر دوستان خدا این سخن بگفت و از مجلس بیرون آمد
و دیگر مشعبد را هیچکس ندید و ایضاً مرویست که یکی از اولاد خلیفه را
ولیمه بود جمع کثیر از طالبیه بودند هر که در آن مجلس بود تعظیم
و اجلال امام علی النقی را بجای آورد مگر یک جوان که عبث میگفت
و عبث میخندید حضرت فرمود این جوان از ذکر خدا غافل است که با این پیر از منخند
و نمیداند که بیش از سه روز دیگر زنده نخواهد بود از اهل مجلس هر
دو کس با هم گفتند که دلیل آن شناختن او بهتر ازین چیزی نیست و چون
روز سیم شد آن جوان از دنیا رحلت نمود دهم آنکه امام یازدهم
بعد از امام علی النقی امام حسن عسکری پسر اوست زیرا که آن
بزرگوار بشر معصوم از تمام زمان خود بوده مدعی امامت بود پس امامت
او برحق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است
و ایضاً اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر دین
و دنیا قبیح است و ایضاً پدرش امام علی النقی و سایر معصومین که سابق
بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار کرده اند پس او امام برحق
باشد و ایضاً آن بزرگوار ادعای امامت کرده و صاحب معجزه و کرامت
مصدق بود چنانکه روایت است که چون معتمد عباسی بخلافت نشست
و مدتی برآمد دشمنان و منافقان اهل بیت افتراها کردند و دروغها
گفتند که آنها موجب علاوه بر عداوت معتمد شده امر بحبس امام حسن
عسکری نمود آنحضرت را بزندان بردند و فیض آسمان و زمین منقطع

شد

شد و قحط در سامره پیدا شد معتمد امر نمود که مردم بنماز باران
بیرون روند و سه روز مردم متوالی بنماز باران بیرون رفتند و در
میان ایشان راهبی بود چون او بجانب آسمان دست دراز کرد ابر
پیدا شد و آغاز باریدن کرد تزلزل عظیم در خلق بهم رسید بعضی
از مسلمانان بشک افتادند بعضی بدین نصاری راغب شدند خبر
بمعتمد رسید بواسطهٔ آنکه از یکطرف واهمهٔ زوال ملک بود و از
یکجانب غم دین و از یک طرف طعن خلق زندگی از مردم تباه دید لاعلاج
صالح بن وصیف که حاکم شهر سامره بود و امر حبس زندان تعلق
باو داشت فرمود برو الحال امام حسن ع را از زندان بیرون آورده
نزد من حاضر ساز صالح بموجب اوامر آنحضرت را حاضر ساخت معتمد
باو گفت ادرک امة جدک قبل ان یهلکوا یعنی دریاب امت جد خود را
پیش از آنکه هلاک شوند که بنماز باران بیرون رفتند و اثری از نماز و
دعای ایشان مترتب نشد و نصاری دو روز رفتند دست بدعا
برداشتند باران آمد اگر سه روز میرفتند دین از دست میرفت و
مردم در تزلزل افتادند آنحضرت فرمود غم مخور که فردا بیرون میروم
و شک از خواطرها میبرم و جمعی از خویشان که در حبس بودند شفاعت
نمود ایشان را خلاصی داد در روز دیگر حکم شد که دیگر باره کسی در
شهر نماند و همه خلق بنماز بیرون روند پس امام حسن ع با اصحاب بشر
در مصلی حاضر شدند و امر نمودند رهبانان را که شروع در دعا نمایند

چون رهبانان دست بدعا برداشتند و از هر طرف ابر پیدا شد حضرت
شخصی را اشاره کرد و فرمود برو پیش آن راهبی که پیشنماز آن جماعت است
و در میان انگشتان او هرچه هست بیرون آر آن شخص رفته پارهٔ استخوان
از میان انگشتان راهب بیرون آورد امام فرمود که آنرا در میان جامه
نهادند در ساعت ابرها از هم دور شدند بعد از آن رهبانان را امر
بدعا و نماز کرد پس نصاری هرچند دعا و زاری کردند ابر پیدا نشد
و خلق در تعجب افتادند و معتمد پرسید که این سر چه بود آنحضرت فرمود
هرگاه استخوان پیغمبری ظاهر و مکشوف کرده البته باید باران باریدن
گیرد و این را آنها در مقبرهٔ پیغمبری افتاده بودند استخوان آن پیغمبر را برداشت
هر بار که آنرا آنها می‌ساختند باران می‌بارید اگر خواهید امتحان کنید چون
استخوان را بیرون آوردند باز ابر بهم رسید آن حضرت فرمود استخوان را
پنهان کردند بعد از آن حضرت بنفس نفیس خود نماز گذارد و از خدا باران
خواست از برکت آنحضرت فیض باران منتشر شد و قحط و بارزانی مبدل
شد و شک از خواطرها زایل شد معتمد از آن حضرت عذرخواهی نمود
در مقام عزت و احترام درآمد و ایضاً مرویست که روزی امام علی النقی ع در
نماز بود که امام حسن عسکری ع در طفولیت بچاه افتاد زنان فریاد برآوردند
چون بر سر چاه رفتند دیدند که آنحضرت بر روی آب نشسته و با آب
بازی میکند یازدهم امام آنکه دوازدهم بعد از امام حسن عسکری امام
محمد مهدی است پسر اوست زیرا که آن بزرگوار عالیمقدار بشر

معصوم

معصوم اعلم عصر خود بوده و میباشد و مدعی امامت بود پس امامت
او بر حق است زیرا که معصوم از عصیان و نسیان آنچه میگوید حق است
وایضاً اعلم ترجیح دارد بر غیر اعلم و ترجیح غیر اعلم بر اعلم در امر ریاست
دنیا و دین قبیح است وایضاً پدرش امام حسن عسکری ع و سایر
معصومین ع که سابق بر او بوده اند تصریح بر امامت آن بزرگوار
کرده اند پس او امام بر حق میباشد وایضاً آن بزرگوار ادعای امامت
کرده صاحب معجزه و کرامت مصدق بود چنانکه ابو الادیان که یکی
از خادمان امام حسن عسکری ع بوده روایت میکند که من حضرت
ابو محمد را خدمت میکردم و نامهای او را بشهرها می بردم روزی بر سر بیماری
که در آن بیماری از دنیا رحلت نموده نزد وی رفتم نامها نوشت و مرا فرمود
این نامها را بمداین ببر بدرستیکه مدت سفر تو پانزده روز خواهد شد
و چون روز پانزدهم بسر من رای داخل شوی آواز گریه و زاری از
خانهٔ من خواهی شنید گفتم یا سیدی در آن وقت امام و پیشوای ما که
خواهد بود گفت آنکسیکه جواب نامها از تو طلب کند که او قائم مقام
و جانشین من خواهد بود گفتم یا سیدی زیاده کن فرمود آنکسیکه
بر من نماز کند گفتم زیاد کن فرمود آنکسیکه همیان طلب کند پس من
بموجب فرمودهٔ آنحضرت بمداین رفتم و نامها بردم و جواب گرفته
مراجعت بسر من رای نمودم در روز پانزدهم چنانچه آنحضرت فرموده
بود داخل شدم صدای گریه و زاری از خانهٔ آنحضرت شنیدم

بتعجیل خود را بدر خانهٔ آنحضرت رسانیدم برادرش جعفر بن علی را
بدر سرای آنحضرت و شیعیان جمع شده او را تعزیت کردند و آنحضرت را
در آن حالت غسل میدادند و من با خود گفتم که اگر امام اینست امامت
او باطل است زیرا که من مکرر جعفر را دیدم که شرب خمر میکرد و قمار
می باخت بعد از آن من نیز پیش رفتم و وی را تعزیت کردم و از من احوال
جواب کتابتها مطلق نپرسید دانستم که او امام نیست و در آن حین شخصی
بیرون آمد و بجعفر گفت یا سیدی برادرت را کفن کردند برخیز
و بر وی نماز کن پس جعفر پیش رفت که نماز کند و شیعیان چند بر دور
او جمعیت کرده بودند که در آن حال کودکی گندم گون و تنک موی
و گشاده دندان بیرون آمد و ردای جعفر بن علی را گرفت و کشید و گفت
ای عم بعقب آی که نماز کردن سزاوارترم جعفر بعقب آمد و رنگ
روی او چون خاک گردید پس آن کودک پیش رفت و نماز کرد چون حضرت را
دفن کردند آن کودک بمن گفت که جواب نامها که تو است بیار جواب نامها
بوی دادم با خود گفتم این هر دو علامت که ظاهر شد همیان ماند پیش
جعفر رفتم و احوال کودک از وی پرسیدم گفت بخدا قسم که من هرگز
او را ندیده بودم و من نشسته بودم که جماعتی از مردم قم رسیدند
و احوال امام حسن عسکری را پرسیدند و ایشان را از وفات او خبر
دادند گفتند امام بعد از وی کیست مردمان اشاره بجعفر کردند آن
جماعت بر وی سلام کردند و گفتند با ما نامهاست و مالی نیز آورده‌ایم

اکنون تو بگو که آن نامها از کیست و مال چند هست جعفر از استماع این
سخن از مجلس برخواست و گفت مردم میخواهند که ما دعوی علم غیب
کنیم دران حین خادمی از جانب حضرت صاحب بیرون آمد و گفت با شما
نامهاء فلان و فلان هست و همیانیکه دران هزار دینار طلا دارد بدهید
پس ایشان نامها و مال را دادند و گفتند آن کسیکه ترا فرستاده او امام
و حجت خدا است بر خلقان جعفر بن علی پیش خلیفه رفته و حال با وی
گفت معتمد کس فرستاد و مادر کودک را طلب نمود و مادر انکار نمود
ایشان درین گفتگو بودند خبر رسید که یحیی بن خاقان بموت فجاه مرد
معتمد با سپاه خود بان مشغول شدند و ترک مادر و کودک کردند و
ایضاً مرویست دران هفته که امام حسن عسکری ع برحمة الحق واصل
گردید جمعی کثیر از تجار قم و غیره مال بسیار از برای او برده بودند و خبر از فوت
آنحضرت نداشتند و بعد از استعلام از امامت و وارث او پرسیدند
برادرش جعفر را نشان دادند چون بدر خانه جعفر رفتند دیدند که
با خوانندها و نوازندها بسیر دجله رفته تجار با هم گفتند که این صفت
امام نیست یکی گفت مال را بجهة صاحبانش پس باید برد یکی گفت صبر
کنیم و بر بینیم دیگری گفت جعفر را بر بینیم با او حرف بزنیم پس با این قرار
دادند و دران محل ماندند تا آنکه جعفر از سیر مراجعت نمود همه پیش
او آمده سلام کردند گفتند ایسید ما جماعتی از شیعیان شمائیم و هر
بار که باینجا می آئیم موالیان شما ما را امیدهند که با امام و رهنمای ایشان

برسانیم هر نوبت بامام حسن عسکری ع تسلیم میکردیم این نوبت
چه کنیم جعفر کفت هرچه اورده اید تسلیم کنید کفتند از ما بعضی
یکدینار و بعضی دو دینار و ما همرا در کیسه کردیم مهر نموده
و عرایض نوشته دران کیسه مظبوط ست هربار که امام حسن عسکری
میفرمود که تمامی مال اینقدر است و از هر کس چه میبود نام میبرد
و صاحبان عرایض را میکفت شما نیز بقاعده ان عمل نمائید جعفر
کفت شما دروغ میکوئید و بر برادرم افترا میکوئید او از غیب هرکز
خبر نمیداد تجار بهم نکاه کرده در فکر شدند باز جعفر کفت مالیکه
بجهة ما فرستاده اند چه ذکر دارید کفتند که ما رخص نیستیم که
مال را بدهیم مکر بعلامت چند که عرض کردیم اکر تو امامی بر تو مخفی
نیست نشان مکر بکرابه و بکرفتن مال بر ما منت کذار و الا بکذار
که مال را بر صاحبانش رد کنیم علاج دیکر نداریم جعفر بخدمت خلیفه
رفت و از تجار شکوه نمود خلیفه تجار را احضار نمود کفت چرا مال را
نکفتند دولت خلیفه مستدام باد جمعی تجاریم و بوکالت جمعی چیزی
اورده ایم و ماموریم بانکه باعلامت و دلالت بدهیم ابو محمد همیشه
مال را بعلامت از ما میکرفت و جمیع انچه قبل از این مذکور شد کفتند
باز جعفر کفت اینها به برادرم کذب و افترا میکنند و علم غیب را باو
نسبت میدهند خلیفه کفت اینها رسولند وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا
الْبَلَاغُ جعفر ملزم شد تجار کفتند عمر خلیفه دراز باد التماس خادمی

دادیم

داریم که ما را ازین دربانان بگذرانند وازین دربار بیرون رویم خلیفه نقیبی
همراه ما کرد تا ما را از محل حضرت گذرانید وبرگشت فی الحال پسر خوش
گفتگوئی پیدا شد ونام یکیک ازان جماعت را گفته با ایشان گفت بشتابید
بخدمت مولای خود گفتند تو مولای مائی گفت معاذ الله من یکی از
بندگان مولای شما ام از عقب او رفته بخدمت ابن امام حسن عسکری
رسیدند خادمی دیگر بیرون امده رخصت دخول خوانند تجار گفتند چون
به درخانهٔ ابو محمد رفتیم بجای اینکه روح ابو محمد در تقدمهٔ قدرها اوست
که مولای خود حضرت قائم را دیدیم که بر کرسی نشسته چون ماه شب
چهارده که تازه طلوع کند جامهٔ سبزی پوشیده سلام کردیم
ما را با حسن وجهی جواب داده پرسش نمود وبعد ازان حضرت فرمود
که تمامی مالیکه با شماست فلان مبلغ است فلان چند داده وفلان
چند داده است یکیک را نام برد هرچه داده بودند گفت در اخر از اولاد
وفرزندان هریک پرسیده ما هر مشکل که داشتیم عرض نمودیم همه را
بروجه صواب جواب شنیدیم پس بما امر فرمود که دیگر مال بسامره نیاوریم
در بغداد شخصی را نشان داد که بعد ازین مال را تحویل او کنیم که توقیعات
نزد او خواهد بود وبان عمل خواهد نمود یکی از رفقای ما الناس بود و
کفنی وحنوطی باو عطا فرمود وان شخص در اثناء راه برحمت الهی واصل شد
بعد ازان شیعیان ببغداد مال را بخانهٔ ان شخص میرسانیدند ونزدیک
از توقیعات حضرت صاحب علامات ودلالات بر دست او ظاهر میشد

و با سفراء حضرت صاحب یکی از ایشان نامش عثمان بن سعید عمروی بود بعد
از پسر ابو جعفر محمد بن عثمان وکیل واز هر یک از ایشان باعلام قائم علامات
دلالات ظاهر میگردید وحاصل این اعتقاد که بتفصیل مذکور شد
نیز از جملهٔ اصول مذهب است ومنکر این از مذهب اثنا عشریه خارج است
واقتدا کردن باو وزکوة دادن باو وقبول شهادت او جایز نیست هر چند
در مذهب خود عادل باشد واو مخلد در جهنم در صورت تقصیر خواهد
بود وهمچنین عدم قبول فتوی وسایر احکام دینیه او الی غیر که از برای غیر
اثنا عشریه شعبه است والله العالم فصل بنجم در بیان اینستکه
صاحب الزمان الان موجود است وزنده است وغایب است وظاهر
خواهد شد وعالم را از ظلم وکفر خالی خواهد نمود واز عدل پر خواهد کرد
زیرا که وجود ان بزرگوار لطفیست چنانکه ظهور او لطف است وترک
ان مستلزم ترجیح مرجوح است واین قبیح است ومحال است که قبیح از
خداوند عالم صادر شود وچون وجود او مانع ندارد پس لازم است
که واقع باشد وچون ظهور مانع دارد زیرا که موجب ایذاء اعدا است
پس باید غایب باشد وچون در اواخر امر دین مختل خواهد شد
پس باید ظاهر شود تا اینکه دفع اختلال کند وایضا خداوند عالم فرموده
ولکل قوم هاد یعنی از برای هر گروهی راهنمائیست پس چنانکه
اهل زمان رسول بسبب رسول هادی وراهنما داشتند وهمچنین
گروهیکه بعد از رسول بودند راه نما داشتند وباید داشته باشند

پس اهل امثال این زمان نیز باید هادی داشته باشند و آن صاحب
الزمان است که غائب است و از نور وجود او عالم روشن است چنانچه
که از وجود آفتاب در زیر ابر عالم ظاهر روشن است و ایضاً روایت
که فرمود جناب رسول خدا صلعم إنّ الله تبارك وتعالى اطّلع على الأرض
اطّلاعةً واختارني منها فجعلني نبيّاً ثمّ اطّلع الثانية فاختار منها
عليّاً فجعله إماماً ثمّ أمرني أن أتّخذه أخاً ووصيّاً وخليفةً ووزيراً
فعليّ منّي وأنا من عليّ وهو زوج ابنتي وأبو سبطيّ الحسن والحسين
ألا وإنّ الله تبارك وتعالى جعلني وإيّاهم حججاً على عباده وجعل من صلب
الحسين أئمّة يقومون بأمري ويحفظون وصيّتي التاسع منهم قائم
أهل بيتي ومهديّ أمّتي أشبه الناس بي في شمائله وأقواله وأفعاله
يظهر بعد غيبة طويلة وحيرة مضلّة فيعلن أمر الله ويظهر دين الله و
يؤيّد بنصر الله وينصر بملائكته فيملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما
ملئت جوراً وظلماً یعنی بتحقیق که خداوند عالم التفات فرمودند بزمین
و برگزید مرا پس مرا پیغمبر گردانید پس نظر دیگر اختیار کرد علی را
پس او را امام گردانید پس امر کرد مرا که علی را برادر خود و وصی خود و
خلیفه خود و وزیر اخذ کنم پس علی از منست و من از علی و او شوهر دختر
من است و پدر دو پسر منست بدانید که خداوند عالم مرا و ایشان را
بالتمام حجة گردانید بر بندگان خود و از نسل جناب امام حسین ع
امامها قرار داد که برپا میکنند امر مرا و محافظت میکنند وصیت

مراد نهمین ایشان قائم اهلبیت من و مهدی امت من است و شبیه
ترین مردمان است بمن در صورت و سیرت و ظاهر میشود بعد از
غایب شدن طویل و بعد از حیرت خلایق بر وجهیکه هر گاه در آن
وقت ظاهر نشود خلایق گمراه خواهند شد پس بعد از ظاهر شدن از غایبت
محی کند امر خدا را و ظاهر میکند دین او را بیاری خدا و ملائکه او پس زمین را
پر میکند از عدل چنانکه پر شد از جور و ستم و مثل این است سایر
احادیث چون حدیثی که مرویست از عایشه که وقتی جبرئیل نازل
شد بر پیغمبر و آنحضرت را امر کرد مرا که نگذارم کسی را که بخدمت
آن بزرگوار برود ناگاه جناب امام حسین داخل شد پس جبرئیل
گفت که این کیست پس حضرت فرمود پسر من است پس او را بر زانوی
خود نشانید پس جبرئیل گفت یا رسول الله این فرزند تو کشته
خواهد شد حضرت فرمود آیا امت من او را میکشند جبرئیل گفت بلی
و اشاره کرد بزمین کربلا و قدری از تربت سرخ از آن گرفت و گفت
این تربت قتلگاه اوست پس حضرت گریست جبرئیل گفت گریه مکن که زود باشد
که خدا تعالی انتقام بکشد از ایشان بسبب قائم اهلبیت شما حضرت فرمود
که قائم اهل بیت ما کیست جبرئیل گفت فرزند نهم از ذریه حسین چنین خبر داده
مرا خداوند من که از نسل حسین ولدی خلق خواهد شد که اسم او علیست
و از صلب او ولدی خلق خواهد شد که اسم او محمد است و از صلب او
ولدی خلق خواهد شد که اسم او جعفر است و از صلب او موسی و از

صلب

صلب او علی و از صلب او محمد و از صلب او علی و از صلب او حسن و
یخرج من صلبه کلمة الحق ولسان الصدق ومظهر الحق حجة الله علی
بریته له غیبة طویلة یظهر الله به الاسلام واهله ویخسف به الکفر
واهله یعنی بیرون میاورد از صلب امام حسن عسکری فرزندیکه حق و
حق گوست و راستگوست وظاهر کننده حق است وحجة خدا است
بر خلق او واز برای اوست غایب شدن با طول ظاهر میکند خداوند
عالم بسبب او اسلام و اهل اسلام را وبر طرف میکند خداوند عالم به
سبب او کفر و اهل کفر را ختم از کیفیت رجعت آنحضرت که از قطعیات
مذهب امامیه است چیزیست که هر که ایمان برجعت نداشته باشد
و متعه را حلال نداند از ما نیست بنا بر اخباریکه از اجماع اخبار مستفاد
میشود اینست در حالیکه مقدر شد ظهور آنحضرت در آن سال در
بیستم ماه جمادی الاول یا اول جمادی الثانی تا چهل روز باران سخت
میاید که هرگز از زمان آدم تا آن زمان چنان باران نیامده باشد و در
عشر اول ماه رجب دجال از اصفهان خروج میکند و عثمان نام از
ذریه ابوسفیان نیز خروج میکند و در روز جمعه دهم ماه محرم آن
حضرت ظهور میکند با هشت گوسفند لاغر پس داخل مسجد الحرام
میشود و خطیب را میکشد پس در میان خانه کعبه غائب میشود
پس چون شب شنبه در اید و تاریک شود پشت بام کعبه خواهد
رفت و ندا خواهد کرد تا آنکه سیصد و سیزده نفر از اصحاب آنحضرت

از مشرق و مغرب بیک چشم بر هم زدن حاضر میشوند پس چون صبح
شود مردمان را دعوت ببیعت خواهد نمود و اول کسی که بیعت خواهد
کرد جبرئیل خواهد بود پس در مکه مکث میکند و کتب الهی را القا میکند
از صحف و تورات و زبور و قران تا آنکه ده هزار نفر جمع میشوند پس در
اینحال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد
و بگوید که ای سید منم بشیر من و برادرم در میان سیصد هزار کس لشکر
سفیان بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب
کردیم و منبر را بر هم شکستیم و استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین
انداختند پس متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم
پس در صحرای بیدا که در حوالی مدینه است رسیدیم و آخر شب فرود
آمدیم پس صدائی از آسمان آمد که ای بیدا هلاک کن این گروه ستم
کاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکرها را با چارپایان و اموال و
اسباب فرو برد و چیزی بر روی زمین باقی نماند بغیر از من و برادرم
ناگاه ملکی نزد ما آمد و روهای ما را بر پشت گردانید پس با برادرم گفت
ای نذیر برو نزد سفیان ملعون در دمشق و او را بترسان و با من گفت ای بشیر
ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده و توبه کن پس حضرت
دست مبارک را بر روی بشیر بمالد و بحالت اولی بر گردد و با آنحضرت
بیعت کند و در لشکر آنحضرت بماند پس در مکه خلیفه نصب میکند
و چون از مکه بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس

حضرت

ع

حضرت باز بسوی مکّه معاودت نماید پس اهل مکّه سر زیر افکنده و تضرّع
کنند و توبه کنند پس از اهل مکّه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید
تا زانو الیرا بکشند آنگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان بر
گرداند که با ایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را
ببخشد و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رساند پس چون برگردند از
هزار کس یک کس ایمان نیاورد پس بمدینه بیاید و امر کند که عمر و ابو
بکر را از قبر بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس هر دو را
با بدن تازه پس بفرماید که ایشان را بهل کشند بر درخت خشکی پس
آن درخت سبز شود و برگ برآورد شاخهایش بلند شود پس دوستان
ایشان را حاضر گرداند و بفرماید که دوستان ایشان جدا شوند پس
خلق دو طایفه شوند یکی [illegible] ایشان و یکی دشمن ایشان
پس حضرت بفرماید که دوستان ایشان از ایشان بیزاری جویند ایشان
اظهار زیاد شدن محبّت کنند با ایشان و اظهار بیزاری کنند از آنحضرت
و دوستان او پس حضرت بفرماید باد سیاهی وزد و ایشان را هلاک
کند پس بامر الهی آن دو ملعون را زنده کند و گناه اوّلین و آخرین را بر
ایشان لازم آورد پس متوجّه کوفه شود دجّال را بکشد و سفیان با او
ایمان آورد بعد از این باغواء دوستان خود برگردد و مقاتله کند
و بدست آنحضرت کشته شود پس اصحاب خود را باطراف بفرستند
و عالم را پر از عدل کنند و پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد شد

ومحل حکمش مسجد کوفه و محل بیت المال مسجد سهله و موضع خلوتش نجف اشرف و بعد از هفتاد سال این زمان سلطنت کند و بعد از پنجاه سال از ظهور آنحضرت حضرت امام حسین ع با انصار و ملائکهٔ نصر خروج کنند و بعد از هفتاد سال زنی از بنی تمیم که مثل مردان ریش داشته باشد از بالای سطح چیزی بر او زند و او را بقتل رساند و حضرت امام حسین ع او را دفن نماید پس یزید و سایر دشمنان آنحضرت زنده شوند و حضرت انتقام ... سال سلطنت کند و ابروی آنحضرت را می ... و جمیع ائمه رجعت کنند و حضرت صاحب الامر بعد از رجعت آبای کرام باز رجعت خواهد کرد جَعَلَنَا اللّٰهُ مِنْ اَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ و حاصل این اعتقاد نیز از جملهٔ اصول مذهب است و احکام اهل ایمان و اثنی عشری چون جواز اقتدا و قبول شهادت و فتوی و عدم خلود در جهنم در منکر این اعتقاد جاری نخواهد بود بلکه بنا بر قول بعضی اجتناب از ایشان و ذبیحهٔ ایشان و مانند اینها لازم است وَاللّٰهُ الْعَالِمُ وَلَهُ الْحَمْدُ الدَّائِمُ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُولِهِ وَآلِهِ اِلَی الْقَائِمِ باب پنجم در بیان اصل پنجم است و آن معاد است بدانکه معاد در لغت عرب بمعنی عود و برگشتن است از جائی بجائی و یا از حالی بحالی و همچنین بمعنی مکان عود و زمان عود نیز آمده است و معاد در اینجا بحسب معنی تصوری عبارت است از کردانیدن خدا وند عالم ارواح عباد را بسوی اجساد ایشان از برای حساب

و ثواب

وثواب وعقاب و بحسب معنی تصدیق اینستکه مکلّف در دل
اعتقاد کند و بزبان اقرار کند که خداوند عالم زنده میگرداند جمیع
بندگانرا بعد از میراندن در قبر در بدن اصلی از برای سؤال و سایر
احوال و در عالم برزخ در بدن مثالی از برای غیر نبی و وصیّ از برای
جزا دادن بمقتضای اعمال و در روز قیامت کبری و محشر در بدن
اصلی و عنصری از برای حساب و ثواب و عقاب بعد از میزان و نیکو
کاران را و مانند ایشان را چون جماعتی که از گناهان ایشان عفو شده
باشد بشفاعت و مثل آن چون حسنات مفوّضه بایشان که باعث
عفو از گناهانست از پل صراط که بر پشت بروی جهنّم و از موی باریک
تر و از شمشیر تیزتر است میگذرانند و باعراف یا بهشت میبرند و بد
کارانرا که کافرند یا مانند ایشانند بجهنّم میبرند و بعضی از بدکاران را
که کافر نیستند چون اثنا عشری بعد از پاک شدن از گناهان یا عفو
از آن بشفاعت پیغمبر یا امام یا یکی از مؤمنان از جهنّم بیرون می آورد باعراف
یا بهشت میبرد پس در این اصل پنج فصل است فصل اوّل در
بیان اینستکه خداوند عالم بعد از میراندن بندگان روحهای ایشانرا
تعلّق میدهد به بدنهای اصلی ایشان از برای سؤال قبر و فشار
آن و بعد از این برمیگرداند آن روحها را به بدنهای مثالی در عالم برزخ
و قیامت صغری که پیش از محشر و قیامت کبری است و خوبانرا در شبیه
بهشت منعّم میسازد و بدانرا در شبیه بجهنّم [illegible]

میسازد بخلاف نسخیه که قائلند که نفس انسانی که کسب کمالات خود
نکرده است بعد از موت منتقل میشود ببدن انسان دیگر که تمام
کند کمالات ممکنهٔ خود را و هم چنین مسخیه که قائلند بمنتقل شدن
ببدن حیوان مناسب و چون شیر از برای نفس شخص شجاع و هم
چنین رسخیه که قائلند بمنتقل شدن بجسمهای گیاه و هم چنین
فسخیه که قائلند بر منتقل شدن بجسم جماد چون سنگ و هم چنین
کسانیکه قائلند که تعلق میگیرد بجرم آسمان و مانند آن از برای
تحصیل کمالات پس باید دانست که اولاً انکار مرگ حق است چنانکه
از جملهٔ قطعیات است و هم بعضی از آیات است چنانکه خداوند
عالم فرمود کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ یعنی هر ذیحیات میچشد شربت
مرگ و ممات را و ایضاً فرمود کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ یعنی هر کس که بروی
زمین میباشد فانی خواهد بود و ایضاً فرمود کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ إِلَّا
وَجْهَهُ یعنی هر چیز هلاک خواهد شد مگر ذات خداوند عالم بیت
هر که آمد بجهان اهل فنا خواهد بود ه آنکه پاینده و باقیست خدا خواهد بود
و ایضاً از حضرت صادق ع مرویست که در زمان تعزیت فرزند او اسمعیل
فرمود که اهل زمین خواهند مرد تا آنکه احدی باقی نخواهد ماند پس
اهل آسمان میمیرند تا آنکه احدی نخواهد ماند مگر ملک الموت و
حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس ملک الموت می آید و نزد حق
تعالی می ایستد پس خدا پس از او می پرسد و حال آنکه خود بهتر میداند

که کی مانده است بگوید پروردگارا باقی نمانده است مگر ملک الموت
و حاملان عرش و جبرئیل و میکائیل پس میگوید که بگو جبرئیل و میکائیل که
بمیرند پس ملک الموت گوید پروردگارا ایشان دو رسول و دو امین
تو اند خداوند عالم فرماید که من مقرر کردم مرگرا بر هر نفسی که
دران روح باشد پس ملک الموت بیاید و نزد حق تعالی بایستد و خدا
از او سؤال کند که کی مانده است گوید پروردگارا نمانده است مگر
ملک الموت و حاملان عرش پس فرماید که بگو حاملان عرش را بمیرند
پس بیاید غمگین و از ترس نظر نماید و بالا نکند پس از او پرسد که کی
مانده است گوید پروردگارا بغیر ملک الموت کسی نمانده پس گوید بمیر
ای ملک الموت پس او نیز بمیرد آنگاه زمین و آسمانرا بدست قدرت
خود بگیرد ندا کند که کجا اند آنانکه با من شریک قرار دادند و ایضا
مرویست در اخبار متعدده که چون همه ارواح اهل آسمانها و زمین
قبض کرده شود خطاب بملک الموت رسد که ای ملک الموت تورا برابر
همه اهل آسمان قوت دادم و تورا امروز اسباب غضب خود میپوشانم
و بسر وقت ابلیس ملعون میفرستم با هفتاد هزار زبانیه و قبض جان
آن ملعون را بکن و چون ملک الموت با آن شوکت و قوت بجانب زمین آید
شیطان لعین راه فرار پیش گرفته بجانب مشرق گریزد و ملک
الموت را حاضر بیند و بمغرب گریزد او را پیش خود مشاهده کند
و در دریاها متواری گردد فایده نرساند هر جا برود ملک الموت را

اینجا باید ابلیس در وسط دنیا نزد قبر آدم آید و گوید از جهة تو بغزامت
ملعون و مبتلا گشتم و گریزد تا بجائیکه در آنجا نزول کرده پس ملک الموت
با ود را او بزد و کوشش نماید که جان آنملعون را قبض نماید نتواند
پس بدرگاه خداوند ناله کند حضرت باری قوت او را بهفتاد
مرتبه مضاعف کند باز عاجز شود باز در نزد باری زاری کند
کند خداوند عالم چهل هزار سلک عقور از جهنم بمدد او فرستد
باز عاجز شود باز از باری یاری نماید پس چهل هزار سلک دیگر
بمدد او آیند و هر سکرا چندان قوت بود که اگر پنجه در کوهی زند
او را چون کاهی کند آنگاه ملک الموت با هشتاد هزار سلک دیگر
کمال جهد جان از ابلیس را بشدت تمام جدا کرداند و مانند اینها از
آیات و اخبار بسیار است و ثانیا آنکه در وقت قبض روح و سکرات
موت رسول خدا و ائمه هدی حاضر میشوند از برای بشارت و آسانی
مرگ بر دوستان ایشان و دشواری برای مخالفان چنانکه مرویست
از امام جعفر صادق ع که چون هنگام وفات مؤمن میشود حق دو
باد برای او میفرستد یکی منسیه و دیگری مسخیه پس منسیه اهل
و مال را از خواطر او محو میگرداند و مسخیه او را جوانمرد و راضی
میگرداند بجان دادن و چون ملک الموت می آید که قبض روح
او بکند با و میگوید ای دوست خدا جزع مکن بحق آنخداوندیکه محمد را
بحق فرستاده است من مهربان و مشفق ترم نسبت بتو از پدر مهربان

بکن

بکشاید بهای خود را نظر کن پس متمثّل میشود از برای او رسول خدا و امیر المؤمنین ع و فاطمه و حسن و حسین ع و امامان از ذرّیّه ایشان پس با و میکویند اینها اند رسول خدا و امامان که تو رفیق ایشان خواهی بود پس چشم میکشاید و ایشان را می بیند و منادی ندا میکند او را از جانب ربّ العزّت که یا اَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي حضرت فرمود که یعنی ای نفسی که مطمئن کردیده بمحمّد ص و اهل بیت او بر کرد بسوی پروردکار خود در حالتیکه راضی باشی بولایت ائمّه خود و مرضی و پسندیده باشی بسبب ثواب خدا پس داخل شو در میان بندکان من یعنی محمّد ص و اهلبیت او و داخل شو در بهشت من پس در انوقت هیچ چیز محبوب تر نیست بسوی او از انکه روحش کشیده شود و ملحق شود بمنادی و در احادیث معتبره دیکر فرمود هیچ نفسی نمیمیرد هرکز تا رسول خدا و امیر المؤمنین ع را نه بیند راوی پرسید که چون ایشانرا دید بدنیا بر میکردد فرمود چون ایشان را دید میرود بسوی اخرت و هردو می ایند و رسول خدا ص نزدیک سر او می نشیند و علی ع نزدیک پای او می نشیند پس حضرت رسول ص سر را نزدیک کوش او می برد میکوید بشارت باد تو را منم رسول خدا و منم که بهترم از برای تو از انچه کذاشته در دنیا پس حضرت امیر المؤمنین ع بر میخیزد و سر را نزدیک او میبرد و

میگوید که ای ولی خدا شاد باش منم علی بن ابی طالب که او را دوست میداشتی و در اینوقت نفع من بتو میرسد پس فرمود که این در کتاب خداست اَلَّذِینَ آمَنُوا وَکَانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْآخِرَةِ لَا تَبْدِیلَ لِکَلِمَاتِ اللّٰهِ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ یعنی انها که ایمان آورده اند و پرهیزکار بودند از برای ایشان است بشارت در زندگانی دنیا و در آخرت و انست فوز عظیم و در روایت معتبرهٔ دیگر فرمود که چون زبان محتضر بند میشود رسول خدا و امیر المؤمنین حاضر میشوند و رسول خدا در دست راست او می نشیند و حضرت امیر در دست چپ و حضرت رسول با و میفرماید که انچه امید داشتی در پیش روی تو است وانچه از و میترسیدی از ان ایمن کردیدی پس دری از بهشت برای او میکشایند و میگویند این منزل تو است در بهشت اگر خواهی ترا بر میگردانیم بدنیا وانچه خواهی از طلا و نقره بتو میدهیم گوید مرا بدنیا حاجتی نیست پس در انوقت رنگش سفید میشود و جبینش عرق میکند و لبهایش بهم کشیده میشود و بینی او دراز میگردد و اب از دیده اش روان میگردد و چون جان از بدنش بیرون رفت باز دنیا را برو عرض میکنند و او آخرت اختیار میکند پس روح با او است و او را غسل میدهد با انها که غسل میدهند و میگرداند بدن او را با انها که میگردانند و چون او را کفن کردند و در جنازه گذاشتند

وجنازه را برداشتند روح در پیش روی انجماعت میرود و ارواح
مؤمنان باستقبال او می ایند و بر او سلام میکنند و بشارت میدهند
او را بانچه حق تعالی از برای او مهیا کرده است از نعیم بهشت و چون او را در
قبر گذاشتند روح را باو برمیگردانند از سر او تا کمر او و از او سؤال
میکنند از انچه میدانند از اعتقادات حق چون جواب گفت دری از بهشت را
بروی او میکشایند پس داخل میشود بر او و بر قبر او از نور بهشت و خنکی
و بوی خوش ان و ایضا بسند معتبر از انحضرت روایت کرده اند که
خطاب به شیعیان نمود و فرمود بخدا قسم که خدا اعمال را از شما
قبول میکند و شما را می امرزد پس و چون جان مؤمن بحلق او میرسد
شاد و خوشحال میشود و می بیند انچه موجب روشنی چشم اوست
و چون محتضر میشود حاضر میکردد نزد او رسول خدا و امیر المؤمنین
و جبرئیل و ملک الموت پس حضرت امیر المؤمنین ع نزدیک می اید
و میکوید یا رسول الله ص این شخص دوست ما اهل بیت است او را دوست
بدار و رسول خدا بجبرئیل میکوید که این خدا و رسول و اهل بیت او را
دوست میداشت پس او را دوست بدار پس جبرئیل بملک الموت
میکوید که این دوست خدا و رسول و اهل بیت و است پس او را دوست
دار و با او رفق و مدارا کن پس ملک الموت نزدیک او می اید و میکوید
ای بنده خدا ایا کرفتی چیزی را که بان کردن خود را از عذاب خدا
ازاد کنی و امان یافتی و بیزار شدی از ان با تش جهنم و چنگ زدی در

عصمت کبری خدا و زندگی دنیا گوید بلی پرسد که آن کدامست مؤمن
گوید ولایت علی بن ابی طالب ملک الموت گوید که راست گفتی آنچه از آن
میترسیدی خدا ترا از آن امان داد و آنچه امید میداشتی یافتی پس بشارت
باد ترا برفاقت سلف صالح رسول خدا و علی و فاطمه و ائمه از ذریت ایشان
پس جان او را قبض میکند برفق و مدارا و آسانی پس کفن و حنوط او را از
بهشت میاورند و حنوط او از مشک خوشبوتر خواهد بود و حله زردی
باو بپوشانند از حلهای بهشت پس او را در قبر گذارند دری از درهای
بهشت برای او بگشایند که از شمیم گلهای بهشت براو داخل شود و از پیش رو
و از جانب راست و چپ او بقدر دو ماهه راه بگشایند و باو گویند بخواب
مانند خوابیدن داماد در حجله خود پس باو گویند بشارت باد ترا
بروح و ریحان و جنت نعیم و پروردگاری که بر تو غضبناک نیست پس
زیارت میکند آل محمد را در باغستانهای بهشت و با ایشان میخورد
از طعامهای ایشان و میآشامد از شراب ایشان و با ایشان سخن میگوید
در مجالس ایشان تا وقتیکه قائم آل محمد ظاهر شود و چون آنحضرت ظاهر
شود حق تعالی او را مبعوث کرداند با ایشان تلبیه گویان و چون کافر را
مرگ در رسد باز رسول خدا و امیر المؤمنین ع و جبرئیل و ملک الموت
حاضر شوند نزد او پس علی ع نزدیک آید و گوید یا رسول الله این دشمن
ما اهل بیت بود او را دشمن دار و رسول خدا ص باز بجبرئیل گوید که این
دشمن خدا و دشمن رسول خدا و اهلبیت رسول ص بود او را دشمن

دارو جبرئیل ع بملک الموت گوید که این دشمن خدا و دشمن اهلبیت بود
او را دشمن دار و جانش را بعنف و دشواری بگیر پس ملک الموت نزد
او رود و بگوید ای بندهٔ خدا آیا در زندگانی دنیا گرفتی چیزی را که خود را
از گرمی عذاب خدا بدر آوری و از من گرفتهٔ برات بیزاری که
از عذاب الهی بدر آوری و گرفتهٔ برات بیزاری از آتش جهنم و متمسک
شدهٔ بعصمت کبری گوید نه ملک الموت گوید بشارت باد ترا ای
دشمن خدا بغضب خدا و عذاب او و آتش جهنم آنچه از وی میترسیدی
بآن رسیدی پس جان او را بعنف و دشواری از بدنش میکشد
و موکل میگردانند بروح او سیصد شیطان را که عذاب دهند آن
بروح او و میاندازند [illegible]
دری از درهای جهنم در قبر او میگشایند [illegible]
از آن در داخل میشود و ثالث [illegible] اعتقاد کرد و اقرار کند
بسؤال قبر و فشار آن و مانند اینها چنانکه از قطعیات مذهب
امامیه است و نیز مرویست از حضرت صادق ع که فرمود که هر کی
انکار کند معراج و سؤال قبر و شفاعت را از جملهٔ شیعهٔ ما نیست و
ایضا مرویست از جناب پیغمبر که فشارش قبر کفارهٔ ضایع کردن
نعمت خدا است و ایضا مرویست که کسی را بر درخت کشیدند هوا
او را فشار میداد مثل فشار قبر و ایضا مرویست از حضرت امام
موسی کاظم ع که فرمود چون مؤمن بمیرد هفتاد هزار ملائکه

اورا مشایعت میکنند تا بقبر او پس چون داخل قبر کردند منکر و
نکیر در نزد او می آیند و اورا می نشانند و میگویند مَن رَبُّکَ وَ مَن
دِینُکَ وَ مَن نَبِیُّکَ یعنی خدای تو کیست و دین تو چیست و پیغمبر تو
کیست پس آن مؤمن میگوید اللهُ رَبّی وَ مُحَمَّدٌ ص نَبِیّی وَ الاِسلامُ دِینی
پس قبر او را وسعت میدهند بقدر یک چشم کار میکنند و از طعام
بهشت باو میدهند و روح و ریحان بهشت براو داخل میشود و چون
کافر را داخل قبر میکنند و نکیرین سؤال کنند گوید نمیدانم پس دری
از جهنم بجانب او باز کنند و حرارت و دم جهنم را باو بچشانند و علامه
مجلسی گفته است که آمدن دو ملک از برای سؤال متواتر و ضروری است
و در اکثر اخبار وارد است که یکی منکر است و دیگری نکیر و در بعضی
از روایات وارد شده است که نسبت بمؤمنان مبشّر و بشیر است
و نسبت بمخالفان منکر و نکیر است زیرا که از برای مؤمنان بصورت
خوب می آیند و بشارت دهند ایشان را بثوابها و نعیم بی انتهاء
و برای کافران و مخالفان بصورت مهیب می آیند و ایشان را وعید
بعذاب میکنند و از بعضی اخبار ظاهر میشود که چون میّت را
باسم او و ما در او تلقین کنند و منکر و نکیر پس میروند و میگویند
ما چرا اینجا نشسته ایم تلقین حجّة او کردند و حدیث وفات سلمان
نیز براین مطلب شاهد است چنانکه مرویست از اصبغ بن نباته
که گفت من با سلمان بودم در وقتی که او از جانب علی بن ابی طالب

حاکم مداین بود پس در زمانیکه بیمار شد به بیماریکه دران بیماری فوت شد
من او را عیادت کردم تا انکه بیماری او شدید شد و یقین بمرگ کرد پس التفات
بمن کرد و گفت که جناب پیغمبر بمن گفت ای سلمان چون مرگ تو نزدیک شد میتی
با تو حرف خواهد زد و من میخواهم که معلوم بکنم پس گفت که تابوتی حاضر کن و مرا در
میان ان بگذار و بقبرستان ببرید پس چنین کردیم پس ندا کرد که اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا
مَنْ جَعَلْتُ لَهُمُ الاَرْضَ وِطاءً جوابی نشنید پس گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَنْ جَعَلْتُ
الْمَنایا لَهُمْ غِذاءً جوابی نشنید پس گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَنْ لَقُوا اَعْمالَهُمُ الَّتی
عَمِلُوها دارَ الدُّنْیا جوابی نشنید پس ندا کرد که اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مَحْبُوسِینَ تَحْتَ التُّرابِ
جوابی نشنید پس ندا کرد که اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا مُنْتَظِرِینَ النَّفْخَةَ الاُولی
سَأَلْتُکُمْ بِاللهِ الاَعْظَمِ الاَعْلَمِ وَالنَّبِیِّ الاَکْرَمِ اِلّا اَجابَنی مِنْکُمْ مُجیبٌ یعنی سلام
بر شما باد ایکسانیکه منتظر نفخهٔ اولی میباشید قسم میدهم بخدای اعظم و پیغمبر
اکرم که یکی از شما مرا جواب بدهد زیرا که من سلمان فارسی ازاد کردهٔ رسول
خدا هستم و انجناب چنین خبر داد که چون وفات من نزدیک شد میتی با من
حرف میزند و من میخواهم بدانم که وفات من نزدیک شد یا نه پس ناگاه میتی
بسخن امد و گفت اَلسَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اَهْلَ الْبِناءِ وَالْفَناءِ الْمُشْتَغِلُونَ بِعَرْصَةِ
الدُّنْیا نَحْنُ لِحُکْمِکُمْ مُسْتَمِعُونَ وَلِجَوابِکُمْ سارِعُونَ فَاسْئَلْ عَمّا بَدا لَکَ رَحِمَکَ
اللهُ یعنی سلام بر شما باد ای اهل بناء و فناء که مشغولید بامور دنیا
ما حکم شما را میشنویم و جواب شما را بسرعت میگوئیم پس هرچه میخواهی
از ما سؤال کن خدا تو را رحمت کند پس سلمان گفت ای تو از اهل بهشتی

بسبب عفو الهی [illegible] از اهل جهنم بعد از ان پس گفت که من از اهل رحمت
ونعمت خدا میباشم پس سلمان گفت که مرا حکایت کن از احوال [illegible] گفت
ای سلمان بخدا قسم که هرگاه گوشت بدن را بمقراض ببرند یا اره [illegible] کنند آسانتر
از چشیدن مرگ است و نود ضربت شمشیر آسانتر از یک کشیدن مرگ است پس سلمان
گفت که حال تو در دنیا چه بود انس گفت که من از جمله کسانی بودم که دانا بخیر بودم و در
از لطف خدا و عمل خیر کردم و واجبات الهی را بجا آوردم و کتاب خدا را میخواندم و در
احسان با والدین داشتم و از حرام اجتناب میکردم و شبها را احیا میکردم از خوف سؤال قبر که
ناگاه بیمار شدم پس شخصی بزرگ خلقت و بلند مرتبه در نزد من آمد و اشاره بچشم من
کرد پس کور گردید [illegible] گوش [illegible] زبان من [illegible] پس در آن حال اهل
بیت و خویشان [illegible] من از خوف [illegible]
گفت من ملک الموت میباشم که از [illegible] تا آنکه تو را از دنیا ببرد
پس دو شخص نیکو منظر نزد من آمدند یکی در جانب راست من نشست و دیگری
در جانب چپ پس سلام بمن کردند و گفتند که ما نامهٔ اعمال تو را آوردیم پس بگیر
و بخوان و ببین که چه عمل کردی پس من گفتم که شما کیستید و نام چه نامه است
گفتند که ما دو ملک میباشیم که یکی رقیب است که نامهٔ حسنات بدست اوست
و دیگری عتید که نامهٔ سیئات در نزد اوست پس چون نگاه بنامهٔ حسنات
کردم خوشحال شدم و خندیدم و چون نگاه بنامهٔ سیئات کردم بدحال شدم
و گریستم پس ملک الموت نزدیک آمد پس روح مرا کشید و هر کشیدنی مثل تمام
شدت و سختی میان آسمان و زمین بود تا آنکه روح مرا بسینهٔ من رسانید پس

[illegible]

کشید جان مرا بنوعی که اکر بر کوهها وارد میشد البته از هم میکداخت پس روح مرا از
بینی من بیرون اورد پس قوم من شماتت کردند در کریه کردن پس ملک الموت بغضب
بایشان کفت که ما بر شما ستم نکردیم بلکه فرمان برداری خدا کردیم پس اکر
صبر کردید اجر دارید و اکر جزع کردید کناه کارید پس روح مرا برداشت و بر
کشت پس ملک دیکر امد روح مرا ازو کرفت در جامهٔ سبز ابریشمی کذاشت
پس بالا برد پس خداوند اعمال و واجبات و محرمات [illegible] پس روح مرا
بر کردانید بجانب بدن من در وقتیکه [illegible] شروع کرد
بشستن پس روح من کفت که [illegible] ده که این بدن [illegible] و شدت
ندارد پس بدن مرا غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز کردند چون داخل
کردند مثل ان بود که از اسمان بزمین افتاده باشم پس دفن کردند و بر کشتند
پس روح من بسوی بدن من بر کشت و من شروع کردم در پشیمانی و کریستم
از تنکی قبر و فشار ان و کفتم کاش من بر میکشتم بدنیا تا عمل صالح میکردم
پس شخصی از جانب قبر جواب داد که کلا انها کلمة انت قائلها یعنی حاشا
این حرفیست که تو میکوئی و این نخواهد شد پس من کفتم تو کیستی کفت من
منبه هستم کفتم منبه چیست کفت ملکی هستم که خدا مرا موکل کرده بر جمیع
خلق خود پس ایشانرا اکاه میکنم بر اعمال ایشان تا اینکه کریه کنند بر حال
خودشان پس نزدیک من امد و مرا نشانید و کفت بنویس عمل خودرا
که در دنیا کردی من کفتم که بخاطر من نیست کفت من میکویم کفتم
کاغذ ندارم پس پارهٔ از کفن مرا کرفت پس کاغذ کردید کفت این کاغذ

تو گفتم قلم ندارم گفت انگشت تو گفتم مرکب ندارم گفت آب دهان تو پس تمام اعمال
مرا گفت و من نوشتم پس نوشته مرا گرفت و طوقی کرد در گردن من انداخت
بنوعی که خیال کردم که کوههای دنیا را بگردن من انداختند پس رفت و من گریستم
بر حال خود و میگفتم که کاش در دنیا بغیر از عمل خیر کاری نمیکردم پس ناگاه ملکی
حاضر شد هولناک مثل کوه عظیم با گرز آهنی که جمیع اهل دنیا اگر میخواستند
آنرا حرکت بدهند نمیتوانستند پس نزدیک شد و ریش مرا گرفت و کشید و
صدائی زد که اگر اهل دنیا میشنیدند همه میمردند پس سؤال کرد من
رَبُّكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَا عَمَلُكَ یعنی خدای تو کیست و پیغمبر تو
کیست و دین تو چیست و عمل تو چه بود پس زبان من از خوف نکیر کرد و
نمیدانستم که چه بگویم تا آنکه رحمت خدا شامل حال من شد و زبان من
گویا شد گفتم اَللهُ رَبِّي وَمُحَمَّدٌ نَبِيِّي وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتِي وَالْإِسْلَامُ دِينِي وَعَلِيٌّ
وَلِيِّي وَإِمَامِي وَبَعْدَهُ أَوْلَادُهُ الطَّاهِرِينَ أَئِمَّتِي وَالْقُرْآنُ كِتَابِي وَالْمُؤْمِنِينَ
إِخْوَانِي وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَالسُّؤَالَ حَقٌّ وَالصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ
حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ پس مرا
بشارت داد و گفت که از من نجات یافتی پس بخواب مثل خواب عروسان
پس منکر رفت و ملک دیگر را دیدم که اسم او نکیر است و او هولناک تر از منکر
بود او نیز مثل منکر سؤال کرد و من بعد از حال آمدن جواب او را مثل جواب
منکر گفتم او نیز مرا بشارت داد و گفت بخواب مثل عروسان پس دری از
بهشت از سمت سر من باز کرد و دری از جهنم از سمت پای من گفت که بجانب

بنگر

نیافتی این عذاب منکر بسبب معرفت خدا و رسول او و ائمه هدی پس
که از سمت جهنم بود بست و در بهشت را باز گذاشت و قبر او را وسعت
داد بقدر یکه چشم کار میکند و چراغی روشن کرد که از آفتاب و ماه روشن
تر است و بیرون رفت و تلخی مرگ تا قیامت در مذاق من خواهد بود اینست
حال نیکوکاران و اما بدکاران پس چون منکر و نکیر از ایشان سؤال
کنند از خدای ایشان انها گویند شما خدای من هستید ایشان گویند
که دروغ گفتی ای دشمن خدا پس گرزی بر او زنند که اعضاء او را
از هم جدا کنند پس او را با منافقان محشور کنند و در عذاب شدید
رسانند پس کلام امیت قطع شد و سلمان [illegible] آوردند و
برحمت الهی واصل شد و جناب امیر المؤمنین ع باز از مداین شد و او را غسل داد
و بر او نماز کرد و دفن نمود و مثل اینست سایر احادیث را با آنکه در حقیقت
روح خلافست و حکما و جمعی از علمای امامیه آن را جوهر مجرد از ماده میدانند
و میگویند که نه جسم است و نه جسمانی و بعضی میگویند که روح بخار را جان
گویند و نفس ناطقه را روان پس روح حیوانی جسم است و آن بخاریست
که راکب دم است و خون حامل اوست و روح انسانی مجرد است و بعضی
میگویند که در بدن اجزاء اصلیه که باقیست از اول عمر تا آخر عمر و در حال حیات
و در قبر باقی میماند و در قیامت محشور میشود است و مدار حشر و ثواب و عقاب
بر آنست و اجزاء فضلیه است که زیاده و کم و متغیر و متبدل میشود و انسان
که مشار الیه است بهمین اجزاء اصلیه است و بعضی عرض جسمانی

میدانند و بعضی میکویند که انسان مرکب است از روح و بدن و این دو حقیقتند که میان این ها غایت اشیای نهایت بیگانگی که خلقت یکی از طینت ملائکه و عالم علوی است و دیگری از خاک و عالم سفلی است و خوردن و خوابیدن و گفتن و شنیدن و امثال اینها از آثار جسم است و علم و فهم و اعتقادات از آثار روح است و بعضی گفته اند که روح در بدن مانند چراغ است در فانوس و از حضرت صادق مرویست که روح مؤمن در بدنش مثل جوهریست در در صندوق و اینها از اینها ... که روح ممزوج ببدن و داخل بدن نمیشود بلکه مثل سرپوشی است بر بدن که محیط است بان و ایضا فرموده که روح مثل آفتاب است که مرکزش در آسمانست شعاعش در جهان است و خاصة آنکه باید تصدیق کرد بعالم برزخ و ثواب و عقاب آن و باقی بودن روح بعد از مفارقت بدن و سؤال قبر و نکیر و منکر و آنکه میت را چون در قبر گذارند روح او ببدن او تعلق میگیرد و نکیر و منکر از او سؤال میکنند و فشار قبر نیز با این بدن تعلق میگیرد و بعد از آن روح تعلق میگیرد ببدن مثالی که مثل این بدنست چنانکه از اخبار بسیار مستفاد میشود که روح بعد از مفارقت این بدن تعلق بان جسد میگیرد و ثواب و عقاب عالم برزخ و مانند اینها بان جسد است و ظاهر اینستکه آن جسد بعد از مرگ موجود میشود و بعضی میگویند که در حال حیوة نیز موجود است و در حال بیداری تعلق روح باین بدن بیشتر است و در وقت خواب ببدن مثالی بیشتر است و بعد از مرگ تعلقش زیاد میشود و نفوس انبیاء و اوصیاء در اجساد مثالیه بسیار تصرف

میکنند

میکنند و از این جهة در مکانهای متعدده حاضر میشوند و دلیل بر تحقق
عالم برزخ آیات و اخبار است چنانکه خداوند عالم فرمود حَتّی اِذا جاءَ اَحَدَهُم
المَوتُ قالَ رَبِّ اجعلنی لَعَلّی اَعمَلُ صالِحاً فیما تَرَکتُ کَلّا اِنَّها کَلِمَةٌ هُوَ قائِلُها
وَمِن وَرائِهِم بَرزَخٌ اِلی یَومِ یُبعَثُونَ یعنی وقتیکه برسد یکی از کفار را که ترک
کنند زکوة را مرگ خواهد گفت پروردگارا مرا برگردان بدنیا شاید که
عمل شایسته بکنم در آنچیزهائیکه ترک کردم و واگذاشته ام آنها را در دنیا
پس در جواب او گفته خواهد شد که کلّا یعنی حاشا چنین نخواهد شد زیرا که این
کلمه حرفیست که میگوید و واقع نخواهد شد و ایشان بر نخواهند گشت
بلکه بحالت خود که مرگست باقی خواهند ماند و از عقب احوال ایشان
برزخیست که میان حال دنیا و آخرتست تا روزیکه در قیامت مبعوث
و محشور شوند و ایضاً فرمود وَلا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللهِ اَمواتاً
بَل اَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقُونَ فَرِحینَ بِما آتیهُمُ اللهُ مِن فَضلِهِ وَیَستَبشِرُونَ
بِالَّذینَ لَم یَلحَقُوا بِهِم مِن خَلفِهِم اَلّا خَوفٌ عَلَیهِم وَلا هُم یَحزَنُونَ یَستَبشِرُونَ
بِنِعمَةٍ مِنَ اللهِ وَفَضلٍ وَاَنَّ اللهَ لا یُضیعُ اَجرَ المُؤمِنینَ یعنی گمان مکن که
کسانیکه کشته شدند در راه خدا مردگانند بلکه ایشان زنده اند
در نزد پروردگار خود در حالتیکه روزی داده میشوند و شادند بسبب
آنچیزیکه خدا بایشان عطا فرموده از تفضل خود یا از نعمت خود و شاد میباشند از
برای مؤمنانیکه ملحق نشده اند بایشان و در عقب ایشانند باینکه خوفی بر ایشان نیست
و اندوهناک نخواهند بود و شاد میباشند بسبب نعمت خدا و تفضل او و اینکه

ضایع نمیکند اجر مؤمنان را و بیان امر ایشان از کتاب خدا و مؤمن

لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین یعنی ای کاش

قوم من میدانستند که خدا مرا آمرزید و از جمله اکرام کردگان شدم اگر ...

مرویست از یوسف بن ظبیان که گفت در خدمت امام جعفر صادق ع بودم

و فرمود که مردم چه میگویند در ارواح مؤمنان بعد از مردن ایشان گفتم

میگویند که در حوصله مرغان سبز میباشند گفت سبحان الله مؤمن گرامی

تر است نزد خدا از اینکه چنین باشد چون وقت مردن او میشود رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه و حسن

و حسین ع در نزد او می آیند و با ایشان ملائکه مقربان خدا هستند پس

اگر خدا گویا گردانید زبان او را بشهادت از برای خدا بیکانگی و از برای رسول

به پیغمبری و از برای ائمه بولایت ایشان بر نمیکردند و ملائکه مقربان نیز بر این

گواهی میدهند و اگر زبانش بند شده حقتعالی مخصوص میگرداند پیغمبر خود را

بعلم داشتن بآنچه که در دل او هست از این تمایل پس آنحضرت شهادت

میدهد بر این و شهادت میدهند بشهادت رسول خدا علی و فاطمه و

حسن و حسین ع و هر که با ایشان هست از ملائکه و چون حق تعالی قبض روح او را

نمود آن روح را بسوی بهشت میبرد در صورتیکه مثل این صورتست که در دنیا داشته است

و میخوردند و می آشامند پس مرده تازه که نزد ایشان میرود ایشان را میشناسد

بآن صورتیکه در دنیا داشته اند و بروایت دیگر مرویست که روح مؤمنین در

بدنهائی است که مثل بدنهای ایشانست و بروایت دیگر مرویست

که روح مؤمن در قالبی است که مثل قالب اوست که در دنیا داشت پس

میخورند و میآشامند پس چون کسی از ایشان وارد شود میشناسد ایشان را بآن صورتیکه
در دنیا داشته اند و از امام محمد باقر علیه السلام روایتست که خداوند عالم در مغرب زمین بهشتی
خلق کرده که آب فرات از آن بوستان بیرون میاید و هر شب ارواح مؤمنین را از دنیا
میبرد از میوهای آنها میخورند و با یکدیگر ملاقات و تعارف میکنند و چون صبح شد از جنت
بیرون میایند و در هوا پرواز میکنند و ملاحظهٔ قبرهای خود میکنند و نیز خداوند عالم
آتشی خلق کرده از برای ارواح کفار که در آنجا مسکن دارند و از زقوم آن میخورند
و از حمیم آن میآشامند و چون صبح شد بسوی وادی برهوت که در یمن است که از برهوت
میگویند که از کفر نزدیکتر است از آتش دنیا ارواح کفار در آنجا با یکدیگر تعارف
میکنند و چون شام شد بر میگردند بسوی آن آتش پس ایشان همیشه باین احوال هستند تا
روز قیامت پس فرمود مستضعفین یعنی کسانیکه کفر و ایمان نشناسند و ولایت اهلبیت
را ندانند و در قبرهای خود هستند و اینها بر انگیخته نمیشوند و اهل شرک ایشان را اخبار
که در ضعف نسبت تا روز قیامت پس در آن روز حق تعالی ایشان را امتحان میکند پس بعضی به بهشت و بعضی
بجهنم میبرند و همچنین حال ابلهها و اطفال و اولاد مسلمانان که پیش از بلوغ مرده اند
و مرویست که از برای مؤمن دری میگشایند که جای خود را در بهشت می بیند
پس از آن مردی خوش صورتی داخل شود و بمؤمن گوید تو کیستی گوید منم اعتقاد
نیکو و عمل صالح تو ام پس روحش را در بهشت گذارند و نسیم بهشت بجسد او
میرسد تا روز قیامت و چون کافر داخل قبر شود برای او دری از جهنم باز کنند
و شخص بد صورتی داخل شود گوید تو کیستی گوید منم اعتقاد بد و عمل ناشایست
تو ام پس روحش را در آتش گذارند و از آن آتش حرارت بجسد او میرسد تا

روز قیامت مسلّم اکثر اینها نیست و نه باره عقیده او نه اکثر نفی و

کشتن را در بدنها اکثر و از زمان ما بسیار بعد هر کس که الآن زنده و بعد مرده نیست که اعمال

و اعتقاد مجسّم میشوند و ولایت میکویند که هر شخص که دارید من تمام میکنیم

و مرویست که هیچ مؤمن در مشرق و مغرب نمیمیرد مکر آنکه خدا حشر میکند روح

او را با بدن اصلی اکر در ... کشته شده از ... استغاثه

میشود که ارواح مقدّسه انبیاء و اوصیاء بعد سه روز با بهشت بجسد های

اصلی ایشان معاودت مینمایند ایشان را باسمان میبرند و مرویست که چون

بزیارت قبور خویشان و برادران مؤمن مطّلع میشوند بشما انس میکیرند

و چون کردید وحشت بایشان میرسانند و مرویست که هیچ مؤمنی و کافری نیست

مکر آنکه در وقت زوال الشمس بزیارت اهل خود میآید اکر مؤمن می بیند که اهل

او عمل صالح میکنند شاد میشوند و اکر کافر می بیند که ایشان عمل صالح

میکنند موجب حسرت ایشان میکردد و از حضرت امام موسی کاظم ع مرویست که میّت در

هفته یا ماهی یا سالی بقدر منزلت بزیارت اهل خود می آید بصورت مرغ لطیفی و بر

دیوار ایشان می نشیند و مشرف میشود بر ایشان و اکر ایشان را بخیر و خوبی بیند شاد

میشود و الّا غمکین کردد و مرویست که بعضی هر روز و بعضی هر سه روز و کمتر ایشان هر هفته

در وقت زوال الشمس امثال ایشان بصورت کنجشک یا کوچکتر و با او ملکی میاید و باو مینماید

آنچه باعث سرور او است و از او میپوشانند آنچیزی را که باعث اندوه او است

بدانکه ظاهر اخبار اینست که قالب مثالی مستقل است نه از این بدن و اصل این

اعتقاد از اصول مذهب است چنانکه از اخبار نیز مستفاد میشود و علامه مجلسی

کفته است

گفته است که اجماعی مسلمانانست که در قبر سؤال میباشد و وجوه از برای سؤال
بعد بر میگردانند ضروریات دین اسلامست و منکرش کافرست و یقین بجمله
مسلّم است و تفصیل مذکور از امور یست که واجبست یقین بآنکه بر بعضی از اهل دین انها
معلوم نیست والله العالم فصل دوم در بیان اینستکه در محشر و قیامت
کبری ارواح عود میکنند ببدنهای صلبیه باین طریق که بعد از دمیدن صور اسرافیل
جسدهای پوسیده و متفرق گردیده را بصورتی مثل صورت اول مرکب میکنند
و روحها را با آنها تعلق میدهند و بموقف حساب در میآورند و نامه اعمال او را
در میزان میسنجند پس باید دانست که [illegible] عالم بعد از آنها نظر بمضمون بعضی
از اخبار میرانند اهل زمین را و [illegible] مثل آنکه خلق کرده [illegible] میراند
اهل اسمان اول را و بر [illegible] مثل [illegible] و مثل اینچه میراند
اهل زمین [illegible] بلکه اضعاف [illegible] اهل [illegible] اسمانها را بترتیب بقدر
جمیع زمانهای گذشته و اضعاف انها و همچنین [illegible] میکائیل و جبرائیل و
اسرافیل و عزرائیل را با مکث بقدر اضعاف زمانهای گذشته یا میرانند همه را
بیکدفعه بدمیدن صور اول چنانچه مقتضای بعضی دیگر از اخبار است امر میکنند نظر
بمضمون بعضی از احادیث که چهل روز باران ببارد و اجزاء هر قالبی را جمع میکند
و صورت با و میپوشانند و روح با آن تعلق میدهد تا آنکه معاد جسمانی متحقق شود
از برای احسان و ثواب و عذاب جسمانی که جمع شود با لذت روحانی و الم روحانی و از برای تمیز
دادن نیکوکاران را از بدکاران بدلیل عقلی و نقلی اما دلیل عقلی پس از جهة ملا
کردن اینستکه رسانیدن لذت جسمانی و روحانی با هم اکمل و راجح تر است از

[illegible]

[illegible] ترجیح مرجوح بر راجح [illegible] قبیح است و ترجیح راجح نیکو است بلکه لازم است

و انتقام [illegible] بعضی از خلق [illegible] کردن انسان و امثال ایشان رسانیدن

نعم ابدی اخروی است مقتضای عدل او است که انتقام مظلوم از ظالم بکشد پس

لازم است خلق کردن بهشت [illegible] عدل خدای تعالی [illegible] حکمت و

عدالت تمام شوند و این علت چنانکه سبب اعاده ارواح است سبب اعاده ابدان هست

و دلیل نقلی در این باب اجماع [illegible] انبیاء است [illegible] از جمله ضروریات دین [illegible]

و جمیع پیغمبران که تصدیق ایشان لازم است اتفاق [illegible] حقیقت [illegible] چنانکه

[illegible]

رسالت [illegible] استخوان [illegible]

[illegible] که این اجزاء متفرقه جمع

دیگر باره زنده کند [illegible] در روز قیامت این اجزاء را

جمع کرده زنده خواهد ساخت و تو را زنده کرده بجهنم خواهد برد پس حق تعالی

تمام این کلام را نازل ساخت وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ

وَهِيَ رَمِيمٌ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ یعنی آن [illegible]

خدا از برای ما مثلی زد و از خلقت خود فراموش کرد و گفت که کیست زنده کند

استخوانها را که پوسیده و ریزیده باشند و پوست و گوشت و عروق و

اعصاب از او رفته باشد تو ای محمد بگو که زنده میکند آن استخوانهای

پوسیده و خورد شده را آنکسی که بقدرت کامله خود آفرید او را اول بار

بدن را اصل ماده و از عدم بوجود آورده و او را بهم آفریده و او بکیفیت خلقت آنها
دانسته و اجزاء و اصول و اعضاء و فصول آنها را میداند که کدامند و در کجا
وایضاً ناظر بمضمون بعض احادیث بعد از آنکه عدی بن ربیعه که همسایه رسول
بود با او در نهایت عداوت و دشمنی بود روزی از آنحضرت از احوال قیامة
پرسید و بعد از اخبار آنحضرت بوقوع آن گفت که اگر آنرا معاینه ببینم
باور ندارم خداوند عالم فرمود أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ أَن لَّن نَّجْمَعَ عِظَامَهُ
بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَىٰ أَن نُّسَوِّيَ بَنَانَهُ یعنی آیا گمان دارد آدمی که ما استخوانهای
او را بعد از پراکندگی جمع نمیکنیم و اعاده نخواهیم نمود چنین نیست بلکه
جمع میکنیم آنها را در قیامت در حالتیکه ما توانائی داریم بر اینکه مساوی
و بصورت اول خلق کنیم سر انگشتهای او را با آن لطافت و صغر آن چه جای
استخوانهای بزرگ و ایضاً فرموده وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ
يَبْعَثُ مَن فِي الْقُبُورِ یعنی بتحقیق که روز قیامت خواهد آمد بدون شک
و بدرستیکه خدا بر می انگیزاند تمام کسانی را که در قبرها هستند و همچنین
سایر آیات که دلالت میکنند بر حقیت معاد جسمانی چنانکه حکایت حضرت
ابرهیم در سؤال کردن از زنده کردن مردها و امر کردن خدا بکشتن چهار
مرغ و درهم کوفتن آنها و نگاه داشتن سرهای آنها و متفرق ساختن اجزاء
آنها را بر کوهها و خواندن آنها و جمع شدن آنها نیز گواه این مطلب است و
ایضاً مرویست که زندیقی که انکار خدا و روز جزا داشت بحضرت صادق
گفت که چگونه زنده میکند خدا بدن پوسیده و اعضاء متفرق شده را

که در شهرها متفرق افتاده‌اند و درنده‌های آنها را خورده‌اند و بعضی خاک
شده‌اند و دیوارها بآن بنا کرده‌اند حضرت فرمود که خدائی که ایجاد کرد
آنها را بدون ماده و صورت داد بدون مثال و شبیه که پیش از آنها
بوده باشد قادر است که آنها را بر گرداند بآن صورتی که اول بآنها داده بودند
گفت واضح کن از برای من این مطلب را حضرت فرمود چون زمان زنده کردن
ایشان در رسد باران بسیار خواهد بارید تا آنکه زمین با آب مخلوط می
شود هر بدنی باهم جمع میشود که مرده بود بر میگردد و روح بآن میدهد و اخبار
در این باب بسیار است اگر کسی گوید که بر گردانیدن ارواح باین بدنهائی
که مرکب از خاک و آب و سایر عناصر این نشأه میباشند منافیست با عقل
و نقل زیرا که مخلوط بودن بکثافات که در دنیا علت موت و زوال است
در آخرت نیز سبب فنا خواهد بود و این با خلود که مقتضای عقل و
نقل است و غرض از خلقت منافات دارد علاوه بر اینکه اخبار دلالت
میکند بر صفاء اهل بهشت بحیثیتی که اکل میکنند و بول و غایط نمیکنند
منافی است با اعاده اجسادیکه در دنیا بود جواب گوئیم که این شبهه مخالف
ضروری دین است زیرا که معلوم است بالبدیهه از صاحب شریعت که
بنای دین او بر اینست که اعتقاد کنند که این بدنهائی که از این عناصر مرکب
میباشند بعد از خاک شدن و متفرق شدن در محشر جمع کرده خواهند
شد چنانکه اشاره بآن شد و شبهه در مقابل ضروری دین غلط است
علاوه بر اینکه مقتضای حکمت و قدرت تامه آنستکه این بدنها را مثل

مس که با کسیر طلا قابل بقا میشود و قابل بقا کند و بدرستیکه از برای این مثلها که جمیع آنها ممکنند ممتنع شود چنانکه معنی که دلالت میکند براینکه مثل معاد مثل کسی که خشت را از قالب بکند و باز در قالب گذارد و خشت کند شاهد براین مطلب است و اگر کسی گوید که معاد جسمانی ممکن نیست زیرا که هرگاه انسانی انسان دیگر را بخورد و اجزاء بدن مأکول اجزاء بدن آکل میشود پس هرگاه در محشر جزو را جزو هر دو بدن کند محال خواهد بود و هرگاه جزو یکی کند دون دیگری ترجیح بلا مرجح لازم خواهد آمد جواب گوئیم که جزو اصلی مأکول جزو فضلی آکل میشود و در معاد عود بمأکول میکند زیرا که اصل است و آکل را با جزء اصلیهٔ او که در دنیا بوده است بر میگرداند با اینکه عدم امکان در بعضی از بدنها مستلزم عدم امکان در سایر بدنها نیست و ثانیا آنکه بعد از زنده کردن بندگانرا بمضمون بعثر ما فی القبور خداوند عالم سر برهنه و پا برهنه مثل مدهوشان در صحرای محشر جمع میکند پس ایشانرا ظلمت شدیدی احاطه میکند تا اینکه عرق شدیدی میکنند و نفسهای ایشان تنگ میشود پس ایشان استغاثه میکنند بسوی خداوند عالم و میگویند پروردگارا این ظلمت را برطرف کن تا اینکه نور ذریهٔ رسول خدا از برای ایشان ظاهر میشود پس ندا می آید که شفاعت کنید از برای دوستان و شیعیان خود و ایضا مرویست که در قیامت پنجاه موقف است که در هر موقف هزار سال اهل محشر می ایستند از برای سؤال از عقاید و اعمال که مجموع آن پنجاه هزار سال است چنانکه خداوند عالم فرموده فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة یعنی عذاب الهی واقعست

با آنکه [illegible] و الا مرو نمی‌ود و در هر روزیکه مقدار آن پنجاه
هزار سال است و با آنکه در حساب کامی قیامت صبر است چنانکه خداوند
عالم فرمود. وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ یعنی قرار میدهیم میزانها
و ترازوهای حق را برای حساب روز قیامت و ایضاً فرمود وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ
الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ
الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ یعنی وزن و سنجیدن اعمال در روز
قیامت حق است پس هر کس سنگین باشد نامهٔ اعمال او که در ترازوها میگذارند
پس ایشان رستگارانند از عذاب و حزن و هر کس که سبک باشد نامهٔ
اعمال او که در ترازوها میگذارند پس ایشانند زیان کاران که ضرر زدند
بخودشان بسبب [illegible] که کرده‌اند در دنیا از آیات و اخبار در این باب
بسیار است بر وجوب اعتقاد بمیزان شکی نیست و اما ماند بلی خلافست میان
علماء در اینکه میزان کنایه از عدل و تعدیل است چنانکه از حضرت صادق ع
مرویست که در جواب زندیق چنین فرمود از شیخ مفید نیز چنین حکایت است
یا اینکه در قیامت ترازوها است مانند ترازوهای دنیا که هر میزانی
دو کفه دارد و ایضاً خلاف است در کیفیت وزن و مراد از موزون و وزن
پس بعضی گفته‌اند که اعمال حسنه یعنی کردار خوب بمشیت الهی چنانکه
از بعضی احادیث مستفاد میشود مجسم میشوند بصورتهای نیکو و نورانی
و اعمال سیئه یعنی کردار بد مجسم میشوند بصورتهای تاریک و سیاه
و حسنات را در یک پلهٔ ترازو میگذارند و سیئات را در یک پلهٔ دیگر

بسنجند

میسنجند وبعضی بتجسم اعمال قائلند ومیکویند که اعمال اعراض هستند در نشائه دنیا وجسم میشوند وبآن مثبت وخاصیت در نشائه آخرت وبعضی قائلند که نامهای عمل را میکشند چنانکه در بعضی از احادیث وارد شده است وایضا ظاهر آنست که از برای همه کس یک ترازوست یا آنکه ترازوی همه کس جدا است یا تعدد باعتبار اعتقاد اعمال واخلاق یا با وحدت پس باید بآنها بر وجه اجمال اعتقاد کرد وتفصیل آنرا حواله بحجج الهی وامنای او کرد ورابعا آنکه در حسابگاه قیامت تطایر کتب یعنی پرواز کردن نامهٔ اعمال بجانب چپ یا راست حق است چنانکه خداوند عالم فرمود وَكُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا یعنی هر آدمی خواه مؤمن باشد وخواه کافر باو قرار میدهیم و ملتزم میکردانیم نامهٔ عمل او را که در روز قیامت پرواز میکند وبدست او میآید در کردن او چنانکه قلاده در کردن اوست وبیرون میآوریم از برای او روز قیامت نوشته که صحیفهٔ عمل اوست وملاقات میکند او را در حالتیکه کشاده باشد وپیچیده نباشد وکوئیم که بخوان نامهٔ عمل خود را که خود کافی میباشی از برای حساب خود وایضا فرمود مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا یعنی چه شد که این نامهٔ عمل ترک نکرده عمل کوچک وبزرک را مکر آنکه او را جمع نمود ومییابند تمام عمل خود را حاضر در نزد خود ایضا

مکر

فاما من اوتی کتابه بیمینه فیقول هاؤم اقرؤا کتابیه انی ظننت انی ملاق
حسابیه فهو فی عیشة راضیة فی جنة عالیة قطوفها دانیة کلوا واشربوا
هنیئا بما اسلفتم فی الایام الخالیة واما من اوتی کتابه بشماله فیقول یا لیتنی لم
اوت کتابیه ولم ادر ما حسابیه یا لیتها کانت القاضیة ما اغنی عنی مالیه
هلک عنی سلطانیه خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة ذرعها
سبعون ذراعا فاسلکوه انه کان لا یؤمن بالله العظیم یعنی اما کسیکه
نامهٔ عمل او را بدست راست او دادند پس از روی سرور و خوشحالی گوید
بگیرید نامهٔ عمل مرا و بخوانید بدرستیکه من یقین داشتم ملاقات میکنم
حساب خود را پس او در زندگانی پسندیده است در بهشتی که بلند است
و میوه‌های او نزدیک است و نزدیک است بنائم وقائد و مضطجع پس
رضوان گوید بخورید و بیاشامید گوارا باشد شما را بسبب اعمال
صالحه که پیش فرستادید در روزهای گذشته و اما کسیکه نامهٔ
عمل او را بدست چپ او دادند پس از روی ندامت گوید کاشکی نامهٔ عمل
مرا بمن نمیدادند و کاش نمیدانستم که حساب من چیست ای کاش که حالت
فنای من حکم میکرد و ام فناء و فائده نبخشید در دفع عذاب من مال من
و نابود گشت از من تسلط من پس خطاب بزبانیه رسد که بگیرید او را
پس زنجیر کنید پس بجهنم در آرید او را پس در زنجیر هفتاد گزی در آرید
زیرا که او ایمان بخدا نیاورد و آیات و اخبار یکه دلالت میکند بر ظاهر
ساختن نامهٔ عمل و حساب کردن و سؤال نمودن در قیامت بسیار است

چنانکه

چنانکه خداوند عالم فرموده ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ یعنی سؤال کرده میشوند در روز قیامت از نعمت الهی که در روایت حضرت صادق ع تفسیر شده است بمحبت اهلبیت وموالات و اعتقاد بامامت ائمه بعد از توحید ونبوت ومرویست که مؤمن گناهکار را چون اورند در روز قیامت و در مقام حساب باز میدارند وحقتعالی خود متوجه حساب او میشود ومطلع نمیکند بر حساب او احدی از مردم را و گناهان او را بر او میخواند وچون اقرار بگناهان خود کرد حقتعالی کاتبان اعمال او را امر میکند که بدل کنید گناهان او را بحسنات وظاهر کردانید انها را از برای مردم چون ببینند مردم گویند که این بنده یک گناه نداشته پس امر میکند او را به بهشت برند و اینست تاویل اولئك يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللهُ غَفُورًا رَحِيمًا یعنی بدل میکند خدا گناهان ایشان را بحسنات و خدا امرزنده است ورحیم است ومرویست که خدا تعالی حساب میکند همه خلق را مگر کسیکه با خدا شریك قرار داده باشد او را بحساب نمی ایستانند بجهنم میفرستند واز حضرت صادق ع مرویست که چون روز قیامت شود خدا ما را موکل میکرداند بحساب شیعیان ما پس انچه از خداست از خدا سؤال میکنیم که عفو کند وانچه حق ماست بایشان میبخشیم پس این ایه را حضرت خواند اِنَّ اِلَيْنَا اِيَابَهُمْ ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ومرویست که حق تعالی میفرماید که داخل بهشت من نمیشود کسیکه مظلمهٔ احدی از مسلمانان در ذمهٔ او باشد تا انکه انمظلمه را در وقت حساب از و بگیرند یکروه خلایق اماده حساب باشید پس راه ایشان را میکشایند

که بعرصهٔ حساب در آیند نزد عرش الهی و دیوانها گشاده شود و میزانها برپا
و پیغمبران و ائمه که گواهان بر خلقند گواهی میدهند بر کسانیکه در دنیا
ایشان بوده اند و ایشان را بسوی خدا خوانده اند و مرویست که از حسنات ظالم
بقدر حق مظلوم میگیرند و بر گناه ظالم میافزایند و از حضرت صادق ع
مرویست که چون روز قیامت شود نامهٔ هر کس را بدستش بدهند و گویند
بخوان پس حق تعالی بخاطر او می آورد جمیع کردارهای او را از نگاه
کردن و سخن گفتن و قدم برداشتن همه را گویا الحال کرده است و
ایضاً مرویست از آنحضرت که چون کفار بعد از اظهار اعمال ایشان
انکار کنند و شهادت ملائکه را رد کنند اعضا و جوارح ایشان گواهی
میدهند بآنچه مرتکب شده اند و از حضرت باقر ع مرویست که جوارح
بر مؤمن گواهی نمیدهند بلکه شهادت بر کسی میدهند که عذاب بر
او لازم شده باشد و همچنین است آیات و اخبار دیگر دلالت میکند که در
روز قیامت هر کسی از دیگران فرار میکنند حتی اینکه پدر از فرزند و
مانند اینها و تمنا میکند که فرزند یا مثل آنرا در عوض او عذاب کنند
وخامساً آنکه در روز قیامت شفاعت کردن از برای گناه کاران و
مانند آن حق است چنانکه از حضرت صادق ع مرویست که هر کس
که انکار کند معراج رفتن و سؤال قبر و شفاعت را از جملهٔ شیعهٔ
ما نیست و ایضاً در تفسیر وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ که چون
رسول خدا ص غمخواری از برای امت گناه کار خود نمود این آیه نازل شد

و رسول ص خوشحال شد و گفت راضی نمیشوم که یکی از امت من در دوزخ
باشد و فرمود که مرا چندان شفاعت دهند که گویم حسبی حسبی
رضیت یعنی بس است راضی شدم و از حضرت صادق ع مرویست که
جدّ من از زبان را خواهد شد که موحّدی در دوزخ نماند و ایضا
از آنحضرت مرویست که حضرت رسالت ص فرمود که هرگاه از خدا
سؤال کنید از برای من وسیله سؤال کنید پرسیدند که وسیله چیست
فرمود که [illegible] درجه من است در بهشت و هزار پایه دارد و از پایه
تا پایه دیگر یکماه راه است [illegible] اسب [illegible] و پایهای او
بعضی از زبرجد و بعضی از مروارید و بعضی از [illegible] و بعضی
از طلا و بعضی از نقره [illegible] و بعضی از عنبر
و بعضی از نور [illegible] نصب کنند با درجه
سایر پیغمبران [illegible] ماه در میان ستا
ستارگان پس نماند در آن روز پیغمبری و نه شهیدی و نه صدّیقی
مگر آنکه گویند خوشا حال کسیکه این درجه او است پس منادی ندا کند
که جمیع پیغمبران و صدّیقان و شهدا و مؤمنان بشنوند که این درجه
محمّد ص است پس حضرت رسول ص فرمود که من در آن روز بیایم و جامه
از نور پوشیده باشم و تاج پادشاهی و اکلیل کرامت بر سر داشته باشم
و علی بن ابی طالب ع در پیش روی من رود و لوای علم من در دست او
باشد و آن لوای حمد است و بر آن نوشته باشد لا اله الا الله محمّدا

رسول الله المطیعون هم الفائزون بالله پس چون بکذرد هر پیغمبر از کویند
اینها دو پیغمبرند سلطنت تا من بربالا روم و علی از پی من اید چون باعلا
درجه در ایم علی یک پایه از من پست تر بایستد و علم من در دست او
باشد پس جمیع پیغمبران و مؤمنان سرها بلند کنند و بسوی ما نظر کنند
و کویند خوشا حال این دو بنده چه بسیار کرامی و معزز هستند در نزد خدا
پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع پیغمبران و خلایق بشنوند که این حبیب
من است محمد ص و این ولی من است علی بن ابی طالب ع خوشا حال کسی که
او را دوست دارد و وای بر کسیکه او را دشمن دارد و دروغ باو ببندد
پس حضرت رسول ص فرمود که نماند در انروز در مشهد قیامت احدی
که ترا دوست دارد مکر انکه راحت یابد از این نداء و رویش سفید شود
و دلش شاد کردد و نماند احدی از انها که با تو دشمنی کرده باشد یا در مقام
محاربه با تو درامده باشد یا انکار حق امامت تو کرده باشد مکر انکه رویش
سیاه شود و پاهایش بلرزد پس در این حالت دو ملک بیایند از جانب
خدا بسوی من یکی رضوان خازن بهشت و دیکری مالک خازن جهنم پس رضوان
نزدیک من اید و سلام کند بر من من جواب سلام او بکویم و کویم ای ملک
خوشبوی خوش روی کرامی نزد پروردکار تو کیستی کوید من رضوان
خازن بهشتم که پروردکار مرا امر کرده که کلیدهای بهشت را از برای تو
بیاورم پس کوید بکیر یا محمد ص من کویم قبول کردم اینها را از جانب پروردکار
خود و حمد میکنم او را بانچه انعام کرده است بر من بده انها را ببرادرم

علی بن ابی طالب پس رضوان کلیدها را بعلی میدهد و بر میگردد و

پس مالک نزدیک من می آید و سلام میکند و جواب میگویم و گویم ای

ملک چه بسیار منکر است دیدن تو و قبیحست روی تو تو کیستی گوید منم

مالک خازن جهنم که خدا امر کرد که کلیدهای جهنم را نزد تو بیاورم

پس گویم که قبول کردم از پروردگار خود و او راست حمد و ستایش از

جهة انعام و تفضیل او اند نزد این بده اینها را به برادرم علی بن ابی

طالب پس مالک کلیدها را بعلی میدهد و برمیگردد پس علی می آید با کلیدهای

بهشت و جهنم تا بنشیند بر کنار جهنم و مهارش بدست گیرد در وقتیکه

صدای بانگش بلند شده باشد و حرارتش نهایت شدید باشد و

شرارهایش بسیار گردیده باشد پس جهنم ندا کند که یا علی از من بگذر

که نور تو زبانه مرا فرو نشانید علی گوید بجهنم قرار گیر که امروز باید

اطاعت من بکنی پس فوج فوج مردم آیند و آنحضرت گوید که این را

بگذار بدیگه این دوست منست و این را بگیر که دشمن منست پس

جهنم در آنروز طاعتش بهتر است از اطاعت غلام زیرا که او قسمت کننده

بهشت و دوزخست در آنروز و همچنین سایر احادیث که دلالت میکند

بر شفاعت پیغمبر و ائمه و علماء و صلحاء شیعه اثنا عشریه چنانکه از

حضرت باقر مرویست که فرمود که حضرت رسول را شفاعتی خواهد بود

در امتش و ما را شفاعتی خواهد بود در شیعیان ما و شیعیان ما را

شفاعتی خواهد بود در اهالی ایشان و مؤمنی باشد که شفاعت کند در مثل

ربیعه و مضر که اعظم قبائل عرب‌اند و مؤمن شفاعت کند حتی از برای خادم
خود میگوید پروردگارا او حق خدمت دارد بر من و مرا از سرما و گرما نگاه
داشته است و از حضرت صادق (ع) مرویست که چون روز قیامت شود
عالمی و عابدی بیاورند بعابد گویند برو بسوی بهشت و بعالم گویند بایست
و شفاعت کن مردم را بتأدیب و نیکی که ایشان را کرده فصل در اعتقاد
بمعاد جسمانی و برگردانیدن روح ببدن مرکب از عناصر و اجزاء
این عالم که محسوس است و بعد از موت متلاشی و متفرق میشود فی
الجمله از اصول دین است و ضروری دین است و منکر این از جمله کافرین است
که خواه قائل باشد بمعاد روحانی محض چنانکه مختار بعضی حکماست
و خواه انکار کند معاد روحانی و جسمانی بر وجه اخذ بسیط و طرح
خلیط که بسیط آن از عالم دیگر باشد و خلیط آن از این عالم باشد یا بطریقی
که قائل باشد که اجزاء این عالم عود نمیکند و اما معاد روحانی و جسمانی
بجسم نورانی بر وجه اخذ ردی و پست و ابقاء جید و جزء نیکو مانند
طلائی که در قالب اندازند و جرم آنرا بیندازند و خالص آنرا اخذ نمایند چنان
که بعضی قائلند پس در آن اشکالی نیست بلی معاد روحانی و جسمانی بجسمی که
بر وجه تلطیف باشد بقدرت و مشیت الهی چون لطیف کردن مس
بسبب اکسیر که آنرا طلا کند بعید است از بعضی از اخبار مستفاد میشود
و همچنین جسمانی بجسم شبیه باجسام این نشأ فصل سیم در بیان
احوال جهنم است پس اولا باید دانست که از جمله اعتقادات واجبه اینست که

صراط حق است و ان نظر بمضمون بعضی از اخبار جسر است بر روی جهنم که از موی
باریکتر است و از شمشیر تیزتر است و از آتش گرمتر است و جمیع خلایق بر آن
مرور باید بکنند چنانکه حقتعالی فرموده وان منکم الا واردها یعنی احدی از شما
نیست مگر آنکه وارد جهنم میشود یعنی بربالای آن بروی صراط خواهند
آمد و از حضرت صادق ع مرویست که میگذرند مردم بر صراط بچندین طریقه
و صراط باریکتر است از مو و از دم شمشیر تندتر بعضی میگذرند مثل برق و
بعضی مثل دویدن اسب و بعضی راه میروند و بعضی بدست و پا میروند و بعضی
چسبیده اند بر صراط و بعضی از بدن ایشانرا آتش میگیرد و بعضی را نمیگیرد
و از حضرت باقر ع مرویست که چون این آیه و جیء یومئذ بجهنم نازل شد از
حضرت رسول ص پرسیدند تفسیر آنرا فرمود که روح الامین مرا خبر داد که
چون حقتعالی خلق اولین و آخرین را در قیامت جمع کند هفتاد هزار ملک جهنم را
با هزار مهار بیاورند و جهنم نعره بکشد و صدائی از آن ظاهر شود و اگر
حق تعالی مقدر نکرده بود که مردم باقی بمانند از برای حساب هر اینه همه را
هلاک کند پس زبانه از او بیرون آید که احاطه کند بخوبان و بدان پس همه
رب نفسی نفسی گویند و تو ای پیغمبر خدا امتی امتی ندا کنی و از برای امت
دعا کنی پس صراط را بر روی آن بگذارند و از مو باریکتر است و از شمشیر
برنده تر و آن سه قنطره داشته باشد بر یک قنطره امانت باشد و صله
رحم و بر دویم نماز باشد و بر سیم عدالت پروردگار عالمیان یعنی حکم
و مظلمه های بندگان پس مردم را تکلیف میکند که بر صراط بگذرند

پس در عقبهٔ صلهٔ رحم و امانت ایشانرا نگاه میدارد اگر قطع رحم و خیانت
در اموال مردم کرده باشند از این عقبه نمیگذرند تا از عهدهٔ آن بدر
آیند یا بجهنم افتند و اگر از این عقبه نجات یابند در عقبهٔ نماز ایشانرا
نگاه میدارد و اگر از این عقبه نجات یابند در عقبهٔ سیم نگاه میدارد
و بایشان اشاره فرموده بقول خود ان ربک لبالمرصاد یعنی بدرستیکه
پروردگار تو بر سر راه است یا در کمین گاه است و مردم بر صراط میروند
بعضی بدست چسبیده اند و بعضی یکپایش لغزیده بپای دیگر خود را بند
میدارد و ملائکه بر دوش ایشان ایستاده و دعا و ندا میکنند که
خداوندا رحیم عفو کن بفضل خود و بسلامت بگذران ایشانرا و مردم را
در آتش میریزند مانند شب پره ها کسیکه برحمت خدا نجات یافت و گذشت
میگوید الحمد لله و از حضرت صادق منقولست که صراط بر دو قسمست
صراط دنیا و صراط آخرت اما صراط دنیا امامیست که اطاعت او فرض است
و واجب هر کس او را شناخته در دنیا پیروی او کرده میگذرد بر صراط آخرت
که جسر جهنم است و هر که او را نشناخت در دنیا قدمش از صراط آخرت
میلغزد و بجهنم میافتد و بعضی میگویند که همه عقبات بر صراط است و اسم
هر عقبه از افعال لابیست و باسم هر فرضی از امر یا نهی عقبه هست که بنده را
نزد آن عقبه باز میدارند و از آن فرض سؤال میکنند و ثانیا آنکه تحقق
آتش جهنم و درکات و انواع عقوبات بنحویکه در صریح آیات و اخبار متواتره
مذکور وارد شده فی الجمله از ضروریات دین اسلام است و تاویل

کردن

کردن انها را بحسب قوای روح و فقدان کمال حاصل میشود چنانکه بعضی
از فلاسفه میگویند با ایمان بشرایع انبیا جمع نمیشود زیرا که خدا
فرموده وَاِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ یعنی جهنم احاطه کرده است
بکافرها و فرموده سَأُصْلِيهِ سَقَرَ یعنی زود باشد که در اندازم این بدکار را
در سقر و فرموده که لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ یعنی هر اینه انداخته خواهد شد
آن بدکار در حطمه که یک طبقه از طبقات جهنم است و مثل اینها است
سایر آیات و اخبار که دلالت میکند بر دوزخ جسمانی بعضی از متکلمین
عامه محکی است که بهشت و دوزخ بعد از این مخلوق خواهد شد و
لیکن اکثر متکلمین بلکه قاطبه امامیه و اکثر عامه قائلند که بالفعل موجود
میباشند چنانکه از آیات و احادیث معراج و مانند آن استفاده میشود
و از حضرت امام رضا ع مرویست که فرمود که جماعتی که میگویند که امروز
مقدر شده اند و هنوز مخلوق نشده اند از ما نیستند و ما از ایشان
نیستیم و هر که انکار کند تکذیب رسول ص و ما کرده است و داخل در
ولایت ما نیست و مخلد در آتش جهنم خواهد بود و از آنحضرت مرویست
که کسیکه اقرار کند برجعت و متعه و حج تمتع و ایمان بیاورد بمعراج
و سؤال قبر و حوض و شفاعت و خلق بهشت و جهنم و صراط و میزان
و بعث و نشور و جزاء و حساب او مؤمن حق است و از شیعه ما اهل
بیت است و مرویست که دریاها و زمین همه آتش میشوند و اضافه
بر جهنم میشوند و صراط را بروی آن نصب میکنند و راهی میشود مستقیم

بود بهشت و چون از اینها گذشتند منتهی میشود به بهشت و عرش
الهی که سقف آنست و جزئی از عرش متصل بحشر خواهد بود که محل حضور
انبیاء و اوصیاء و مؤمنان خواهد بود و منابر انبیاء و اوصیاء در آنجا
خواهد گذاشت و ثالثاً آنکه از برای جهنم هفت طبقه وارد است چنانکه
خداوند عالم فرموده لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ یعنی از برای جهنم هفت در است
چنانکه از ابن عباس مرویست که در اول جهنم است و دوم سعیر و سیم
سقر و چهارم جحیم و پنجم لظی و ششم حطمه و هفتم هاویه و مرویست که
درکات جهنم هفت مرتبه است اول جحیم است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای
تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیگ میجوشد و دوم لظی است
که محل کسانیست که از حق روی گردانیدند و جمع مال نموده و حقوق
الهی را نموده سیم سقر است که بر آن نوزده ملک موکلند و جای کافرانست
چهارم حطمه است که شرار آن مثل شتران زرد میباشد و اعضا را درهم میشکند
پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد میکنند که یا مالک
بفریاد ما برس مالک ظرفی از چرک و خون و عرق ایشان که مثل مس
گداخته است بایشان میخوراند ششم سعیر است که در آن سیصد سرا
پرده از آتش است و در هر سراپرده سیصد قصر است از آتش و در هر
قصری سیصد خانه آتش و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است
و آن برای کافرانست و طبقه هفتم جهنم است که فلق در آنجاست و
مذکور میشود که جهنم که طبقه اولست جای اهل توحید است که

بقدر

بقدر اعمال قبیحهٔ خود معذب میشوند و بعد از ان بیرون خواهند امد
وطبقهٔ دویم منزل یهود است وسیم جای نصاری است وچهارم جای
صابئون وپنجم جای مجوس وششم جای مشرکین عرب وهفتم جای منافقین است
ورابعًا انکه کفار مقصرین وماند ایشان مخلد در اتش جهنم میباشند
چنانکه صریح ایات است بلی فساق اثنا عشری را بشفاعت ومثل ان
بیرون خواهند اورد چنانکه خداوند عالم فرمود ان الذین کفروا بایاتنا
سوف نصلیهم نارًا کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودًا غیرها لیذوقوا
العذاب ان الله کان عزیزًا حکیمًا یعنی بدرستیکه انکسانیکه نکرویدند
بایات قران یا معجزات پیغمبر یا دلائل وحدانیت زود باشد که در اوریم
ایشانرا در اتشیکه هر زمانیکه پخته شود یا بسوزد پوست ایشان
بان اتش بدل کنیم انها را بپوست دیگر چنانکه روایت که در یک ساعت
صد بار پوست ایشانرا بدل کنند تا انکه بچشند عذاب را دائمًا بدرستیکه
خدا غالب است کسی نتواند اورا از عذاب کفار منع کند وحکیمست
وعذاب دوزخیانرا بر وجه حکمت میکند وایضًا فرمود ان الذین
کفروا وظلموا لم یکن الله لیغفر لهم طریقًا الا طریق جهنم خالدین فیها
ابدًا وکان ذلک علی الله یسیرًا یعنی بدرستیکه انکسانیکه کافر شدند
وستم کردند بر مردمان یا بر پیغمبر اخر الزمان نبی امرزد خدا ایشانرا
وراهنمائی نمیکند مکر براه جهنم درحالتیکه ایشان همیشه ودائم
در جهنم خواهند بود واین بر خدا اسان است وازحضرت باقر ع

مرویست که اهل جهنم را مرك نمی باشد که از عذاب نجات یابند وعذاب
ایشان هرکز سبك نمیشود وهمه با اتش تشنه وکرسنه باشند
وکران وکوران وکنکان باشند وروهای ایشان سیاه باشند ومحروم
ونادم وپشیمان وغضب کردهٔ پروردکار خود باشد ورحم بر ایشان
نکنند وعذاب ایشانرا تخفیف ندهند واتش بر ایشان افروزند واز
حمیم کرم جهنم بعوض اب اشامند واز زقوم جهنم بعوض طعام خورند
وبقلابهای اتش بینیهای ایشانرا دوزند وبکرزهای اهن بر سر ایشان
کوبند وملائکهٔ بسیار غلیظ شدید ایشانرا در شکنجه دارند وبر
ایشان رحم نمیکنند وایشانرا بر روی ایشان در اتش میکشند وباشیاطین
ایشانرا در زنجیر کنند ودر غلها اندازند دستهای ایشانرا مقید سازند واکر دعا
کنند دعاء ایشان مستجاب نمیشود واکر ابواب نجات طلبند بر اورده نمیشود اینست
حال جمعی که بجهنم میروند وهمچنین است سایر اخبار واحادیث وخاصتا اکثر خوراکهای
اهل جهنم زقوم وچرك وریم ومانند اینهاست چنانکه خداوند عالم میفرماید
إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ یعنی
بدرستی که برکها ومیوهها درخت زقوم خوراك کنه کاران است که مثل مس
کداخته ومانند ان میجوشد در شکم ایشان مانند جوشیدن اب بسیار کرم
که روده را پاره پاره کند وایضا فرموده ثُمَّ إِنَّكُمْ أَيُّهَا الضَّالُّونَ الْمُكَذِّبُونَ
لَآكِلُونَ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زَقُّومٍ فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ فَشَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ
فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهِيمِ یعنی بدرستیکه شما ایکمراهان از طریق که تکذیب

کنند م پیغمبر مباشید زهر اینه بعد از بعث شما خورند کاید از درخت
زقّوم که درختی است در اتش که میوهٔ ان در نهایت تلخی وخشونت و بدبوئیست
پس از ان پر خواهید نمود شکم خود تا از این پس بعد از حرارت و اب طلبید خواهید
اشامید از حمیم اینست بسیار گرم چنانکه غسّاق اب بسیار سرد است که
از سردی میسوزاند و بعضی گفته اند که حمیم چشمه ایست در جهنّم که زهر
هر صاحب نیشی در ان جاری میشود و بعضی گفته اند که اب چرک و ریم بدن
ایشانست پس می اشامید مثل شتران بسیار تشنه که مدتیست که اب
نیافته باشند و مبتلا باشند بمرضی شبیه باستسقا و ایضا فرمود تَصْلى
نَارًا حَامِيَةً تُسْقى مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ اِلَّا مِنْ ضَرِيعٍ یعنی در اورده
شود در اتشیکه بنهایت حرارت رسیده شود که زبانه زند بر دشمنان خدا
اشامنده شوند از اب چشمهٔ بسیار گرم نیست از برای اهل جهنّم خوردنی مگر
از ضریع که ان گیاهیست خشک مثل خار و ایضا فرمود فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ
هٰهُنَا حَمِيمٌ وَلَا طَعَامٌ اِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ لَا يَأْكُلُهُ اِلَّا الْخَاطِؤُنَ یعنی نیست
از برای بد کار در روز قیامت خویشی که حمایت او کند و نیست خوردنی از
برای او مگر از غساله و زرداب و چرک و خون که از اعضای دوزخیان
بیرون می اید نمیخورند انها را مگر گنه کاران که از روی تعمّد مرتکب خطیئه
شوند و از حضرت امیر المؤمنین ع مرویستکه در وصف جهنّم فرمود که قعرش
بعید است و حرارتش شدید است و شرابش صدید است و عذابش جدید است
و گرزش از حدید است و هم چنین است سایر ایات و اخبار وصل این

اعتقاد نیز از اصول دین نیست و منکر آن از جمله کافر نیست چنانکه اشاره بآن شد
بلی در تفاصیل بعضی از آنها که محتاج باخبار و دلیل ظنی میباشند حکم بکفر منکر
آن مشکل است ولکن اجمالاً باید بجمیع ما جاء به النبی اعتقاد کرد و هر چیزیکه
که تفصیل آن قطعی و ضروریست بآن نیز باید اعتقاد کرد بتفصیلش تا بر وجه آن اعتقاد
نماید والله العالم فصل چهارم در بیان احوال اهل اعراف است بدان اولاً که
اعراف علی المشهور حصاریست در میان بهشت و جهنم و بعضی گفته اند که کنگرها
و بالای آن حصارهاست و از بعضی اخبار مستفاد میشود که اعراف تلی چند است میان
جنت و نار و خدا آنرا باز میدارند هر پیغمبری و هر خلیفه با گناه کاران اهل زمان
خود هم چنانکه می ایستد سرکرده لشکر خود با ضعیفان لشکر خود که ایشانرا
محافظت نماید و متیقن است که اعراف مکانیست میان بهشت و دوزخ چنانکه
که خداوند عالم فرموده وعلی الاعراف رجال یعرفون کلاً بسیماهم ونادوا اصحاب
الجنة ان سلام علیکم لم یدخلوها وهم یطمعون الی آخرها یعنی بر اعراف
رجالی میباشند مشرف بر بهشت و دوزخ که هر دو را به بینند و شناسند
هریک از اهل بهشت و دوزخ را بعلامتهای سیمای ایشان چه بهشتیان سفید رو
باشند و دوزخیان سیاه رو و گویند که چون آنها عارف میباشند
باهل بهشت و دوزخ از این جهة آن موضع را اعراف گویند و ندا کنند اصحاب
بهشت را که سلام بر شما باد که بسلامت بدار السلام رسیدید و ایشان
هنوز داخل بهشت نشده اند ولیکن طمع دارند که داخل شوند و وقتیکه برگردانیده
شود چشم ایشان بسوی دوزخیان گویند خداوندا مگردان مارا با ظالمین

و با ایشان

و با ایشان گویند که جمعیت شما فایده بحال شما ندارد و ثانیا آنکه مقتضای
جمع میان اخبار مختلفه آنستکه اصحاب اعراف که حاکمند رسول خدا
و ائمه هدی میباشند که مؤمنان حقیقی را اوّل مرتبه روانه بهشت میکنند
و از صراط میگذرانند و دشمنان خود را بجهنّم میفرستند و بعضی از
اهل اعراف را بشفاعت داخل بهشت میکنند و بعضی که قابل شفاعت و
دخول بهشت نیستند همیشه در اعراف میمانند و آنها که ساکنند
جمعی از مستضعفین و امثال ایشان میباشند چنانکه مرویست که اعراف
موضع بلندیست بر صراط علی و جعفر و حمزه و عبّاس در آنجا میباشند
بسفیدی رو و دشمنان خود را بسیاهی رو و احادیث بسیار از ائمه
وارد شده است که مائیم اصحاب اعراف که میشناسیم هر کسی را بسیمای او
و هر که ما را میشناسد و ما او را میشناسیم و او را داخل بهشت میکنیم و
هر که شیعه ما نیست و ما او را نمیشناسیم داخل جهنّم میکنیم و ایضا مرویست
که جای میدهند در اعراف جماعتی را که استحقاق ثواب و عقاب و خلود
در جهنّم ندارند و ایشان را وا میگذارند تا اینکه بشفاعت پیغمبر آخر
الزّمان و ائمه هدی اذن داده شوند که داخل بهشت شوند و گفته اند
که بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان برابر باشد و یا
یکی از ابوین راضی باشند دون دیگری و یا موحّدی که در عمل تقصیر
کرده باشد بعضی گفته اند که اعراف منزل کسانیست که در دنیا مکلّف نبوده اند
تا اینکه مستحقّ دوزخ یا بهشت شوند پس خداوند عالم ایشان را در اعراف

...کی بینند تا اینکه در عوض آلام دنیا نعمت اخروی بایشان رسد و مرویست که
در اعراف چند خطیر است که انها جای مومنین جن است و جای اولاد زناست
که از مومن عمل آمده باشند تا صفت شکم و همچنین بعضی از دیوانه‌ها و حاصل
این اعتقاد فی الجمله علی الظاهر مثل اعتقاد سابق است و منکر این مثل منکر
آن از جملهٔ کفار است که با تقصیر مخلد در نار است و احکام دیگر نیز بسیار ویست
فصل پنجم در بیان احوال اهل بهشت است بدانکه بهشت دار بقاء و خلود و
سلامت است و در آن مرض و پیری و کوری و کری و درد و بیماری و آفت و مرض
و غم و الم و فقر و مانند اینها نیست و هرچه نفس خواهش کند حاصل است و انواع
نعمتهای الهی از حور و قصور و فواکه و طیور و مانند اینها از برای اهل بهشت
آماده است چنانکه خداوند عالم میفرماید وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا قَالُوا هَذَا
الَّذِي رُزِقْنَا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ یعنی بشارت بده ای محمد از جهة ترغیب آنکسانی را که بتوفیق الهی
ایمان آورده اند و عمل شایسته کرده اند و چون نماز و روزه و زکوة و حج
و جهاد و مانند اینها اینکه از برای ایشان بهشتها ئیست که در او انواع میوه‌ها
و طعامهای لذیذ است که روان میشود در زیر درختهای آنها یا غرفهای
آنها نهرها و جویهای فراخ از آب و شیر و عسل و شراب طهور در پهلوی یکدیگر
بدون اینکه مخلوط شوند و ایشان بر غرفها برآمده نظاره کنند درختان و آبهای
روان را و از میوه‌های بهشت تناول نمایند و همچنین اینکه روزی داده شوند

ازان

ازان بهشتها از میوه ها در جنتان کویند پاکی که این [illegible]

[illegible] بهشتی [illegible] در دنیا که ماننده [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] در دنیا در باب [illegible]

یا اینکه یعنی [illegible] بهشتی [illegible] مثل ادم موافق مسکن و مسکن موافق [illegible]

وایشان اینها و از برای ایشان در ان بهشتها از زنانیکه پاکند از عیبهای زنان دنیا چون

حیض و نفاس و استحاضه و بول و غایط و منی و چرک و سایر منفرات طبیعت و ایشان

در ان بهشتها همیشه هستند و نعمت انها منقطع نمیشود یا انکه عذاب کفار مرتفع

نمیکردد و ایضا فرمود وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ

خَالِدِینَ فِیهَا وَمَسَاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللّٰهِ اَکْبَرُ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ

الْعَظِیمُ یعنی وعده داد خدا مردان مؤمن و زنان مؤمنه را بهشتها اینکه روان میشود

در زیر انها نهرها در حالتیکه همیشه در انها هستند و وعده فرمود مسکنهای پاکیزه که

از زبرجد و یاقوت و لؤلؤ میباشد در بهشتهای اقامت و رضا اکبر از ان برای ایشانست و خوشنودی

خدا که از همه بزرکتر و بهتر است چنانکه مرویست که چون اهل بهشت قرار کیرند حقتعالی

خطاب کند که خوشنود شدید کویند چرا خوشنود نباشیم که بما عطا فرمودی چیزیرا

که هیچ کس عطا نکرده حقتعالی فرماید که بشما فاضلتر از این عطا کنم کویند که چه چیز

فاضلتر از این باشد خطاب در رسد که خوشنودی من از این خوشنودی با نعمت بهشت

رستکاریست بزرک که دنیا وما فیها که در جنب ان در نهایت حقارت و پستی است

و ایضا فرمود اِنَّ اَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْیَوْمَ فِی شُغُلٍ فَاکِهُونَ هُمْ وَاَزْوَاجُهُمْ فِی ظِلَالٍ عَلَی الْاَرَائِکِ

مُتَّکِئُونَ لَهُمْ فِیهَا فَاکِهَةٌ وَلَهُمْ مَا یَدَّعُونَ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِیمٍ یعنی بدرستیکه

اهل بهشت در آن روز مشغول بنعمت بهشت و دختران بکر باشند و بفواکه و میوه‌های از
تلذذ و شادمان باشند و ایشان و زنان ایشان در سایه باشند که حرارت آفتاب بایشان اثر نکند
و بر تختهای آراسته تکیه کنند از برای ایشان در بهشت میوه‌های بسیار است و از برای
ایشانست هر چیزیکه خواهش کنند و در خاطر خود آورند از اطعمه و اشربه و حور و قصور
و فواکه و طوبی آنکه بر زبان آورند و از برای ایشانست سلام و تحیت که قولیست که صادر میشود
از جانب پروردگار که بنظر رحمت گوید اَلسَّلامُ عَلَیْکُم اَهْلَ الْجَنَّةِ و از حضرت امام جعفر صادق
مرویست که فرمود از برای پست ترین اهل بهشت منزلیست که هرگاه جن و انس در آنجا وارد شوند
کفایت ایشان میکند از اطعمه و اشربه از برای همه ایشان کافیست و همه را کفایت میکند در
ماکول و مشروب بجز اینکه از نعمتها چیزی کم شود و بدرستیکه پست ترین اهل بهشت از
برای او سه باغست پس چون داخل پست ترین آنها شود می بیند در آن زنها و خدمت
کاران و نهرها و میوه‌ها آنچه بالای چشم او روشن گردد و دل او خوشحال شود پس چون شکر خدا را
بجای آورد گویند که سر خود را بلند کن و باغ دیگر را ببین چون آن باغ را نگاه کند و در آنجا
بیند چیزهائی را که در باغ اول ندیده گوید خدایا این باغ را بمن عطا کن پس خداوند عالم
گوید اگر این باغ را بتو عطا کنم شاید باغ دیگر خواهش کنی و گوید خدایا همین را میخواهم
پس باو عطا کنند پس چون داخل شود و شکر خدا کند در بهشت را باز کنند و در آنجا
چندین برابر آنها بیند و باو عطا کنند و فرمود که در بهشت بنده مؤمن را هشتصد زن
باکره و چهار هزار زن ثیّبه و دو حور العین کرامت میکنند که مغز حور العین از زیر
هفتاد حلّه نمایانست و فرمود که حضرت علی بن ابی طالب فرمود که بهشت هشت در
مبوّبست یکدر از برای پیغمبران و صدّیقان است و یکدر از برای شهدا و صلحاست

پنج در از برای شیعیان و دوستان ما است و من همیشه بر صراط ایستاده ام میگویم
خداوندا سلامت ده دوستان و شیعیان مرا که در دنیا مرا یاری کرده اند پس ندا
میرسد که دعای تو را مستجاب کردم در آنوقت هر کسی که مرا دوست دارد و
یاری کرده و با دشمن من محاربه کرده بفعل یا قول شفاعت میکند از برای هفتاد هزار
همسایگان خود و خویشان خود و از حضرت امام زین العابدین ع مرویست که چون
اهل بهشت در بهشت در آیند و هر مؤمنی از ایشان در منزل خود بر تخت تکیه کند
و خدمتکاران بر دور او بایستند و میوه ها بر بالای سر او آویخته باشد و چشمه ها بر دور
او بجوش آید و از زیر قصر او نهرها جاری شود و مسندها برای او بگسترانند و
متکاهای متعدد برای او بگذارند و هر چه خواهش کند خدمتکاران برای او حاضر
کنند پیش از آنکه بطلبد و حوران بسیار پیش از حور العین بسوی او خرامند و در این
نعمتها باشند آنچه خدا خواهد بعد از آن خداوند ایشان را ندا کند که ای دوستان
من و اهل طاعت من و ساکنان بهشت من در جوار من بیائید خبر دهم شما را بچیزیکه
بهتر است از آنچه در آن هستید گویند ای پروردگار چه چیز بهتر است از این نعمتها که ما داریم از
آنچیزیکه نفس ما خواهش میکند و دیده ما لذت میبرد از نعمتهائیکه داریم و در جوار رحمت
پروردگار خود هستیم چون بار دیگر ندا بایشان رسد گویند بلی ای پروردگار ما
بده ما را آنچیز که بهتر است از آنچیزیکه ما در آن هستیم حقتعالی فرماید که رضا و خوشنودی من
از شما و محبت من نسبت بشما بهتر و عظیم تر است از آنچه که در او هستید گویند بلی ای پروردگار
ما رضای تو از ما و دوست داشتن تو ما را بهتر است از برای ما و خاطر ما با آن شاد
تر است و از حضرت رسول صلعم مرویست که در بهشت غرفه چند هست که از بیرون آنها

از درون آنها و از اندرون آنها بیرون آنها دیده میشود و از آنجمله حق کسی را است که آنها را ساکن
میشود که سخن او نیک باشد و طعام مردم را بخوراند و بگوید سلام را و نماز
کند در شب در هنگامی که مردم در خواب باشند و از حضرت صادق روایت است که طوبی درختی است
در بهشت و اصلش در خانه امیر المؤمنین است و در خانه هر شیعه شاخی از
شاخهای آن هست و هر برگی از آن امتی را سایه میکند و فرمود که حضرت
رسول صلعم فاطمه را بسیار میبوسید عایشه رنجید و گفت زن شوهرداری را اینقدر چرا
میبوسی حضرت فرمود [illegible] داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا بنزد
طوبی برد و از میوه های آن بمن داد که تناول نمودم پس خدا آنرا آبی کرد در پشت
من چون بزمین آمدم با خدیجه نزدیکی کردم حامله شد بفاطمه پس هرگاه
فاطمه را میبوسم بوی درخت طوبی از آن استشمام میکنم و آیات و اخبار در این باب
بسیار است و فصل [illegible] از ضروریات دین است و منکر این از جمله
کافر نیست [illegible] و اما در معاد مجمل در مقابل منکر نیز
معاد واقع بشود و ثانیا در معاد اصغر که در قیامت صغری است و عبارتست
از عود روح باین بدن در قبر واقع بشود و ثالثا در معاد اوسط که در قیامت
وسطی است و در عالم برزخست واقع بشود و رابعا در معاد اکبر که قیامت
[illegible] کبری است واقع بشود و خامسا در مابعد معاد مثل احوال اهل جهنم و اعراف و
بهشت است واقع بشود که بعضی از آنها از اصول مذهب و بعضی از اصول
دین میباشد و منکر آن کافر است خاتمه در بیان حقیقت اسلام
و ایمان و کفر است و ارتداد و مانند اینها بدانکه ظاهر بعضی از آیات و اخبار

اینست که بعضی از اهل الشهادتین که خلاف مقتضای آن مسلمین باشد عرف
در حکم کردن باسلام چنانکه خداوند عالم فرمود وقالت الاعراب آمنا
قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا ولما یدخل الایمان فی قلوبکم یعنی اعراب
گفتند که ما ایمان آوردیم بگو ای محمد که شما ایمان نیاوردید ولکن بگوئید
که مسلمان شدیم و هنوز داخل نشد ایمان در دلهای شما و اما در حقیقت
ایمان خلافست و جمعی از امامیه و مانند ایشان قائلند که ایمان محض
تصدیقیست عبارتست از واقع ساختن در دل نسبت بخدائی خدا و
مانندان باو و نسبت بپیغمبری محمد بن عبدالله بر کسیکه ادعا کرده
نسبت دادن و را بصدق و راستی بدون کفایت کردن بمحض معرفت و
علم چنانکه خداوند عالم فرمود لقد حق القول علی اکثرهم فهم لا یؤمنون
یعنی بتحقیق که ثابت شد قول یعنی وعده عذاب بر بسیاری از ایشان پس ایشان
ایمان نمی آورند زیرا که این آیه دلالت میکند بر اینکه محض معرفت حقیقت کافی
نیست بلکه محتاجست بامر دیگر که تصدیق قلبی یا باقرار بزبان باشد و
بعضی گویند که ایمان عبارتست از اعتقاد بدل و اقرار بزبان چنانکه از خواجه
نصیر الدین در تجرید محکی است و بعضی گویند که ایمان عبارتست از تصدیق
کردن بدل و اقرار کردن بزبان و عمل کردن بارکان و اعضاء و جوارح
چنانکه از شیخ مفید و مانند او از محدثین و غیر ایشان محکی است و مذهب
وسط که مختار خواجه نصیر الدین است قوی است زیرا که خداوند عالم در
وصف کفار فرمود وجحدوا بها واستیقنتها انفسهم یعنی انکار کردند کفار

کفار آیات ما را و مثال آنکه یقین دارد نفسهای ایشان پس باید علاوه بر تصدیق
قلبی بدون ضرورت انکار نکند بلکه اقرار کند بزبان و ایضا در وصف مؤمنین
فرموده وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ یعنی آنکسانیکه ایمان آوردند و عمل
شایسته کردند پس عمل غیر ایمان خواهد بود و کفر بر دو قسم است یکی کفر مقابل
اسلام که باعث نجاست و خلود در جهنم بالتقصیر است و سایر احکام کفر بر
ایشان مترتب میشود و دیگری کفر مقابل ایمان است که باعث خلود در جهنم
و مثل آنست ولیکن باعث نجس بودن نیست چون حال سنیها که در دنیا
امان دارند و جان و مال و عرض و کشته شدن و اسیر شدن و اخذ اموال
و اهانت و مانند اینها که از برای کافر بکفر مقابل اسلام است ولیکن ظاهر
اینستکه کفر بحسب حقیقه او عبارت نیست از عدم اسلام و ایمان چنانکه از
اکثر متکلمین محکی است بلکه عبارت است از انکار الوهیت یا نبوت یا ضروریات
دین اسلام بلکه ضروریات مذهب امامیه اثنا عشریه یا فعلی که مستلزم خروج
از دین و مذهب باشد مثل استخفاف بقرآن مجید و انداختن آن در نجاسات
یا کعبه یا سجده کردن از برای آفتاب یا بت یا بستن زنار برای اظهار شعار
کفر و مانند اینها که از آثار کفر است زیرا که بر مانند مستضعف که حق را
نمی شناسد و انکار آن نیز نمیکند و عناد با آن نیز ندارد و متردد که در حیرتست
یا کسیکه صحبت اسلام و کفر بگوشش نخورده صحیح است که بگویند کافر نیست
چنانکه میگویند که مسلم مؤمن نیست و از آیات و اخبار مستفاد میشود که
کفر باعتبار انکار و تکذیب است نه باعتبار محض عدم تصدیق پس میان

کفر

یکی واسلام و مؤمن وکافر واسطه خواهد بود و حکم آن واسطه اینستکه باک
واسیر کردن و بنده قرار دادن ایشان و مانند اینها جایز نیست و اینحالت
بلکه کفر نیز اگر از جهة قصور و عدم قدرت باشد مستوجب خلود در جهنم
بلکه مطلق عذاب کردن نخواهد بود بلی اگر از راه تقصیر باشد موجب
استحقاق عذاب خواهد بود و ایضاً باید دانستکه هرگاه کسی که ایمان
آورده باشد و بعد از این انکار آن کند یا انکار چیزی کند که از جملهٔ
ضروریات دین باشد که وضوحش بمرتبهٔ رسیده باشد که هر کس که در این
دین تعیش کرده و تازه نباشد اخبار آن و در بلاد بعیده از بلاد اسلام
نشو و نما نکرده باشد بداند که این از دین اسلام است مثل واجب بودن
نماز پنجگانه و مشتمل بودن آنها بر رکوع و سجود و مشروط بودن آن بطهارت
فی الجمله و وضو و غسل و روزه و حج و مانند اینها یا کاری کند که از شعار
کفر باشد و چون سجده کردن از برای آفتاب یا بت و مانند اینها آنکس را
مرتد گویند زیرا که ارتداد بمعنی برگشتن از دین اسلام است و این بر
دو قسمست یکی فطری که در حال انعقاد نطفهٔ او یکی از پدر و مادر او
مسلمان باشند و او نیز دین اسلام را قبول کرده باشد و بعد از این برگشته
باشد بوجهی از وجوه مذکوره و دیگری مرتد ملی که در حال کفر پدر و
مادر نطفهٔ او منعقد شده باشد و او قبول اسلام کند و بعد از این بر
گردد و توبهٔ این قسم قبول میشود بلکه اصح اینستکه توبهٔ مرتد فطری
نیز در طهارت و صحت اعمال قبول میشود هرچند کشتن او لازم باشد

چون یهودی که اسلام آورده باشد و بعد از این بوجهی از وجوه مذکوره

و هم چنین مال او مال ورثه است و زنش از او جدا میشود و عدهٔ وفات
نگه میدارد و بدون طلاق میتواند شوهر دیگر بکند بلی بنا بر قبول کردن
توبه شوهر اوّل نیز میتواند بعقد دیگر او را تزویج کند بعد از انقضای
عدّه و بعضی گفته اند که در اثنای عدّه میتواند تزویج کند و این خالی
از اشکال نیست و ایضاً باید دانست که ایمان بر پنج قسم است اوّل ایمان
عام العام باین نحو که اظهار شهادتین کند و انکار دیگر که موجب ارتداد
شود بر وجه مذکور از او صادر نشود و در ایمان داخلست ایمان شیعه
و سنّی بلکه منافق دوّم ایمان عام باین طریقه که اظهار شهادتین و اقرار
کند بخلافت علی بن ابی طالب بلا فصل و در این ایمان ایمان سنّی داخل
نیست و لکن ایمان غیر امامیّه اثنی عشریه چون کیسانیه که بعد از امام
حسین ع محمّد بن حنفیه را امام میدانند و امامت امام زین العابدین ع و
سایر ائمّه قائل نیستند نیز داخلست سیّم ایمان خاص باین طریقه که اظهار
شهادتین کند و اقرار کند بولایت و خلافت علی بن ابی طالب ع با یازده
فرزند او که بترتیب امام و جانشین پیغمبر آخر الزّمانند بنصّ خدا و رسول
با بودن هر یک معصوم و اعلم عصر خود و واجب بودن محبّت و اطاعت
ایشان و زنده بودن صاحب الزّمان ع و غائب بودن او و ظاهر شدن
او و عالم را از ظلم پاک کردن و از عدل پر نمودن و همچنین معاد جسمانی
بر وجهیکه مذکور شده اند اینها و ایمان خاص بجماعت اثنی عشریه است
که دوازده امام معصوم مفترض الطّاعة قائلند و در این ایمان داخلست
ایمان

ایمان مقدسین و فاسقین و این ایمان شرطست در صحت دادن زکوة و
مانند آنها چهارم ایمان خاص الخاص است باین نحو که بر وجه مذکور
ایمان آورد و اصول دین را بر وفق اصول مذهب اثنی عشری اعتقاد کند
بدلیل عقلی و نقلی بقدر امکان که تقلید در اصول دین کافی نیست و اقرار
کند بجمیع آنها و جمیع واجبات را بجای آورد و از جمیع محرمات اجتناب کند
و مستحبات را نیز بجای آورد و در این ایمان صاحبان کبیره و مانند ایشان
داخل نیست پنجم ایمان اخص است باین طریقه که بر وجه علم الیقین یا عین الیقین
یا حق الیقین تحصیل عقاید حقه نماید و علاوه بر اعمال سابقه تهذیب
نفس از اخلاق ذمیمه کند و تحصیل اخلاق حسنه نماید و بصفات خاصه
مؤمن که در آیات و اخبار مذکور است متصف گردد و شرک خفی نورزد
اعتماد کردن بتدبیر خود و اعتماد در حفظ عدد رکعات نماز بگردانیدن
انگشتر را از انگشتی بانگشت دیگر و مانند اینها که از اخبار مستفاد میشود
که شرک خفی میباشند نداشته باشد و این ایمان مخصوص بانبیاء و
اوصیاء و اولیاست چنانکه از آیات و اخبار مستفاد میشود و معنی
حدیث مروی از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا که اصحاب کبایر نه
مؤمنند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانند از این تقسیم ظاهر میشود
زیرا که از برای ایشان ایمان خاص الخاص و اخص نیست و بنا بر این معنی
هر چند صاحب گناه صغیره را نیز میتوان گفت که مؤمن نیست و کافر
نیست و لکن چون بیان حکم صاحب گناه کبیره اهم بود و احتیاج بشفاعت

او داشت زیرا که گناه صغیره بسبب عدم اصرار با مثل این محو میشود ذکر انرا
فرموده اند و محل ذکر معاصی صغیره و کبیره و مانند این کتب فقهیه است
و ذکر انها در این رساله گنجایش ندارد و ایضا باید دانست که در دنیا مادامیکه
انسان زنده است در توبه برای او باز است و رحمت الهی براو دمساز است
چنانکه خداوند عالم میفرماید قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم
لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم
یعنی بگو ای محمد ای بندگان من که اسراف کردید و ستم کردید
بر نفسهای خودتان بشرک یا قتل و مانند اینها مایوس و نومید
مباشید از رحمت خدا بدرستیکه خدای تعالی میآمرزد گناهان را بالتمام بدرستی
که او آمرزنده گناهان است و مهربان است و فرمود انی لغفار
لمن تاب یعنی بدرستیکه من آمرزنده و محو کننده گناهانم از برای هر
کسیکه توبه کرد و آیات و اخبار در این باب بسیار است اقل توبه اینستکه
پشیمان شود از گذشته و عزم کند بر ترک معصیت در آینده و مانند
اینها چنانکه روایت است از حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود استغفار اسمی است
که بر شش چیز واقع میشود اول پشیمانی از گذشته دویم عزم بر آنکه عود
بان هرگز نکند سیم اداء کنی بسوی مخلوقین حق ایشانرا تا آنکه در وقت
مردن پاک باشی و حق کسی بر ذمه تو نباشد چهارم آنکه قصد کنی بسوی
هر فریضه که بر تو واجب بوده و ضایع کرده حق آنرا اداء کنی پنجم
آنکه قصد کنی بسوی گوشتی که در بدن تو بحرام روئیده است

حضرت باز بسوی مکه معاودت نماید پس اهل مکه سر زیر افکنده و تضرّع
کنند و توبه کنند پس از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید
باز انوالی را بکشند انگاه یاوران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان بر
گرداند که با ایشان بگویند که برگردند بحق پس هر که ایمان بیاورد او را
ببخشد و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رساند پس چون برگردند از
هزار کس یک کس ایمان نیاورد پس بمدینه بیاید و امر کند که عمر و ابو
بکر را از قبر بیرون آورند بهمان صورت که داشته اند پس هر دو را
با بدن تازه پس بفرماید که ایشان را معلق کنند بر درخت خشکی پس
آن درخت سبز شود و برگ برآورد و شاخهایش بلند شود پس دوستان
ایشان را حاضر گرداند و نقبا بیاید که دوستان ایشان جدا شوند پس
خلق دو طایفه شوند یک فرقه دوستان ایشان و یک فرقه دشمن ایشان
پس حضرت بفرماید که دوستان ایشان از ایشان بیزاری جویند ایشان
اظهار زیاد شدن محبت کنند با ایشان و اظهار بیزاری کنند از آنحضرت
و دوستان او پس حضرت بفرماید باد سیاهی وزد و ایشان را هلاک
کند پس بامر الهی آن دو ملعون را زنده کند و گناه اولین و آخرین را بر
ایشان لازم آورد پس متوجه کوفه شود دجال را بکشد و سفیانی با او
ایمان آورد بعد از این باغواء دوستان خود برگردد و مقاتله کند
و بدست آنحضرت کشته شود پس اصحاب خود را باطراف بفرستد
و عالم را پر از عدل کند و پای تخت آنحضرت شهر کوفه خواهد شد.

ومحلّ حکمش مسجد کوفه ومحلّ بیت المال مسجد سهله وموضع خلوتش نجف
اشرف وبمقدار هفتاد سال این زمان سلطنت کند وبعد از پنجاه سال
از ظهور آنحضرت حضرت امام حسین ع با انصار وملائکهٔ نصر
خروج کنند وبعد از هفتاد سال زنی از بنی تمیم که مثل مردان ریش
داشته باشد از بالای سطح چیزی براو زند واورا بقتل رساند
وحضرت امام حسین ع اورا دفن نماید پس یزید وسایر دشمنان آنحضرت
زنده شوند وحضرت انتقام وپنجاه هزار سال سلطنت کند وابروی
آنحضرت را می بندند وجمیع ائمه ع رجعت کنند وحضرت صاحب
الامر بعد از رجعت آبای کرام باز رجعت خواهد کرد جَعَلَنَا اللّٰهُ مِنْ
اَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ وصل این اعتقاد نیز از جملهٔ اصول مذهب است
واحکام اهل ایمان واثنی عشری چون جواز اقتدا وقبول شهادت
وفتوی وعدم خلود در جهنم در منکر این اعتقاد جاری نخواهد بود بلکه بنا
بر قول بعضی اجتناب از ایشان وذبیحهٔ ایشان وما نند اینها لازم است
والله العالم ولَهُ الحَمْدُ الدَّائِمُ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی رَسُولِهِ وَآلِهِ
اِلَی القَائِمِ باب پنجم در بیان اصل پنجم است وآن معاد است
بدانکه معاد در لغت عرب بمعنی عود وبرگشتن است از جائی بجائی
ویا از حالی بحالی وهمچنین بمعنی مکانِ عود وزمان عود نیز آمده است
ومعاد در اینجا بحسب معنی تصوری عبارت است از کرد اینکه خدا
وند عالم ارواح عباد را بسوی اجساد ایشان از برای حساب

وانرا بحزن واندوه بریزی تا پوست تو باستخوان تو بچسبد و گوشت تازه در میان
انها بروید ششم انکه بچشانی بجسم خود الم طاعت را انقدر که باو چشانیده حلاوت
معصیت را پس بعد ازان بگو استغفر الله و از حضرت صادق ع مرویست که
کسی که مقیم است بر گناه و استغفار میکند ازان مانند کسی است که استهزاء
کند و لکن بعد از توبه خداوند مهربان از جهة فضل که وعدهٔ عفو فرموده است
توبه را قبول خواهد کرد چنانکه بمقتضای بعضی از اخبار از باب تفضل
الهی گناه را نمی نویسد تا هفت ساعت یا مثل ان باحتمال انکه توبه کند یا حسنه
که باعث عفو از گناهان است از او صادر شود چنانکه مؤاخذه بر نیت معصیت
و وسوسهٔ نفس نمیکند و بقصد طاعت ثواب میدهد از راه فضل والله العالم
وله الحمد الدائم والصلوة علی رسوله و آله الی القائم تمام شد رساله فلک مشهور
که از بحار کبیر است در وقت سحر از شب پنجشنبه هفتم ماه ربیع المولود از
شهور سنه هزار و دویست چهل و چهار از هجرت احمدیه و در همان شب
گویا بزبان حال بچنین مقال اشتغال داشتم بیت دوش وقت سحر از غصه
نجاتم دادند ؞ واندران ظلمت شب آب حیاتم دادند ؞ چه مبارک سحری بود و چه فرخنده شبی
انشب قدر که این تازه براتم دادند ؞ بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند ؞ باده از
جام تجلی صفاتم دادند ؞ در دلم نور نبوت بامامت پیوست ؞ نامهٔ روز معاد از همنا تم
دادند ؞ والی کشتی دریای ولایت گشتم ؞ خادم دین شهم و شاخ نباتم دادند
والحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله الطاهرین ه
تمت الکتاب بعون الله الملک الوهاب کتبه محمد کاظم التبریزی



